

۷

تفسیر باران

سوره انبیاء تا سوره فرقان

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدامیان آرانی

مجموعه آثار ۵۱/



٩..... سورة انبياء

٨٥..... سورة حج

١٦٣..... سورة مؤمنون

٢١٩..... سورة نور

٢٩٣..... سورة فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد هفتم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانده تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدّامیان آرانی

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زحرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره انبياء

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و شماره آن در قرآن ۲۱ می‌باشد.
- ۲ - «انبیاء» به معنای «پیامبران» می‌باشد، در این سوره به زندگی ۱۶ پیامبر اشاره شده است و به همین خاطر به این نام خوانده شده است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، حساب و کتاب در آن روز، پرهیز از بُت‌پرستی، نشانه‌های قدرت خدا، داستان پیامبران، امید و بیم، فروتنی و تواضع...

انبیاء: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ
حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ
مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا
النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ
تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

روز رسیدگی به حساب مردم در پیش است، روز قیامت قطعاً فرامی رسد و همه در پیشگاه تو برای حسابرسی حاضر می شوند. محمد ﷺ مردم مکه را از عذاب آن روز می ترساند، اما آنان به سخنان محمد ﷺ گوش ندادند و به روز قیامت ایمان نیاوردند.

هر وقت محمد ﷺ آیه تازه‌ای از قرآن برای آنان می خواند، آنان با بی تفاوتی

از کنار آن می گذشتند و آن را به شوخی می گرفتند، دل های آنان شیفته دنیا بود و سرگرم دنیای خود شده بودند.

محمد ﷺ برای مردم قرآن می خواند، گروهی از آنان به قرآن علاقه مند شده بودند و دوست داشتند تا قرآن را بشنوند، کافران آهسته به آنان می گفتند: «چرا می خواهید قرآن را بشنوید؟ محمد انسانی مانند ما می باشد، شما که می دانید او جادوگر است پس چرا نزد او می روید؟ چرا به سخنش گوش می دهید».

تو از سخنی که آنان به یکدیگر می گفتند، باخبر هستی، هر سخنی که در زمین و آسمان گفته شود از آن آگاه می باشی که تو شنوا و دانا هستی، آنان قرآن تو را سحر و جادو خواندند، تو این سخن را شنیدی، به آنان مهلت دادی تا در طغیان خود سرگردان شوند، اما روز قیامت عذاب سختی در انتظار آنان است.

انبیاء: آیه ۶ - ۵

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ
شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ ﴿۵﴾ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ
قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾

محمد ﷺ برای کافران قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت می گفت: «روزی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آتش جهنم برافروخته می گردد...».

وقتی کافران این سخنان را می شنیدند، می گفتند: «محمد خواب پریشان

دیده است که این سخنان را می‌گوید، اینها را خودش ساخته است. او یک شاعر است، اگر راست می‌گوید معجزه‌ای برای ما بیاورد، همان‌گونه که پیامبران قبل برای مردم معجزه می‌آوردند».

آری، امت‌های قبل هم از پیامبران معجزه خواستند، وقتی پیامبران برای آنها آن معجزه را آوردند، آنان باز ایمان نیاوردند، آن وقت بود که تو عذاب را نازل کردی و همه آنان را نابود کردی.

مردم مکه از محمد ﷺ تقاضای معجزه می‌کنند، آیا آنان پس از نزول معجزه ایمان خواهند آورد؟

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر معجزه‌ای آسمانی فرارسد و باز هم، از قبول حق خودداری کنند، عذاب آنان فوراً نازل می‌شود.

این یک قانون توست: دیدن معجزه، ورود به جهان شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوری به عذاب گرفتار می‌شود، تو می‌خواستی باز هم به آنان فرصت بدهی، شاید در آینده، به حق و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند.

اگر آنان می‌خواهند حق را بشناسند، معجزه قرآن برای آنان کافی است. هیچ کس نمی‌تواند سوره‌ای مانند قرآن بیاورد، این معجزه برای اثبات پیامبری محمد ﷺ کفایت می‌کند.

انبیاء: آیه ۷

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ

الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷﴾

کافران به محمد ﷺ می‌گفتند: «ای محمد! خدا بالاتر از آن است که یک انسان را به پیامبری بفرستد، اگر خدا می‌خواست پیامبر بفرستد، حتماً فرشته‌ای را می‌فرستاد».

تو از پیامبر خواستی تا به آنان چنین جواب دهد: «من اولین پیامبر خدا نیستم، قبل از من پیامبران زیادی بوده‌اند که از طرف خدا برای هدایت مردم آمده‌اند، آنان همه انسان بوده‌اند، از اهل ذکر سؤال کنید».

تو از کافران می‌خواهی تا از «اهل ذکر» سؤال خود را بپرسند، سؤال کافران این است: «آیا قبل از این، خدا انسانی را به پیامبری برگزیده است؟». آن‌ها باید از اهل کتاب‌های آسمانی (یهودیان و مسیحیان) این سؤال را بپرسند.

وقتی کافران از یهودیان و مسیحیان این سؤال را بپرسند، جواب آنان معلوم است، در تورات و انجیل از پیامبران بزرگی نام برده شده است، همه این پیامبران، انسان بوده‌اند، خدا هرگز فرشتگان را برای پیامبری انتخاب نکرده است.

«از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی‌دانید».

اینجا لازم است که درباره این جمله، سه نکته بنویسم:

* نکته اول

اهل سنت می‌گویند این آیه درباره سؤال کردن نادان از دانا می‌باشد و این یک اصل کلی است.

همیشه نادان باید از دانشمند سؤال کند.

اگر برای مسلمانان سؤالی پیش آمد باید از اهل ذکر پرسند. اهل ذکر هم همان یهودیان و مسیحیان هستند.

اهل سنت معتقدند که اگر مسلمانی سؤالی داشت به حکم این آیه قرآن، باید به یهودیان و مسیحیان مراجعه کند و از آنان سؤال کند.

* نکته دوم

اگر یک مسلمان درباره خدا سؤال داشته باشد و به تورات و انجیل امروزی مراجعه کند، چه چیزی دستگیر او می شود؟

این اطلاعاتی است که درباره خدا در تورات و انجیل آمده است:

۱ - خدا بر روی صندلی (کرسی) نشسته است، او لباسی دارد که مثل برف سفید است، گیسوی خدا مثل پشم پاک و تمیز است.^(۱)

۲ - زیر پای خدا چیزی از یاقوت است.^(۲)

۳ - خدا بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام پای خدا را شستشو داد.^(۳)

۴ - داوود علیه السلام که یکی از پیامبران است تصمیم گرفت مکانی برای سکونت خدا پیدا کند، وقتی آن مکان را پیدا کرد، خدا آن را پسندید و گفت: «من برای همیشه در اینجا ساکن خواهم بود».^(۴)

این نتیجه مراجعه من به تورات و انجیل امروزی است، پس آیا واقعاً من باید از یهودیان و مسیحیان سؤالات خود را بپرسم؟

* نکته سوم

آیه ۷ این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می کنیم. «بطن قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است. در اینجا می خواهیم درباره «بطن این آیه» سخن بگوییم:

مأمون، خلیفه عباسی بود، او دانشمندان را جمع کرد تا سؤالات خود را از امام رضا علیه السلام بپرسند. آن روز امام رضا علیه السلام رو به دانشمندان نمود و چنین فرمود:

— آیا آیه ۴۳ سوره نحل را خوانده‌اید؟

— آری، خدا در آنجا می‌گوید: «از اهل ذکر پرسید، اگر نمی‌دانید».

— بدانید که اهل ذکر، ما خاندان پیامبر هستیم، سؤالات خود را از ما پرسید.

— اهل ذکر در این آیه، یهودیان و مسیحیان هستند، خدا در این آیه از ما

می‌خواهد که سؤالات خود را از آنان پرسیم.

— شگفتا! شما می‌گویید خدا از مسلمانان خواسته است تا از یهودیان و

مسیحیان سؤال کنند، اگر این‌طور باشد آنان مسلمانان را به دین خود دعوت

خواهند کرد!

آن روز همه حقیقت را فهمیدند، آری، «اهل ذکر»، آل محمد علیهم السلام می‌باشند و

مسلمانان سؤالات خود را باید از آنان بپرسند. معنایی که در اینجا ذکر شد،

«بطن قرآن» می‌باشد. (۵)

انبیاء: آیه ۸

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا

خَالِدِينَ ﴿۸﴾

بُت پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی،

سخن آنان این بود: «پیامبر نباید غذا بخورد، پیامبر باید عمر جاویدان داشته

باشد. اگر خدا فرشته‌ای را به پیامبری می‌فرستاد، حتماً به او ایمان

می‌آوردیم».

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری رساندی و آنان را الگوی همه قرار دادی. هیچ کدام از پیامبران، فرشته نبودند و عمر جاویدان نداشتند.

انبیاء: آیه ۱۱ - ۹

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ
وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾ وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا
قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

تو به پیامبران وعده دادی که دشمنان آنان را نابود کنی، به وعدهات وفا کردی، ابتدا پیامبران خود را نجات دادی و سپس عذاب را بر کافران فرود آوردی و آنان را از بین بردی.

تو قرآن را نازل کردی و در آن از ویژگی های کافران مکه سخن گفتی، آنان مانند امت های قبل لجاجت کردند و تصمیم گرفتند ایمان نیاورند.

به راستی چرا آنان به عاقبت خود فکر نمی کنند؟ چرا از گذشتگان پند نمی گیرند؟ چه بسیار شهرهایی را نابود کردی که اهل آن ستمگر بودند و بر کفر خود اصرار داشتند.

تو عذاب خود را فرستادی و آنان را از بین بردی و سپس امتی دیگر را جایگزین آنان ساختی.

انبیاء: آیه ۱۵ - ۱۲

فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا

يُؤْكُضُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾ فَمَا زَالَتْ
تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿١٥﴾

کافران پیامبران تو را دروغگو می خواندند، پیامبران به آنان هشدار می دادند که از عذاب آسمانی بترسند، اما آنان، پیامبران را مسخره می کردند. آنان به زندگی پر زرق و برق و خانه های خود دل بسته بودند و به آن فخر می فروختند.

وقتی آنان نشانه های عذاب تو را دیدند، پا به فرار گذاشتند، شاید نجات پیدا کنند، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند به آنها گفتند: «فرار نکنید! به زندگی پر ناز و نعمت خود برگردید، ببینید که آن خانه ها چگونه نابود شد. به خانه هایتان برگردید شاید کسی از شما سؤال کند که چرا خانه هایتان ویران شده است، برگردید به آنان جواب بدهید».

آنان در جواب گفتند: «وای بر ما که کافر و ستمکار بودیم»، آنان وقتی عذاب را دیدند از خواب غفلت بیدار شدند، اما دیگر دیر شده بود. آنان پیوسته «وای بر ما!» را زمزمه می کردند تا این که تو همه آنها را ریشه کن کردی و صدای آنان را خاموش نمودی، آری، پشیمانی در وقتی که عذاب فرارسد، هیچ سودی ندارد.

انبیاء: آیه ۱۶

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾

آسمان و زمین و آنچه بین آنهاست را بیهوده نیافریدی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد. تو دوست داری تا بندگان به این جهان نگاه کنند و در آن بیندیشند تا به قدرت تو پی ببرند و به یکتایی تو ایمان آورند و شکرگزار نعمت‌هایی باشند که تو به آنان عطا کرده‌ای.

من اینجا در کنج خانه نشسته‌ام، از عظمت جهان چه می‌دانم؟ فکر می‌کنم خواندن این ماجرا به من کمک کند:

روز عید فطر بود، همه نماز عید می‌خواندند، او هم می‌خواست نماز عید بخواند، اما نمی‌دانست به کدامین سو نماز بخواند؟ قبله کجاست؟ کعبه کجاست؟

یاد سخن دوستش افتاد که به او گفته بود: «آنجا که رسیدی، کره زمین قبله توست، زمین را پیدا کن و به سمت آن نماز بخوان!».

او وضو گرفت و سپس از پنجره کوچکی به بیرون نگاه کرد، در جستجوی کره زمین بود. به راستی زمین کجاست؟

او زمین را سیاره‌ای بسیار کوچک یافت که در دل منظومه شمسی در حرکت بود.

کلهکشان راه شیری را دید، چشم او خیره ماند، او شکوه قدرت خدا را با تمام وجودش احساس کرد، قطرات اشک از چشمانش جاری شد. او در فضای بی‌انتها شناور بود و جز به بزرگی خدا نمی‌اندیشید.

به سوی سجاده‌اش رفت تا نماز بخواند، او نمی‌دانست که در زمین، هزاران

نفر از هموطنانش به او نگاه می‌کند و نماز او را می‌بینند. نماز او در فضا،
خاطره‌ای زیبا برای همهٔ جوانان مالزی شد.

وقتی به زمین برگشت، چنین گفت: «هنگامی که از فضا به زمین نگاه کردم،
قلبم به تپش افتاد و مبهوت شدم، وقتی کوچکی زمین را از بالا به تماشا
می‌نشینی، عظمت پروردگارت را بیشتر درک می‌کنی، در فضا بیشتر به
معجزهٔ پروردگار در خلقت موجودات پی می‌بری».^(۶)

این سخنان نهمین مسلمانی است که به فضا سفر کرده است. دکتر
«مظفر شکوه» از کشور مالزی.

لحظه‌ای فکر می‌کنم، کره زمین با همهٔ آن عظمت‌هایی که دارد؛ کوه‌ها،
دریاها، اقیانوس‌ها، در مقابل خورشید ذره‌ای بیش نیست.

اکنون که این مطالب را دانستم، این آیه را یک بار دیگر می‌خوانم: «آسمان و
زمین و آنچه بین آنهاست را بیهوده نیافریدم».

تو دوست داری من به عظمت آسمان‌ها و زمین بیندیشم، به فکر می‌روم که
از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و برای چه به اینجا آمده‌ام. بی‌جهت نیست که
فکر کردن از هفتاد سال عبادت برتر است!^(۷)

بارخدا یا! تو جهان هستی را بیهوده، خلق نکردی، تو از هر عیب و نقصی به
دور هستی، از تو می‌خواهم مرا از آتش جهنم در امان بداری.^(۸)

انبیاء: آیه ۱۷

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخِذُنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا

فَاعِلِينَ ﴿۱۷﴾

تو محمد ﷺ را فرستادی تا مردم را از بت پرستی برهاند و آنان را به یکتا پرستی فرا خواند. آنان تو را به عنوان خدا قبول داشتند، اما در مقابل بت ها سجده می کردند. آنان سه بت را بیش از همه احترام می گرفتند و آن سه بت را دختران تو می دانستند:

عُزَّى: سنگی صاف و سیاه بود.

لات: سنگی چهار گوش و بزرگ بود.

مَنات: بت بزرگی بود و آن را دختر بزرگ تو می خواندند.

تو خدای یگانه ای و هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، این انسان است

که فرزند دارد، انسان یک روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. تو هرگز فرزند نداری، همیشه بوده و خواهی بود.^(۹) اکنون با این بُت پرستان سخن می‌گویی، سخنی که آنان را به فکر فرو برد، شاید از خواب غفلت بیدار شوند: «ای مردم! اگر می‌خواستم فرزندی برای خود انتخاب کنم، فرزندی مناسب با خود انتخاب می‌کردم، من چنین کاری نمی‌کنم.»^(۱۰)

آری، اگر بر فرض تو می‌خواستی فرزندی برای خود بگیری، چرا باید سنگی صاف و سیاه را به فرزندی بگیری؟ چرا باید این سنگ‌ها که نه سخنی می‌گویند و نه کاری می‌کنند را به عنوان دختر خود انتخاب کنی؟ چرا این بُت پرستان قدری فکر نمی‌کنند؟ آیا آنان عظمت آسمان و جهان را نمی‌بینند، تو آسمان‌ها و این جهان با این عظمت را آفریدی، پس چرا باید سنگی بی‌خاصیت را به عنوان دختر خود انتخاب کنی؟

در این آیه واژه «لَهُوًّا» ذکر شده است، بیشتر کسانی که قرآن را ترجمه کرده‌اند، این کلمه را به معنای «سرگرمی» گرفته‌اند و این آیه را این چنین ترجمه کرده‌اند: «اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی مناسب با خود انتخاب می‌کردیم.»

آقای ابن قُتیبه در قرن سوم هجری زندگی می‌کرد، او واژه‌شناس معروفی است و در زمینه واژه‌های قرآن کتابی نوشته است که در نوع خود بی‌نظیر است. اسم کتاب او «غریبُ القرآن» است. او وقتی به این آیه می‌رسد، واژه «لَهُوًّا» را «فرزند» معنا می‌کند.^(۱۱)

با توجه به سخن او ترجمه آیه چنین می شود: «اگر می خواستیم فرزندی برای خود انتخاب کنیم، فرزندی مناسب با خود انتخاب می کردیم».

انبیاء: آیه ۱۸

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ
زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

تو حق را برای مردم آشکار کردی، تو به وسیله حق، باطل را سرکوب می کنی و باطل نابود می شود، وای بر آن مردمی که به تو نسبت های ناروا می دهند.

این قانون توست: تو نمی گذاری حقیقت بر مردم مخفی بماند، حق را برای او آشکار می کنی، پس از آن دیگر اختیار با خودش است، یا حق را می پذیرد یا آن را انکار می کند.

همه کسانی که راه کفر را در پیش گرفتند، حق را شناختند و آن را انکار کردند، تو نمی گذاری انسان در جهالت و نادانی بماند، راه را به او نشان می دهی، در قلب او حق را وارد می کنی و او حقیقت را می شناسد. شناخت حقیقت، شک و تردید را نابود می کند و انسان حق را به روشنی درک می کند، اما بعد از این، دیگر اختیار با خود اوست.

تو هرگز انسان را مجبور به پذیرفتن حق نمی کنی، تو او را آزاد آفریده ای، کار تو این است که به او کمک کنی حق را بشناسد، وقتی او حق را شناخت، دیگر خودش باید انتخاب کند.

انبیاء: آیه ۲۱ - ۱۹

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ
يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾

تو به چیزی نیاز نداری، تو همیشه بی نیاز هستی، اگر بندگانت را به عبادت خود فرامی خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند، آنچه در آسمانها و زمین است، از آن توست.

تو فرشتگان را خلق کردی و به آنان قدرت و مقام والایی دادی، آنان با کمال فروتنی، تو را عبادت می کنند و هیچ گاه از این کار خسته نمی شوند. آنان بدون هیچ ضعف و سستی، روز و شب به ستایش تو مشغولند و تو را تسبیح می کنند.

فرشتگان با آن مقام والا در مقابل تو تواضع می کنند و تو را عبادت می کنند، اما بعضی از انسانها از پرستش تو سر باز می زنند و بتها را می پرستند، آنان برای تو سجده نمی کنند اما در مقابل بتها به سجده می افتند. چرا آنان با خود فکر نمی کنند، این بتها جز قطعه هایی از سنگ و چوب نیستند و نمی توانند هیچ مرده ای را زنده کنند، این بتها توانایی هیچ کاری ندارند.

انبیاء: آیه ۲۲

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ
رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

عده‌ای می‌گویند در جهان دو خدا وجود دارد، اما این عقیده باطلی است، تو خدای یکتا و یگانه‌ای، خدایی جز تو نیست، اگر در این جهان، چند خدا بود، جهان به تباهی کشیده می‌شد.

در همه اجزای این جهان هماهنگی کامل وجود دارد، این هماهنگی نشانه آن است که یک خدا این جهان را اداره می‌کند، زیرا اگر چند خدا در جهان بود، آنان هرگز نمی‌توانستند این یکپارچگی را پدید آورند و جهان از هم پاشیده می‌شد.

وقتی چند خدا در جهان باشد، لازم است که تصمیم‌های آنان مختلف باشد، خدا به کسی می‌گویند که از خود اراده مستقل دارد. اگر چند خدا در جهان بود، یکی می‌خواهد خورشید از مشرق طلوع کند، دیگری می‌خواهد خورشید از مغرب طلوع کند، اینجاست که جهان به هم می‌ریزد. اکنون که من در جهان این نظم و هماهنگی را می‌بینم به یگانگی خدا پی می‌برم.

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

نیست خدایی جز الله.

بُت پرستان معتقد بودند که بُت‌ها شریک تو هستند و در مقابل آنان سجده می‌کردند و برای آنان قربانی می‌کردند.

اکنون در این آیه عقیده آنان را باطل اعلام می‌کنی و می‌گویی: «من از هر عیب و نقصی به دور هستم، من پروردگار عرش هستم، من از آنچه وصف می‌کنند، بالاتر هستم».

* * *

در این قسمت سه نکته بیان شده است:

۱- آنان که می‌گویند تو شریک داری، تو را خوب نشناختند، این انسان است که برای کارهای بزرگ نیاز به کمک دارد و شریک می‌خواهد، قدرت تو بی‌پایان است، تو بی‌نیاز هستی و برای اداره جهان به هیچ کس نیاز نداری. نیازمند بودن، عیب و نقص است، تو هرگز نیازمند نیستی. تو شریک نداری.

۲- تو پروردگار عرش می‌باشی. منظور از «عرش»، در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست. تو خود امور جهان را تدبیر می‌کنی و هیچ شریکی نداری.

۳- تو از آنچه دیگران وصف می‌کنند، بالاتر می‌باشی. گاهی من تصویری از تو در ذهن خود می‌سازم، اما آن تصویری چیزی است که من آن را با عقل بشری خود ساختم، تو را به چیزی تشبیه کرده‌ام.

تو غیر از آن چیزی هستی که من در ذهن خود تصویری می‌کنم، من هرگز نمی‌توانم تو را تصویری کنم. تو بالاتر و بالاتر از این هستی که به تصویری ذهن انسان در آیی!

من فقط می‌توانم تو را با صفاتی که خودت در قرآن گفته‌ای، بشناسم. می‌دانم که تو بخشنده و مهربان هستی، شنونده و بینایی. از همه چیز باخبری، همیشه بوده‌ای و خواهی بود، پایان نداری همان‌گونه که آغاز نداشته‌ای...

من این صفات تو را در قرآن می‌خوانم و نسبت به تو شناخت پیدا می‌کنم،

همه این‌ها که گفتم صفات توست، اما ذات تو چگونه است؟ این را هرگز نمی‌توانم بفهمم، هرچه که در ذهن خودم برای ذات تو تصور کنم، باید بدانم که تو غیر از آن می‌باشی. (۱۲)

انبیاء: آیه ۲۳

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿۲۳﴾

عده‌ای فرشتگان را می‌پرستند و آنان را خدای خود می‌دانند، این عقیده باطلی است زیرا فرشتگان مأموران تو هستند و تو درباره کارهایی که انجام می‌دهند، از آنان سؤال می‌کنی.

چگونه ممکن است فرشتگان مقام خدایی داشته باشند در حالی که باید به سؤال‌های تو پاسخ بدهند؟

کسی می‌تواند خدا باشد که بالاتر از او کسی نباشد. فرشتگان از تو اطاعت می‌کنند، اگر آنان ذره‌ای نافرمانی تو کنند، آن‌ها را به عذاب گرفتار می‌سازی. (۱۳)

هیچ کس مقامش از تو بالاتر نیست، هیچ کس از تو سؤال و پرسش نمی‌کند. تو شایستگی پرستش را داری. من فقط تو را می‌پرستم.

انبیاء: آیه ۲۴

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۲۴﴾

کسانی که غیر تو را می پرستند، چه دلیلی برای این کار خود دارند؟ از محمد ﷺ می خواهی به آنان چنین بگویی: «دلیل خود را بیاورید. خدایی جز الله نیست. یکتاپرستی پیام مشترک من و همه پیامبران پیشین است». بیشتر کسانی که خدایان دروغین را می پرستند، در جهل و نادانی هستند، برای همین از حق روی برمی گردانند. آنان هیچ دلیلی برای عقیده خود ندارند، گرفتار جهالت خویش شده اند و حاضر نیستند سخن حق را بشنوند. (۱۴)

آنان با این کار، خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند، کاش سخن پیامبر را می شنیدند و در آن فکر می کردند!

انبیاء: آیه ۲۵

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

بعضی از مسیحیان، عیسی ﷺ را خدا می دانند و او را می پرستند، آن ها می گویند: «عیسی ﷺ به ما فرمان داده تا او را بپرستیم». این سخنی دروغ است، عیسی ﷺ هرگز مردم را به سوی خود دعوت نکرد. او پیامبر تو بود و شعارش یکتاپرستی بود.

تو به همه پیامبران وحی کردی تا به مردم بگویند: «لا اله الا الله». پیامبران مردم را به عبادت تو دعوت کردند، آن ها باور داشتند که خدایی جز تو نیست. آنان فقط تو را می پرستیدند و فقط از تو یاری می طلبیدند.

انبیاء: آیه ۲۹ - ۲۶

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ
 مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ
 مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ
 حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ
 نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

بُت پرستان فرشتگان را دختران تو می دانستند، هرگز چنین نیست، تو از هر عیب و نقصی منزّه می باشی، فرزند داشتن نشان نیازمندی است و تو بی نیازی.

فرشتگان بندگان شایسته تو هستند، آنان خود را بنده تو می دانند و تو را پرستش می کنند و در گفتار بر تو پیشی نمی گیرند، بدون اجازه تو، سخنی نمی گویند، پیوسته به فرمان تو عمل می کنند.

به راستی چرا آنان این گونه تسلیم فرمان تو هستند؟ زیرا آنان می دانند تو بر رفتارشان آگاهی داری و گذشته و آینده آن ها را می دانی، پس همواره از تو اطاعت می کنند.

آنان فقط از کسانی شفاعت می کنند که تو از دین آن ها راضی و خشنود هستی. تو هرگز از دین بُت پرستان راضی نیستی، برای همین فرشتگان آنان را شفاعت نمی کنند.

این قانون شفاعت در روز قیامت است: «فقط کسی شفاعت می شود که از دین حق پیروی کرده باشد و تو از دین او راضی باشی» (۱۵)

اگر من گناهکار باشم، تو از عمل من خشنود نیستی! اما اگر مسلمان باشم، از دین من خشنود هستی، برای همین من می توانم در انتظار شفاعت پیامبران

باشم.

کسی که تو از همه اعمال او راضی باشی، معصوم است و پاک. من که معصوم نیستم، طبیعی است ممکن است گناه داشته باشم. اگر ملاک شفاعت این بود که تو از همه اعمال من راضی باشی، دیگر من نیاز به شفاعت نداشتم. شفاعت برای کسی است که تو از عمل او راضی نیستی، او گناهکار است.

ولی در روز قیامت، دو نوع گناهکار وجود خواهد داشت:
الف. گناهکاری که تو از دین او راضی و خشنود هستی. کسی که مسلمان است، اما گناهکار است. او در روز قیامت شفاعت می شود.
ب. گناهکاری که کافر است و بُت پرست. تو از دین او راضی نیستی. او در روز قیامت، هرگز شفاعت نمی شود.

من به شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام دل بسته‌ام، این قانون درباره شفاعت آنها هم اجرا می شود، تو به آنان اجازه شفاعت می دهی و آنان مؤمنان گناهکار را شفاعت می کنند.
تو از عمل آن مؤمنان گناهکار ناراضی هستی، اما از دین آنان خشنود هستی، برای همین شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام شامل حال آنان می شود.
وای به حال کسی که تو از دین او ناراضی باشی! هیچ کس او را شفاعت نخواهد کرد. بعد از آمدن دین اسلام، دیگر تو دین مسیح و دین یهود را قبول نمی کنی، همچنین کسی که از راه ولایت اهل بیت علیهم السلام دور مانده باشد از شفاعت بهره ای نمی برد.

* * *

«فرشتگان از تو خشیت دارند».

خشیت، حالت عرفانی و معنوی باارزشی است، اگر این حالت در کسی باشد، سعی می‌کند از گناه دوری کند.

در زبان عربی برای مفهوم «ترس» دو واژه وجود دارد: «خوف» و «خشیت». میان این دو واژه تفاوت دقیقی وجود دارد که من باید آن را بررسی کنم: اگر من به جنگل بروم و ناگهان صدای غرّش شیری به گوشم برسد، ترس وجود مرا فرا می‌گیرد، زیرا خطری بزرگ مرا تهدید می‌کند، من سریع فرار می‌کنم.

اما وقتی رانندگی می‌کنم، پلیس را می‌بینم که در همه جا، رفت و آمد را کنترل می‌کند. من از پلیس نمی‌ترسم. فقط حواس خود را جمع می‌کنم که مبادا جلوی چشم پلیس، تخلف کنم، اگر پلیس ببیند که من با سرعت زیاد رانندگی می‌کنم مرا جریمه می‌کند. وقتی پلیس را می‌بینم بیشتر دقت می‌کنم، در واقع من از سرانجام کار خودم می‌ترسم که نکنند جریمه شوم.

در زبان عربی به ترس من از شیر جنگل «خوف» می‌گویند اما برای آن حالتی که در مقابل پلیس دارم، «خشیت» می‌گویند. (۱۶)

پس «خشیت» به معنای «خوف» نیست. فرشتگان از تو خشیت دارند، آن‌ها مواظبت از مسیر حقّ خارج نشوند. فرشتگان از تو نمی‌ترسند! پس من هم نباید از تو بترسم، تو خدای مهربان هستی، از پدر و مادر هم به من مهربان‌تری.

من باید از تو خشیت داشته باشم، مبادا گناهی بکنم که به عذاب گرفتار

بشوم! من باید از گناه خود بترسم. (۱۷)

فرشتگان هرگز ادعای مقام خدایی نکرده‌اند، بر فرض، هر فرشته‌ای بگوید: «من خدا هستم»، تو او را در آتش جهنم می‌سوزانی، تو این‌گونه ستمکاران را کیفر می‌کنی.

انبیاء: آیه ۳۳ - ۳۰

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا
يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا
فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفَقًا
مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿۳۲﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾

از آسمان باران نمی‌بارید و در زمین هم گیاهی سبز نمی‌شد، همه جا خشکسالی بود، آسمان‌ها و زمین بند آمده بود، از آسمان باران نازل کردی و زمین سبز شد و گیاهان روید. تو آب را مایه حیات موجودات زنده قرار دادی. چرا انسان به این نعمت‌های تو فکر نمی‌کند و ایمان نمی‌آورد؟ تو در زمین، کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادی تا مایه آرامش انسان باشد. کوه‌ها انسان‌ها را از لرزش‌های زمین حفظ می‌کنند، در میان کوه‌ها، دره‌ها و راه‌هایی قرار دادی تا انسان به آن‌ها راه یابد و به مناطق مختلف زمین سفر کند، اگر کوه‌ها را مانند دیوار بلندی قرار می‌دادی، سفر در زمین به آسانی

ممکن نبود.

برای آرامش زمین از بالا هم ایمنی لازم است، تو بر آسمان سقفی زدی، تو دور زمین، جوّی قرار دادی که ضخامت آن به صدها کیلومتر می‌رسد، اگر این جوّ نبود، اشعه‌های مرگ‌بار خورشید انسان را نابود می‌کرد. هر سال بیش از ۲۶ هزار شهاب سنگ به جوّ زمین می‌رسند که هر کدام از آنان بیش از صد کیلوگرم وزن دارند، این شهاب‌سنگ‌ها وقتی به جوّ زمین می‌رسند، در اثر اصطکاک می‌سوزند و بسیار کوچک می‌شوند یا کلاً از بین می‌روند. اگر جوّ زمین نبود، شهاب‌سنگ‌ها خطر بزرگی برای انسان بود.

از دیگر نشانه‌های قدرت تو، خلقت روز و شب است، تو خورشید و ماه را آفریدی.

روز را برای تلاش و فعالیت و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه‌ریزی نمودی، میلیون‌ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می‌کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند.

این برنامه‌ای است که تو از روی علم و توانایی برای آن دو مشخص کرده‌ای، همه این‌ها، نشانه‌های قدرت توست، فقط تو شایسته پرستش هستی، فقط تو را می‌پرستم و فقط از تو یاری می‌طلبم. (۱۸)

انبیاء: آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ
فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿۳۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ
فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۳۵﴾

کافران با محمد ﷺ دشمنی کردند، او را دیوانه خواندند، سنگ به او پرتاب کردند و خاکستر بر سرش ریختند، یارانش را شکنجه نمودند، اما محمد ﷺ دست از آرمان خود برنداشت.

او با همه سختی‌ها و مشکلات، باز هم مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می‌خواند و برای آنان قرآن می‌خواند، گروهی از مردم جذب زیبایی‌های قرآن می‌شدند و به او ایمان می‌آوردند.

بعضی از کافران به دوستان خود گفتند: «چاره‌ای نیست باید صبر کنیم، دیر یا زود محمد می‌میرد، وقتی او مُرد، دین او هم نابود می‌شود».

تو در این آیه جواب آنان را می دهی: «من به هیچ کس زندگی جاویدان نداده‌ام، آیا آنان که منتظر مرگ تو هستند، تا ابد زنده خواهند ماند؟ همه انسان‌ها سرانجام مرگ را تجربه می‌کنند، من شما را به این دنیا آوردم تا شما را با بیماری و سلامتی، فقر و ثروت، بلا و نعمت بیازمایم تا صبر یا بی‌تابی شما آشکار شود، شکر یا کفران شما هویدا گردد، سرانجام همه شما می‌میرید و در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می‌شوید».

آری، آنان که برای محمد ﷺ آرزوی مرگ می‌کنند، خودشان هم می‌میرند، همه انسان‌ها محکوم به مرگ و نابودی هستند، اما دین محمد ﷺ و قرآن او نابود نمی‌شود، تو این دین و این قرآن را بر او نازل کردی و خودت هم آن را حفظ می‌کنی، تا آسمان و زمین برپا باشد، دین محمد ﷺ باقی خواهد ماند.

انبیاء: آیه ۳۶

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهْدًا

الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۳۶﴾

وقتی محمد ﷺ از مسیری عبور می‌کرد، بزرگان مکه با دست او را به مردم نشان می‌دادند و می‌گفتند: «این همان کسی است که از دین ما بیرون رفته است و دین تازه آورده است!». مردم هم شروع به خندیدن می‌کردند. آن‌ها این‌گونه پیامبر را مسخره می‌کردند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی:

ای مردم! من به خدایی ایمان آورده‌ام که زمین و آسمان، ماه و خورشید را آفریده است، اما شما پرستش خدای یگانه را رها کرده‌اید و بت‌ها را

می پرستید، بُت‌هایی که فقط یک قطعه سنگ هستند، شما در مقابل این سنگ‌ها سجده می‌کنید و فرزندان خود را به پای آنان قربانی می‌کنید، این سنگ‌ها نمی‌توانند به شما سود و زیانی برسانند.

شما مرا مسخره می‌کنید و به من می‌خندید، در حالی که باید به خودتان بخندید و کار خود را مسخره کنید!

من خدایی را می‌پرستم که به هر کاری تواناست، امّا شما بُت‌هایی را می‌پرستید که از خودتان پست‌تر هستند، شما می‌توانید راه بروید، سخن بگویید، امّا خدایان شما هیچ کاری نمی‌توانند بکنند! شما جان دارید و بت‌های شما بی‌جان هستند، آیا نباید به شما خندید که چنین بُت‌هایی را می‌پرستید؟

این سخن مرا به فکر واداشت، مردم آن روزگار بُت‌هایی را می‌پرستیدند که مردگانی بی‌جان بودند.

امروز من چه می‌کنم؟ آیا مطمئن هستم که پول، بُت من نشده است؟ آیا دنیا و زیبایی‌های آن، بُت من نشده‌اند؟

لحظه‌ای فکر کنم، آیا این موجودات بی‌جان نیستند که قلب مرا از آن خود کرده‌اند؟ مسابقه دنیاخواهی سال‌هاست که آغاز شده است و من هم در این مسابقه آمده‌ام، چه کنم، اسیر فرهنگ دنیاطلبی شده‌ام. امروز باید به خود بخندم! ارزش خود من از بُتی که می‌پرستم، بالاتر است!

باید همچون ابراهیم علیه السلام تبری بر دست گیرم و این بُت‌ها را بشکنم...

انبیاء: آیه ۴۰ - ۳۷

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا
تَسْتَعْجِلُونِ ﴿۳۷﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمْ
النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۳۹﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً
فَتَنْهَهُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۴۰﴾

کافران به محمد ﷺ می گفتند: «تو می گویی پیامبر خدا هستی، اگر راست می گویی از خدا بخواه تا عذاب ما را زودتر بفرستد».

آنان در عذاب و نابودی خود این گونه شتاب می کردند، به راستی که عجله با انسان عجیب شده است!

اکنون به آنان می گویی: «شتاب نکنید، به زودی عذاب من که نشانه ای از قدرت من است، فرا می رسد».

کافران قیامت را باور نداشتند، آنان می گفتند وقتی انسان می میرد، دیگر هرگز زنده نمی شود، بدن او در قبر می پوسد و به مستی خاک تبدیل می شود و برای همیشه نابود می شود. آنان می گفتند: «شما از روز قیامت سخن می گوئید، اگر قیامت راست است، پس کی می رسد؟».

اگر آنان می دانستند که در روز قیامت چه چیزی در انتظار آنان است، هرگز این گونه برای آمدن آن عجله نمی کردند، در آن روز، آتش سوزان از هر طرف آنان را در بر می گیرد و آنان نمی توانند این آتش را از خود دور کنند، هیچ کس هم آنان را یاری نمی کند.

روز قیامت آنان سر از قبر برمی دارند و این آتش سوزان چنان غافلگیرانه و ناگهانی به سراغشان می آید که مات و مبهوت می شوند و نمی توانند آن را از

خود دور کنند، فرشتگان در آن روز به آنان هیچ مهلتی نمی دهند که لحظه ای بیاسایند، عذاب آنان همیشگی است.

انبیاء: آیه ۴۴ - ۴۱

وَلَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَنْ يَكْلُو كُم بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ لَهُمْ
آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا
يُضْحِكُونَ ﴿٤٣﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ
الْعَالِيُونَ ﴿٤٤﴾

بُت پرستان نه تنها سخنان محمد ﷺ را نمی پذیرفتند، بلکه به مسخره کردن او نیز می پرداختند، اکنون تو با پیامبرت چنین سخن می گویی: «ای محمد! تو اولین پیامبری نیستی که او را مسخره می کنند، قبل از تو نیز پیامبران مرا به مسخره می گرفتند، بدان همه آن مسخره کنندگان کیفر شدند، کسانی هم که تو را مسخره می کنند، به زودی به سزای عمل خود می رسند، صبر و شکیبایی پیشه کن و از سخنان این مردم نادان، دلگیر مشو».

آری، اگر تو بخواهی بُت پرستان را عذاب کنی، چه کسی می تواند آنان را از عذاب برهاند؟ آنان از یاد تو روی برمی تابند و بُت ها را پرستش می کنند. آیا بُت های تو مانند عذاب را از آنان دفع کنند؟

بت ها نمی توانند خودشان را نجات بدهند، پس چگونه می توانند آنان را

نجات دهند، وقتی عذاب فرارسد، تو به بُت پرستان هیچ کمکی نمی کنی. تو به این مردم و پدران آنان نعمت های فراوان دادی، حتی بعضی از آنان را عمر طولانی عطا کردی، اما آنان به جای بندگی تو، دچار غرور و غفلت شدند و سر به طغیان و سرکشی نهادند. آیا آن ها نمی بینند که دنیا و نعمت های آن پایدار نیست؟

آنان وقتی ثروت و دارایی خود را می بینند، احساس پیروزی می کنند، آنان نمی دانند که این ثروت ها، مایه امتحان آنان است، تو به آنان فرصت داده ای و به زودی فرصتشان تمام می شود و مرگ به سراغشان می آید. آیا آنان نمی بینند که تو از زمین و اهل آن کم می کنی؟ اقوام، ملّت ها، قدرت ها و حکومت ها می آیند و چند روزی روی این زمین جولان می دهند و پس از اتمام مهلتشان طومارشان برچیده می شود و از میان می روند. تو حکمفرمای این جهان هستی، تو مرگ را برای همه تقدیر کرده ای، مرگ در انتظار همه آنان است، به راستی آیا تو پیروز هستی یا آنان؟

انبیاء: آیه ۴۶ - ۴۵

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ
الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ
لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾

بار دیگر با محمد ﷺ سخن می گویی: «ای محمد! این مردم تو را دیوانه می خوانند و تو را مسخره می کنند، از سخن آنان نگران مباش و کار خودت را انجام بده، به آنان بگو که من به وسیله قرآن شما را از عذاب روز قیامت

می ترسانم».

آری، وظیفه پیامبر این است که پیام مرا به آنان برساند، دیگر مهم نیست آنان ایمان می آورند یا نه. تو می خواهی با آنان اتمام حجت کنی، تو انسان را آزاد آفریده‌ای و به او حق انتخاب داده‌ای، این کافران تصمیم گرفته‌اند که ایمان نیاورند، تو هم آنان را مجبور نمی کنی که ایمان آورند، بلکه آنان را به حال خود رها می کنی.

آنان گوش‌هایی دارند که با آن سخن حق را نمی شنوند، آنان خود را به کبری و کوری زده‌اند، وقتی محمد ﷺ آنان را از عذاب می ترساند، سخن او را نمی شنوند، آنان راه دشمنی با حق را پیش گرفته‌اند و از عذابی که در انتظارشان است، غافل هستند.

تو به آنان نعمت‌های فراوان دادی، اما آنان بندگی تو را نمی کنند، اگر نمونه‌ای از عذاب تو به آنان برسد، فریاد خواهند زد: «ای وای بر ما! ما همه ستمگر بودیم»، اما این اعتراف به گناه در آن وقت برای آنان سودی ندارد، وقتی عذاب فرارسد، دیگر کار از کار گذشته است و فرصت آنان پایان یافته است، در آن لحظه پشیمانی هیچ سودی ندارد.

انبیاء: آیه ۴۷

وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ
شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا
حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

روز قیامت حق است، در آن روز تو همه انسان‌ها را زنده می کنی تا به

حسابشان رسیدگی کنی، خوبان را در بهشت جای می‌دهی تا برای همیشه از نعمت‌های آن بهره‌مند شوند و کافران را به جهنم گرفتار می‌سازی. در آن روز میزان‌های عدل را برای سنجش اعمال برپا می‌کنی، وقت حسابرسی به هیچ کس ظلم و ستمی نمی‌شود. اگر عملی به اندازه یک دانه خردل هم باشد، آن را به شمار می‌آوری که دانش تو برای حسابگری آن روز کفایت می‌کند.

خردل گیاهی است که دانه‌های بسیار کوچکی دارد. در زبان عربی وقتی می‌خواهند کوچکی چیزی را مثال بزنند، می‌گویند: «آن چیز مثل دانه خردل است»، اما زبان فارسی ما چنین می‌گوییم: «آن چیز به اندازه سر سوزن است». در روز قیامت من نتیجه همه کارهای خود را می‌بینم، هر چند کار من به اندازه سر سوزنی باشد!

خیلی‌ها در ترجمه این آیه واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته‌اند. در یکی از کتب اهل سنت چنین می‌خوانم: «در روز قیامت خدا ترازویی را به صحرای قیامت می‌آورد، این ترازو دو کفه دارد، هر کفه آن به اندازه آسمان و زمین است، خدا آن ترازو را بین بهشت و جهنم قرار می‌دهد.» (۱۹)

«هشام» یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، او مدت‌ها در این آیه فکر کرد، آیا به راستی در قیامت اعمال انسان‌ها با ترازو سنجش می‌شود. او نزد امام صادق علیه السلام آمد و درباره این آیه سؤال کرد. امام فرمود: «منظور از ترازوها در این آیه پیامبران و امامان می‌باشند.» (۲۰)

آن روز هشام به این سخن خیلی فکر کرد...

یک بار دیگر این آیه را می‌خوانم: «در آن روز میزان‌های عدل را برای سنجش اعمال برپا می‌کنم».

عده‌ای واژه «میزان» را به معنای «ترازو» گرفته‌اند، اما «میزان» در اینجا به معنای «سنجش» است.

در روز قیامت، اعمال بندگان، سنجیده می‌شود، این سنجش از روی عدالت است.

ترازو، وسیله‌ای برای سنجش کالا می‌باشد، وقتی به مغازه می‌روم، وزن نخود و لوبیا و برنج را با ترازو سنجش می‌کنند.

یادم نمی‌رود وقتی برای اولین بار این دو کلمه را شنیدم: «میزان الحراره»، من آن روز این را فهمیدم: «ترازوی حرارت». خیلی فکر کردم، بعداً فهمیدم که منظور از «میزان الحراره» همان «دماسنج» می‌باشد. دماسنج، ترازو نیست، دو کفه ندارد، اما دما را با آن می‌سنجند.

در زبان عربی برای «سنجش» از واژه «میزان» استفاده می‌شود، البته هر چیزی وسیله سنجش خود را دارد.

در روز قیامت، ترازویی که دو کفه بزرگ داشته باشد، وجود ندارد، اعمال پیامبران و امامان، ملاک سنجش هستند، اعمال ما با اعمال آنان سنجیده می‌شود. این معنای سنجش اعمال است. اگر الگوی عمل من، اعمال آنان باشد، رستگار می‌شوم، اگر الگوی عمل من از دیگران باشد، آن روز نجات پیدا نمی‌کنم.

در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حق انجام می‌گیرد و به هیچ کس ظلم نمی‌شود. البته تو به همه چیز آگاه هستی و نیاز به این سنجش نداری. این سنجش از روی جهل و نادانی نیست، هیچ چیز از تو پنهان نیست و علم تو حد و اندازه ندارد، تو می‌خواهی خود انسان‌ها از اعمال خود باخبر شوند و خودشان نتیجه اعمال خود را به چشم ببینند.

آری، در آن روز کسانی که اعمال نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می‌شوند و به بهشت می‌روند و از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند می‌شوند. اما کسانی هم که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن‌تورا انکار کردند و با این کار، سرمایه و جودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

انبیاء: آیه ۵۰ - ۴۸

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً
 وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ
 مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

وقتی محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می‌خواند، آنان سخن او را دروغ می‌خواندند، آنان باور نمی‌کردند که تو بر بنده‌ای از بندگانت کتابی را نازل کنی. تو به آنان می‌گویی که قرآن، اولین کتاب آسمانی نیست و محمد هم اولین پیامبر تو نیست، تو قبل از این نیز موسی و هارون را به پیامبری

برگزیدی و به آنان کتاب تورات را دادی. تورات، حق را از باطل جدا می‌کرد و روشنی بخش دل‌ها بود. تورات پند و موعظه‌ای برای اهل تقوا بود. اهل تقوا کسانی هستند که در آشکار و پنهان از گناه دوری می‌کنند و از عذاب من در هراسند، آنان از روز قیامت بیم دارند. این قرآن هم کتاب پر برکتی است که من آن را بر بنده خود نازل کردم، چرا شما آن را انکار می‌کنید؟ چرا به قرآن که سخن من است ایمان نمی‌آورید؟

انبیاء: آیه ۵۷ - ۵۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ
عَالِمِينَ ﴿۵۱﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا
عَاكِفُونَ ﴿۵۲﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿۵۳﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ
أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۵۴﴾ قَالُوا اجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنْ
اللَّاعِبِينَ ﴿۵۵﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي
فَطَّرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۶﴾ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ
أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾

محمد ﷺ در راه سختی گام برداشته است، او با جهل و نادانی مردمی
رو به روست که سال‌های سال بت‌ها را پرستیده‌اند و در مقابل آنان سجده
کرده‌اند، شیطان پرستش بت‌ها را برای آنان زیبا جلوه داده است و قلب‌های
آنان از عشق به بت‌ها آکنده است. وقتی محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند،

آنان در گوش‌های خود پنبه می‌گذارند تا صدای او را نشنوند، آنان قرآن را سحر و جادو می‌خوانند و به محمد ﷺ سنگ می‌زنند و بر سرش خاکستر می‌ریزند.

اکنون می‌خواهی برای محمد ﷺ سرنوشت پیامبران را بیان کنی، از سختی‌های آنان یاد کنی و بگویی که چگونه آنان را یاری کردی و بر دشمنانشان پیروز نمودی.

ابتدا از ابراهیم ﷺ سخن می‌گویی، تو قبل از آن که ابراهیم ﷺ به بلوغ برسد، به او رشد فکری دادی، تو به شایستگی او دانا بودی و از این رو او را به پیامبری برگزیدی.

وقتی ابراهیم ﷺ کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می‌کرد. (۲۱)

روزی او با عمویش، آذر و قومش چنین گفتگو کرد:

— این مجسمه‌هایی که شما می‌پرستید، چه هستند؟

— این‌ها خدایان ما هستند، پدران ما این بُت‌ها را پرستش می‌کردند و ما هم از آنان پیروی می‌کنیم.

— هم شما در گمراهی هستید و هم پدران شما در گمراهی آشکاری بوده‌اند.

— ای ابراهیم! آیا مطلب حقی آورده‌ای یا با ما شوخی می‌کنی؟

— البته که راست می‌گویم، خدای شما همان خدایی است که آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است، من بر این مطلب گواهی می‌دهم. سخن من از روی دلیل است.

— ما بُت‌های خود را می‌پرستیم.

— به خدا قسم، زمانی که نباشید من نقشه‌ای برای نابودی بُت‌های شما خواهم کشید.

انبیاء: آیه ۶۱ - ۵۸

فَجَعَلَهُمْ جُدَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ
يَرْجِعُونَ ﴿۵۸﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ
الظَّالِمِينَ ﴿۵۹﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ
إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۰﴾ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَشْهَدُونَ ﴿۶۱﴾

ابراهیم علیه السلام به دنبال فرصتی بود تا بُت‌ها را نابود کند، روز عید فرا رسید، همه مردم همراه با نمرود (که پادشاه «بابل» بود) برای مراسم عید به بیرون از شهر رفتند، ابراهیم علیه السلام در شهر ماند.

وقتی شهر خلوت شد او به بت‌خانه رفت، او تبری در دست گرفت و بُت‌ها را یکی یکی شکست و نابود کرد، او بُت بزرگ را سالم باقی گذاشت و تبر را برگردن بُت بزرگ گذاشت و از بت‌خانه بیرون آمد. او با این کار می‌خواست وجدان به خواب رفته این مردم را بیدار کند شاید به سوی حق بازگردند. پادشاه و مردم به شهر بازگشتند، به بت‌خانه آمدند تا بر بُت‌های خود سجده کنند، روز عید، روز شکرگزاری از بُت‌ها بود، آنان به باور خود باید از بُت‌ها تشکر می‌کردند اما وقتی وارد بت‌خانه شدند با منظره‌ای روبرو شدند، بُت‌ها قطعه قطعه بر روی زمین ریخته شده بودند، ناخودآگاه فریاد برآوردند:

— چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است؟ هر کس این کار را کرده

است از ستمگران است و باید مجازات شود تا ما به خشم بُت‌ها گرفتار نشویم.

— ما شنیدیم که شخص جوانی به نام «ابراهیم»، از بُت‌های ما به بدی یاد می‌کرد.

— باید او را دستگیر کنیم و در حضور مردم او را محاکمه کنیم، باید کسانی که دیده‌اند او از بُت‌ها بدگویی می‌کند، بر این ماجرا شهادت بدهند.

در شهر غوغایی به پا شد، زیرا یک جوان، بنیان دینی مردم را به هم ریخته بود و خدایان آنان را نابود کرده بود. بزرگان شهر نزد نمرود جمع شدند و ابراهیم علیه السلام را دستگیر کردند و او را برای محاکمه آوردند.

انبیاء: آیه ۶۷ - ۶۲

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا
 إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا
 يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ
 الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ
 يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا
 يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا
 تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

سکوت همه جا را فرا گرفته بود، همه منتظر بودند تا ببینند با ابراهیم علیه السلام چه خواهند کرد، بزرگان به او رو کردند و گفتند:

- ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟

— آن بُت بزرگ این کار را کرده است، چرا از من سؤال می کنید؟ از خود آن‌ها بپرسید، مگر آنان خدای شما نیستند؟

در این لحظه بود که همه به فکر فرو رفتند: چرا ما بُت‌هایی را می پرستیم که نمی توانند سخنی بگویند و از خود دفاع کنند؟ آنان نمی توانند بلا را از خود دفع کنند، پس چگونه می توانند بلا را از ما دور کنند؟

آری، با این پاسخ ابراهیم علیه السلام همه به فطرت خود بازگشتند. مردم رو به نمرود و بزرگان شهر کردند و گفتند: «شما ما را به عبادت این بُت‌ها دعوت کردید، شما به ما ستم کردید». سپس با شرمندگی سرهای خود را به زیر انداختند و گفتند: «ای ابراهیم! تو می دانی که این بُت‌ها سخن نمی گویند».

ابراهیم علیه السلام از فرصت به دست آمده استفاده کرد و گفت: «آیا بُت‌هایی را می پرستید که نه می توانند به شما سودی برسانند و نه زیانی؟ شما خیال می کنید اگر دست از بُت پرستی بردارید به خشم بُت‌ها گرفتار می شوید، اما بُت‌ها هرگز نمی توانند به کسی ضرری برسانند. ای مردم! چرا خدای یکتا را نمی پرستید که به شما این همه نعمت داده است، چرا بُت‌های بی جان را می پرستید؟ ننگ بر شما و بر بُت‌های شما! آیا جاندار که قدری فکر کنید و از خواب غفلت بیدار شوید».

ابراهیم علیه السلام پیامبر تو بود، او هرگز دروغ نمی گوید، او بُت‌ها را شکسته بود، مردم به او گفتند: «آیا تو بُت‌ها را شکسته‌ای»، آیا او به دروغ پاسخ داد؟ او چنین گفت: «آن بُت بزرگ، این کار را کرده است، اگر آنان سخن بگویند». من باید در پاسخ او دقت کنم. او از واژه «اگر» در سخن خود استفاده کرد،

معنای سخن او چنین است: «اگر بُت‌ها سخن بگویند، آن بُت بزرگ این کار را کرده است. اگر بُت‌ها سخن نگویند، من این کار را کرده‌ام». معلوم است که این سخن دروغ نیست. (۲۲)

انبیاء: آیه ۷۰ - ۶۸

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ
إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

نمرود و دیگر بزرگان بابل احساس خطر کردند، منافع آنان در بُت پرستی مردم بود، اگر مردم از بُت پرستی دست برمی داشتند، ریاست آنان هم پایان می یافت، پس تصمیم گرفتند تا بار دیگر مردم را فریب دهند. باید کاری کرد که دیگر کسی جرأت نکند به بُت‌ها بی احترامی کند. آنان به مردم گفتند: «اگر برای رضای بُت‌های خود می خواهید کاری کنید، ابراهیم را در آتش بسوزانید و این‌گونه خدایان خود را یاری کنید».

نمرود دستور داد تا ابراهیم علیه السلام را زندانی کنند و تبلیغات را آغاز کنند، گروهی به میان مردم رفتند و با آنان سخن گفتند: ای مردم! اگر ابراهیم را مجازات نکنیم، بُت‌ها بر ما خشم می گیرند، ای مردم! پدران و نیاکان ما این بت‌ها را می پرستیدند و از خشم آنان می ترسیدند، حالا یک جوان پیدا شده است و به سنت‌های گذشتگان ما بی احترامی می کند!

روز مشخصی برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام تعیین شد، قرار شد تا مردم برای سوزاندن او هیزم بیاورند، هیزم زیادی در میدان شهر جمع شد، هر کس برای

رضای بُت‌ها هیزم می آورد.

روز موعود فرار سید، هیزم‌ها را آتش زدند، آتش عجیبی شعله ور شد، هیچ کس تا به حال چنین آتشی ندیده بود، مردم همه جمع شدند تا سوخته شدن ابراهیم علیه السلام را تماشا کنند.

نمرود هم آمده است، او در جایگاه مخصوصی قرار گرفته است و از بالا منظره را می بیند. ابراهیم علیه السلام را از زندان بیرون آوردند، اما او را چگونه در آتش بیندازند، این آتش آن قدر سوزنده است که نمی توان نزدیک آن شد.

اینجا بود که شیطان به شکل انسانی نزد آنان آمد و گفت: «از منجنیق استفاده کنید، ابراهیم را با منجنیق در آتش اندازید».

همه این فکر را پسندیدند، منجنیق را آوردند و می خواستند ابراهیم علیه السلام را در آن قرار بدهند، در این هنگام آذر عموی ابراهیم علیه السلام جلو آمد و به ابراهیم علیه السلام گفت:

— ای ابراهیم! دست از عقیده خود بردار!

— این کار را نمی کنم.

اینجا بود که آذر دستش را بالا آورد و سیلی محکمی به ابراهیم علیه السلام زد، مأموران ابراهیم علیه السلام را داخل منجنیق گذاشتند. همه منتظرند تا نمرود دستور بدهد و ابراهیم علیه السلام را به داخل شعله‌ها پرتاب کنند.

در آسمان‌ها فرشتگان دست به دعا برداشتند و گفتند: خدایا! آیا اجازه می دهی ابراهیم علیه السلام را به آتش بسوزانند. تو به آنان گفتی: وقتی او مرا بخواند من جوابش را می دهم و او را نجات می دهم.

ابراهیم علیه السلام در منجیق نشسته بود، نگاه به آتشی می کرد که تا آسمان شعله می کشید، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

— ای ابراهیم! من جبرئیل هستم، خدا به من قدرت زیادی داده است، آیا به کمک من نیاز داری؟

— به کمک تو نیازی ندارم، اما به کمک خدای خود نیاز دارم.

جبرئیل در تعجب از توکل ابراهیم علیه السلام است، بی خود نیست که خدا او را به عنوان دوست خود برگزید. نمرود فرمان داد، فریاد و هیاهو همه جا را فرا گرفت، مأموران منجیق را به سوی آتش نشانه گرفتند. ابراهیم علیه السلام دست به دعا برداشت: «خدایا! من تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام می خوانم که مرا از این آتش نجات دهی».

ابراهیم علیه السلام به سوی آتش پرتاب شد، تو به آتش فرمان دادی: «ای آتش! بر ابراهیم سرد باش». آتش سرد شد، جبرئیل را فرستادی تا ابراهیم علیه السلام را از هوا بگیرد و بر روی زمین قرار دهد، به قدرت تو آتش چنان سرد شد که ابراهیم علیه السلام سرمای شدیدی را احساس کرد و دندان هایش از شدت سرما به هم می خورد.

سخن تو با آتش ادامه پیدا کرد: «بر ابراهیم بی گزند باش». اینجا بود که سرما برطرف شد، در وسط آتش، گلستان برای ابراهیم علیه السلام درست کردی و ابراهیم علیه السلام در آنجا نشسته بود و با جبرئیل سخن می گفت.

نمرود از بالای جایگاه خود نگاه کرد، ابراهیم علیه السلام را دید که آتش برای او گلستان شده است، اینجا بود که نمرود به آذر رو کرد و گفت: «به راستی چقدر ابراهیم نزد خدایش عزیز است!». سپس رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «هر

کس می خواهد خدایی برای خود انتخاب کند، باید خدای ابراهیم را انتخاب کند.»

آری، تو این گونه بندگان خوب خود را یاری می کنی، هر کس همچون ابراهیم علیه السلام از غیر جدا شود و فقط به تو دل ببندد، تو او را نجات می دهی، آن مردم برای نابودی ابراهیم علیه السلام نقشه کشیدند و آتشی با آن عظمت درست کردند، اما تو آن آتش را برای ابراهیم علیه السلام گلستان کردی و آنان را ناکام ساختی. (۲۳)

انبیاء: آیه ۷۳ - ۷۱

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا
صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ
الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

پس از این ماجرا، ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت تا مهاجرت کند. لوط علیه السلام، (پسرخاله ابراهیم علیه السلام)، به او ایمان آورده بود، همچنین زنی به نام «ساره» به او ایمان آورد (بعدها ابراهیم با آن زن ازدواج کرد). (۲۴)

ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت تا مهاجرت کند، این چنین بود که ابراهیم علیه السلام همراه با لوط علیه السلام و ساره، بابل را ترک کردند و به فلسطین (بیت المقدس) رفتند، همان سرزمینی که تو آن را برای جهانیان پربرکت قرار داده بودی، فلسطین سرزمینی حاصلخیز و سرسبز بود و تو آنجا را کانون پرورش پیامبران قرار دادی.

تو به عنوان پاداش به ابراهیم علیه السلام پسری به نام اسحاق عطا کردی و به اسحاق هم فرزندی به نام یعقوب دادی. اسحاق و یعقوب را از پیامبران خود قرار دادی، آری، تو نسل پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام عنایت کردی، از رحمت خاص خود به آنان عطا کردی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته‌ای در میان همه امت‌ها قرار دادی.

تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام را پیشوایان معنوی انسان‌ها قرار دادی که به فرمان تو، مردم زمان خود را هدایت می‌کردند، تو به آنان نیکوکاری، برپاداشتن نماز و پرداخت زکات را وحی کردی و آنان تو را عبادت می‌کردند.

به ابراهیم علیه السلام پسر دیگری به نام «اسماعیل» دادی، ولی نام او را در اینجا ذکر نمی‌کنی. علت چیست؟

اسماعیل علیه السلام قبل از ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم علیه السلام، اسحاق بود، پس در اینجا از اسحاق نام بردی و اسماعیل را ذکر نکردی، آری، پیامبران بنی اسرائیل، همه از نسل اسحاق بودند. (۲۵)

البته آخرین پیامبر تو از نسل اسماعیل است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل گذشت، محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. اسماعیل قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، محمد صلی الله علیه و آله از نسل او است.

انبیاء: آیه ۷۵ - ۷۴

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ
الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ
فَاسِقِينَ ﴿۷۴﴾ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾

برایم گفتی که چگونه ابراهیم علیه السلام را از آتش رهایی دادی، اکنون از یازده پیامبر دیگر نام می‌بری و یاد آنان را زنده نگاه می‌داری، آنان معلمان بزرگ بشریت بودند:

ابتدا از لوط علیه السلام نام می‌بری، تو به لوط علیه السلام حکمت و علم عطا کردی، او از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل به فلسطین هجرت کرده بود، او به فرمان تو به شهر «سُدوم» رفت.

مردم آن شهر کاری زشت و پلید می‌کردند و به گناه آلوده بودند، تو عذاب را بر آن مردم نازل کردی و لوط علیه السلام را نجات دادی، به راستی که آنان مردمی

تبهکار بودند، تو لوط علیه السلام را در پناه رحمت خود قرار دادی که او بنده شایسته تو بود.

انبیاء: آیه ۷۷ - ۷۶

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا
بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

از نوح علیه السلام یاد می‌کنی، نوح علیه السلام تقریباً ۲۲۰۰ سال قبل از ابراهیم و لوط علیهم السلام زندگی می‌کرد.

نوح علیه السلام مردم زمان خود را به یکتاپرستی فراخواند، اما بیشتر آنان به او ایمان نیاوردند و پرستش بُت‌ها را ادامه دادند، سرانجام نوح علیه السلام تو را به یاری خواند و دست به دعا برداشت تا او را از دست آن مردم کافر نجات دهی، تو دعای او را مستجاب کردی، تو او و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از بلای بزرگ نجات دادی، وقتی طوفان سهمگین فرارسید او و یارانش را سوار بر کشتی نمودی و او را در برابر کافران یاری کردی، کافرانی که سخن نوح علیه السلام را دروغ خواندند، آنان مردمی تبهکار بودند و از این رو همه آن‌ها را غرق کردی. (نوح علیه السلام تقریباً ۱۲۰۰ سال بعد از آدم علیه السلام زندگی می‌کرد).

انبیاء: آیه ۸۰ - ۷۸

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْعَرْشِ إِذْ
نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا
سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُمْ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ

وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿۷۹﴾ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ
مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿۸۰﴾

اکنون نام داوود علیه السلام و پسرش سلیمان علیه السلام را ذکر می‌کنی، تو آنان را به پیامبری برگزیدی تا مردم را به راه راست هدایت کنند. روزی را یاد می‌کنی که داوود و سلیمان علیه السلام درباره موضوعی قضاوت کردند و تو شاهد قضاوت آنان بودی، ماجرا از این قرار بود: چوپانی گوسفندان خود را رها کرده بود و آن گوسفندان شب به باغ انگوری رفته بودند و به درختان آسیب رسانده بودند. آنان بین چوپان و باغدار قضاوت کردند. تو حکم عادلانه و درست را به سلیمان علیه السلام فهماندی، تو به داوود و سلیمان علیه السلام شایستگی قضاوت عطا کردی و به آنان علم فراوانی دادی.

باغدار همراه چوپان نزد داوود علیه السلام آمدند و ماجرا را تعریف کردند، گوسفندان باغ را از بین برده بودند، برگ و ساقه درختان انگور را خورده بودند. حکم داوود علیه السلام این بود: «چوپان باید همه گوسفندان خود را به باغدار بدهد».

در این هنگام سلیمان علیه السلام که نوجوانی بیش نبود رو به پدر کرد و گفت: «چوپان برای مدت یک سال، گوسفندان خود را به باغدار بدهد».

داوود علیه السلام وقتی قضاوت فرزندش سلیمان علیه السلام را شنید، نظر او را پذیرفت و به همان حکم نمود.

اسم او ابن مُسکان و اهل کوفه بود. او این آیه را خواند و به فکر فرو رفت،

داوود و سلیمان علیهم السلام هر دو پیامبر تو بودند و معصوم بودند، پس چرا قضاوت آنان با هم فرق داشت؟

آیا قضاوت داوود علیه السلام اشتباه بود؟

داوود علیه السلام پیامبر خدا بود، مگر می شود او خطا کند؟

ابن مسکان سؤال خود را از افراد زیادی پرسید، کسی نتوانسته بود به او جواب قانع کننده ای بدهد. یک سال که او برای حجّ به مکه و مدینه سفر کرده بود این سؤال را از امام صادق علیه السلام پرسید.

آن حضرت در جواب چنین فرمود: «داوود علیه السلام بر اساس قانونی که خدا بر پیامبران قبلی نازل کرده بود، حکم کرد. در آن لحظه خدا بر سلیمان علیه السلام آن حکم را وحی کرد. داوود و سلیمان علیهم السلام هر دو بر اساس حکم خدا قضاوت کردند». (۲۶)

تو حکم خود را بر اساس حوادثی که اتفاق می افتد بر پیامبران نازل می کنی، تا آن زمانی که این ماجرا پیش آمد، هیچ گله گوسفندی، باغ انگوری را از بین نبرده بود، به همین خاطر تو حکم آن را بیان نکرده بودی.

مگر درخت انگور با بقیه درختان چه فرقی دارد؟

اگر من همه برگ و ساقه های درختی را قطع کنم، آن درخت برای همیشه خشک می شود، ریشه آن هم نابود می شود، بیشتر درختان مثل درخت سیب، زردآلو، آلوچه، گیلاس، توت، خرما و... این گونه هستند.

ولی اگر من همه برگ و ساقه های درخت انگور را قطع کنم، ریشه آن سالم می ماند، سال آینده برگ و ساقه می دهد و حتی میوه بیشتری هم می دهد!

برای همین است که باغداران در اسفند ماه به باغ انگور خود می‌روند و بیشتر ساقه‌ها را قطع می‌کنند و فقط چند ساقه را باقی می‌گذارند، اگر آن‌ها این کار را نکنند، درخت انگور اصلاً میوه نمی‌دهد!

وقتی آن ماجرا پیش آمد، حکم تو این بود: «اگر گوسفندانی به باغی بروند و برگ و ساقه درختان را بخورند، باید آن گوسفندان را به باغدار داد، زیرا همه زحمت او از بین رفته است و باغ او نابود شده است». این حکم درباره درختان سیب، زردآلو، آلوچه، گیلاس، توت، خرما و... بود. تا آن زمان چنین ماجرای برای باغ انگور پیش نیامده بود.

داوود علیه السلام بر اساس سخن تو سخن گفت، او حکم تو را بیان کرد، سخن او حق بود.

در آن لحظه تو حکم درخت انگور را بر سلیمان علیه السلام نازل کردی، تو می‌خواستی این‌گونه مقام سلیمان علیه السلام را به پدر و اطرافیان نشان دهی، سلیمان علیه السلام نوجوانی بیش نبود، باید همه می‌فهمیدند که او پیامبر توست و تو، به او وحی نازل می‌کنی.

اینجا بود که سلیمان علیه السلام به پدر چنین گفت: ای پدر! درست است که اکنون گوسفندان برگ‌ها و ساقه‌های درختان انگور را خورده‌اند، اما درخت انگور از بین نمی‌رود، سال آینده ثمر بیشتری هم می‌دهد، اما باغدار امسال ضرر کرده است، گوسفندان را برای یک سال به باغدار می‌دهیم تا از شیر و پشم آن‌ها استفاده کند. سال آینده وقتی باغ دوباره سبز شد و به بار نشست، گوسفندان را به چوپان باز می‌گردانیم.

داوود علیه السلام نظر پسرش را پسندید و بر اساس همان حکم کرد، داوود علیه السلام تو را

سپاس گفت که به پسرش مقام پیامبری عطا کردی.

تو مقامی بس بزرگ به داوود علیه السلام عطا کردی، وقتی او ذکر تو را می گفت و «سبحان الله» می گفت، کوه ها و پرندگان با او همراه می شدند، این معجزه ای برای داوود علیه السلام بود و تو این معجزه شگفت را به او عطا کرده بودی. تو آهن را در دست داوود علیه السلام نرم کردی و به او ساختن زره را آموختی تا بنی اسرائیل از آن زره ها استفاده کنند و جان خود را حفظ کنند، این نعمتی بود که به آنان دادی، آیا آنان شکرگزار تو خواهند بود؟

ماجرای نرم شدن آهن به دست داوود چیست؟

روزی تو به داوود علیه السلام چنین وحی کردی: «ای داوود! تو بنده خوب من هستی، ولی از بیت المال استفاده می کنی و برای مخارج خود از آن بیت المال بهره می گیری، کاش به دست خود، کار می کردی و با مزد آن، روزگار را می گذراندی.»

وقتی داوود علیه السلام این سخن را شنید، چهل روز گریست، او پیرمرد شده بود و برای او فراگرفتن یک شغل، کار آسانی نبود، اینجا بود که تو آهن را برای او نرم گرداندی، آهن که این قدر محکم است، وقتی به دست او می رسید، نرم می شد و او می توانست به راحتی به آن حالت بدهد، تو روش ساختن زره را به او یاد دادی و او شروع به ساختن زره کرد، او هر روز، یک زره می ساخت. استادان زره ساز برای ساختن یک زره وقت زیادی صرف می کردند، آنان آهن را با زحمت زیاد در آتش سرخ می کردند و با وسایل مخصوصی آن را

شکل می دادند، اما داوود علیه السلام به معجزه تو با دست خود، آهن را به راحتی خم می کرد و به آن شکل می داد. او هزار زره ساخت و هر زره را به هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد.

انبیاء: آیه ۸۲ - ۸۱

وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى
الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾ وَمِنَ
الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ
حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

اکنون از نعمت هایی که به سلیمان علیه السلام دادی یاد می کنی، تو به او پادشاهی بزرگی عطا کردی، حکومت او بر اساس عدل و داد بود و به هیچ کس ظلم نمی شد.

تو بادهای تند را رام سلیمان علیه السلام کردی تا به فرمان او به سوی سرزمین شام و فلسطین جریان یابد، تو در این سرزمین ها خیر و برکت زیادی قرار دادی که تو به همه چیز آگاهی.

تو گروهی از جن ها را نیز رام سلیمان علیه السلام کردی، آنان به فرمان او به دریا می رفتند و از دریا برای او چیزهای گرانبها بیرون می آوردند. جن ها برای سلیمان علیه السلام کارهای دیگری نیز (مثل ساختن ساختمان های بزرگ) انجام می دادند، تو مراقب آنان بودی تا از فرمان سلیمان علیه السلام سرپیچی نکنند.

انبیاء: آیه ۸۴ - ۸۳

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَأَتَيْنَاهُ
أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾

از ایوب علیه السلام یاد می‌کنی، او به سختی‌های زیادی مبتلا شد، به سختی بیمار شد و همه فرزندان او از دنیا رفتند و ثروت و دارایی خود را از دست داد، او در همه حال شکر تو را به جا می‌آورد، روزی او تو را خواند و چنین گفت: «بارخدایا! سختی‌ها و مشکلات به من رو آورده است، تو مهربان‌ترین مهربانان هستی.»

آن وقت بود که تو دعای او را مستجاب کردی، همه سختی‌هایی را که داشت برطرف ساختی، تو این‌گونه به او مهربانی نمودی، این رحمتی از طرف تو بود تا پندی برای دیگران باشد. آری، مشکلات هر چقدر هم زیاد باشد، لطف تو از آن‌ها بزرگ‌تر است.

خوشا به حال کسی که امیدش به توست، هر کس ماجرای ایوب علیه السلام را بشنود، دیگر به تو نمی‌گوید مشکلات بزرگی دارم بلکه به مشکلات می‌گوید خدای بزرگی دارم!

انبیاء: آیه ۸۶ - ۸۵

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ
الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾

اسماعیل بن حزقیل، ادريس و ذَا الْكِفْلِ علیه السلام سه پیامبر دیگر تو بودند که با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو شدند، آن‌ها در راه تو صبر و شکیبایی کردند، تو هم رحمت خود را بر آنان نازل کردی، آنان از بندگان شایسته تو

بودند.

مناسب است توضیح مختصری درباره این سه پیامبر بدهم:

۱- اسماعیل بن حزقیل علیه السلام: مردم به او «صَادِقُ الْوَعْدِ» می گفتند، یعنی درست پیمان. او با یکی از دوستان خود وعده داشت، پس سر قرار خود رفت ولی دوست او نیامد، او مدّت زیادی در آنجا منتظر ماند. به همین علت او را به این نام خواندند.

او مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و از بُت پرستی نهی کرد، اما مردم او را شکنجه زیادی کردند و با بی رحمی، پوست سر و صورتش را گندند، او در برابر همه این سختی ها، صبر کرد. (۲۷)

۲- ادریس علیه السلام: او پدر بزرگ نوح علیه السلام بود و برای هدایت مردم تلاش زیادی کرد و در این راه با سختی های زیادی روبرو شد.

۳- «ذَا الْكِفْلِ» علیه السلام: او نیز یکی از پیامبران بود که پس از داوود علیه السلام زندگی می کرد، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می کرد. (۲۸)

انبیاء: آیه ۸۸ - ۸۷

وَذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي
الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

اکنون از یونس علیه السلام یاد می کنی، تو یونس علیه السلام را به پیامبری انتخاب کردی و از او

خواستی تا به سوی مردمی برود که در نینوا (در کشور عراق) زندگی می کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، در این مدت فقط دو نفر به او ایمان آوردند، مردم با یونس علیه السلام تندی می کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس علیه السلام آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

به یونس علیه السلام وحی کردی که طلوع آفتاب روز چهارشنبه، نیمه ماه، عذاب نازل می شود، یونس علیه السلام این زمان نزول عذاب را به دیگران خبر داد و او از دست مردم بسیار عصبانی بود که چرا فریب شیطان را خورده اند و به گمراهی افتاده اند، سپس او شهر را ترک کرد.

قبل از آن که عذاب فرارسد، مردم تصمیم گرفتند توبه کنند، هنوز ساعتی به نزول عذاب مانده بود که صدای گریه آنان، همه جا را فراگرفت، تو توبه آنان را پذیرفتی و عذاب را از آنان برداشتی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی. (۲۹)

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس به سوی فرات رفت. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند، یونس علیه السلام سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید. یونس علیه السلام به سمت دریا رفت، او گمان می کرد که تو بر او سخت نمی گیری. (۳۰)

تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلط کردی، آن ها فهمیدند که آن نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آن ها به قرعه رو آوردند و قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد، آن ها یونس علیه السلام را به آب انداختند. یونس علیه السلام درون شکم نهنگ قرار

گرفت. (بعضی از نهنگ‌ها بیش از ۳۰ متر طول دارند و به راحتی می‌توانند انسانی را بلعند).

یونس علیه السلام تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی. (۳۱)

او در تاریکی‌ها گرفتار شده بود، شب بود و دل دریا هم تاریک بود و شکم نهنگ هم تاریک تاریک!

او در این تاریکی‌ها تو را خواند و گفت: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم».

تو صدای او را از دل دریا شنیدی، تو به بندگان خود نزدیک هستی، صدای آنان را می‌شنوی. تو دعای او را مستجاب کردی و او را از آن گرفتاری نجات دادی، تو این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهی.

نهنگ به ساحل آمد و یونس علیه السلام را به آنجا افکند. یونس علیه السلام بسیار ضعیف شده بود، مدتی گذشت تا او سلامتی خود را باز یافت و به سوی قوم خود رفت، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند.

گویا یونس علیه السلام چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا به وسیله کشتی از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند. (۳۲)

* * *

چقدر خوب است وقتی من در تاریکی گناه و معصیت گرفتار آییم، در دل شب، در تاریکی سر به سجده گذارم و این گونه تو را بخوانم: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم». من هرگز نباید از رحمت و مهربانی تو ناامید شوم، گناه من هر چقدر بزرگ باشد، رحمت تو از گناه من بزرگ تر است.

* * *

انبیاء: آیه ۹۰ - ۸۹

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ
خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ
زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا
وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

در اینجا از زکریا علیه السلام یاد می‌کنی، او به سنّ پیری رسیده بود و فرزندى نداشت، همسرش نازا بود. روزی او دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! مرا بدون فرزند و بدون وارث نگذار! به من فرزندى برومند عطا کن! خدایا! این حاجت من است و به لطف تو امید دارم، اگر دعایم را مستجاب نکنی، باکی ندارم، من خواسته‌ام را به تو وامی‌گذارم، تو بهترین وارث هستی! همه می‌میرند و تو باقی می‌مانی».

تو دعای زکریا علیه السلام را مستجاب کردی، تصمیم گرفتی تا پسری به نام یحیی علیه السلام را به او عنایت کنی، همسر زکریا علیه السلام را از بیماری نازایی شفا دادی، آری، تو هرگز بندگان خود را ناامید نمی‌کنی.

پیامبرانی که در این سوره نام بردی، همواره برای انجام کارهای نیک پیش قدم می شدند و با اشتیاق و بیم، تو را می خواندند و همیشه در برابر تو فروتن و خاشع بودند.

در اینجا تو از میان همه ویژگی های پیامبران، از این سه ویژگی نام بردی. من هم باید تلاش کنم در این سه ویژگی از آنان پیروی کنم:

۱- باید در کارهای نیک پیش قدم شوم، وقتی می بینم زمینه کار خوبی فراهم است، زودتر از دیگران آن را انجام دهم.

۲- امید و بیم داشته باشم، هم به لطف تو امیدوار باشم و هم از گناهان خود بترسم، امید و بیم، مانند دو بال برای پرواز است، من با این دو بال می توانم در آسمان کمال و سعادت، اوج بگیرم.

۳- باید در مقابل تو فروتنی کنم، سر به روی خاک بنهم. باید همین الآن برخیزم، به جایی بروم که فقط زمین باشد و خاک، آنگاه به سجده بروم، سجده ای بر روی خاک تا آنجا که بازو و زانوی من هم خاکی شود.

وقتی خاک بر صورت و اعضای بدن من می نشیند و در آن حالت تو را صدا می زنم، رحمت تو را به سوی خود جذب می کنم. این دستوری است که امام صادق علیه السلام به من داده است. (۳۳)

وقتی این گونه به سجده می روم به فکر می افتم که سرانجام یک روز مرگ من فرا می رسد و بدن مرا میان خاک قرار می دهند، در سجده هستم و بوی خاک به مشامم می رسد...

تا فرصت دارم در مقابل تو فروتنی می کنم، به تو التماس می کنم که بر من

رحم کنی. می دانم که به هر کس التماس بکنم، آبرویم می رود، اما وقتی به تو التماس می کنم، آبرو پیدا می کنم!

انبیاء: آیه ۹۱

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا
وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۱﴾

اکنون از مریم علیها السلام و فرزندش عیسی علیه السلام یاد می کنی، مریم علیها السلام زنی بود که پاکدامنی خود را حفظ کرد، تو جبرئیل را به سوی مریم علیها السلام فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم علیها السلام ظاهر شد و در آستین او دمید و مریم علیها السلام حامله شد، تو اراده کرده بودی که به او عیسی علیه السلام را عطا کنی. جبرئیل روح عیسی علیه السلام را در مریم علیها السلام دمید، روح عیسی علیه السلام را تو خلق کرده بودی. تو مریم علیها السلام و فرزندش عیسی علیه السلام را نمونه قدرت خود برای مردم قرار دادی.

در جمله ای از این آیه چنین می خوانم: «جبرئیل از روح ما در مریم دمید». بارها شنیده ام که عیسی علیه السلام، «روح الله» است، روح خداست! آیا خدا روح دارد؟ خدا چگونه روح خود را در مریم علیها السلام دمید؟ چگونه می شود عیسی علیه السلام، روح خدا باشد؟ به این موضوع فکر می کنم، به یاد آیه ۲۹ سوره حجر می افتم. در آنجا می خوانم که خدا، روح خود را در آدم دمید! آیا آدم روح خدا بود؟ آیا انسان در وجود خود، روح خدا را دارد؟ مگر خدا روح دارد؟

چه کسی به این سؤال من پاسخ می‌دهد؟

روزی از روزها محمد بن مسلم به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت:

— در قرآن خوانده‌ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح دارد؟

— خدا ابتدا، جسم آدم را از گِل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد. — یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت. یعنی هزاران سال، خدا بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً آفرید.

— بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

— آقای من! اگر این طور است پس چرا در قرآن آمده است که من از روح خود در آدم دمیدم؟ چرا خدا در قرآن می‌گوید: «و از روحم در آدم دمیدم». — من مثالی برای تو می‌زنم. آیا می‌دانی خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می‌کند؟ او به ابراهیم علیه السلام می‌گوید: «خانه‌ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه‌ای که خدا آن را به عنوان خانه خود برگزیده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این‌گونه

تعبیر کرد. (۳۴)

سخن امام صادق علیه السلام به پایان رسید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از ذات خداست، خانه خدا را ابراهیم علیه السلام به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالا معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گل سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

خدا این روح را در آدم علیه السلام دمید، خدا جبرئیل را فرستاد، جبرئیل این روح را در مریم علیه السلام دمید. (۳۵)

انبیاء: آیه ۹۳ - ۹۲

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ
فَاعْبُدُونِ ﴿۹۲﴾ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿۹۳﴾

نام شانزده پیامبر خود را ذکر کردی، یاد آنان را زنده نگاه داشتی:
موسی، هارون، ابراهیم، لوط، اسحاق، یعقوب، نوح، داوود، سلیمان، ایوب،
اسماعیل بن حزقیل، ادريس، ذَّالْكَفْلِ، یونس، زکریا و یحیی علیهم السلام. (همچنین از
عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله با اشاره سخن گفתי و نامشان را ذکر نکردی).
این ترتیبی است که تو در این سوره از آنان نام برده‌ای، اما ادريس علیه السلام از نظر
زمانی زودتر از همه آنها زندگی می‌کرد. (اگر من بخواهم آنان را به ترتیب
زمان ذکر کنم، باید چنین بگویم: ادريس، نوح، ابراهیم، لوط، اسحاق،
یعقوب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل بن حزقیل،
ذَّالْكَفْلِ، یونس، زکریا، یحیی علیهم السلام).

همه این‌ها بندگان شایسته بودند، من به همه آنان و کتاب‌هایشان ایمان دارم و فرقی بین آن‌ها نمی‌گذارم، زیرا هدف همه آن‌ها یکی بوده است، آن‌ها می‌خواستند بشر را در پرتو یکتاپرستی و حق و عدالت هدایت کنند. هیچ فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده‌اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آن‌ها، باعث می‌شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند.

آری، پیامبران، همه یک امت بودند و پیرو یک هدف. تو از آنان خواستی تا تو را عبادت کنند و مردم را به سوی تو بخوانند. در میان پیامبران هیچ اختلافی نبود، ادیان آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران، معلمان این کلاس‌ها.

پیامبران مردم را به راه راست هدایت کردند، وقتی مردم سخنان آنان را شنیدند، دو گروه شدند، گروهی به آنان ایمان آوردند و گروهی هم آنان را تکذیب کردند.

اینجا بود که مردم دو گروه شدند: گروه مؤمنان و گروه کافران! آری، کافران برای رسیدن به منافع مادی خود از پیامبران اطاعت نکردند و دشمنی با آنان را آغاز کردند، در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند و تو سزای اعمال آنان را خواهی داد.

انبیاء: آیه ۹۵ - ۹۴

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا

كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿۹۴﴾ وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا

أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۹۵﴾

هر کس عمل نیکو انجام داده باشد و مؤمن باشد، سعی او بدون پاداش نمی‌ماند، تو اعمال نیک او را می‌نویسی و در روز قیامت به او پاداش می‌دهی و او را در بهشت جای می‌دهی. این سرگذشت گروه مؤمنان است.

اما سرگذشت گروه کافران چه می‌شود؟

تو هرگز مردم شهری را بدون اتمام حجّت به عذاب گرفتار نساختی، ابتدا پیامبری را به سوی بزرگان و پیشوایان آنان فرستادی تا آنان را به طاعت و بندگی تو دعوت کنند، اما آنان مخالفت کردند و بر تبهکاری خود اصرار ورزیدند، مردم آن شهر نیز از رهبران خود پیروی کردند و سخن پیامبر تو را دروغ خواندند، آن وقت بود که عذاب فرارسید و همه آنان را نابود کردی و شهرشان را زیر و رو کردی.

برای مثال وقتی قوم نوح، سخنان نوح علیه السلام را قبول نکردند، آنان را به طوفان سختی گرفتار کردی و زمین را از وجود آنان پاک ساختی.

وقتی کافران عذاب تو را با چشم خود دیدند، پرده‌های غرور و غفلت از برابر چشمانشان کنار رفت، آنان آرزو کردند که ای کاش برای جبران این همه خطا بار دیگر به دنیا باز می‌گشتند! اما دیگر کار از کار گذشته است، آنان همه فرصت‌های خود را تباه کردند و بالاجت سعادت را از خود دور کردند.

این قانون توست: وقتی کافران را به عذاب گرفتار می‌سازی، دیگر به آنان فرصت بازگشت نمی‌دهی، بازگشت آنان ممنوع است و دیگر راهی برای جبران ندارند.

آری، عذاب جهنم در انتظار آنان است، آنان برای همیشه در میان شعله‌های سوزان جهنم گرفتار می‌شوند و راهی برای نجات خود نمی‌یابند.

انبیاء: آیه ۹۶

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ

حَدَبٍ يَسْلُونَ ﴿٩٦﴾

اکنون از قیامت سخن می‌گویی: «روزی که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی بشتابند».

در این آیه از یاجوج و ماجوج سخن گفتی، من مدت زیادی درباره این آیه تحقیق کردم و فهمیدم که درباره «یاجوج» و «ماجوج»، دو نظریه وجود دارد:

* نظریه اول: انسان‌های معمولی

این نظریه می‌گوید یاجوج و ماجوج از نسل نوح علیه السلام بودند، آنان مثل بقیه انسان‌ها بودند و در قسمت شمالی کوه‌های قفقاز زندگی می‌کردند. آنان مردمی وحشی بودند و گاهی به مناطق مسکونی حمله می‌کردند و دست به قتل و غارت می‌زدند. (۳۶)

در سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه، سلسله کوه‌هایی است که همچون یک دیوار، شمال را از جنوب جدا می‌کند. در میان آن رشته کوه‌ها، فقط یک تنگه وجود دارد که شمال را به جنوب متصل می‌کند. اسم آن تنگه «داریال» است. در آن تنگه، دیواری آهنین ساخته شد. این دیوار را

«ذُوالْقَرْنَيْنِ» ساخت. بعد از این کار ذُوالْقَرْنَيْنِ، آن قوم وحشی تا سال‌های سال نتوانستند به مناطق جنوبی حمله کنند. (برای توضیح بیشتر درباره ذُوالْقَرْنَيْنِ به آیه ۸۳ سوره کهف مراجعه شود).^(۳۷)

اکنون یاجوج و ماجوج دیگر پشت آن دیوار آهنین نیستند، با گذشت زمان آنان توانستند از آن دیوار عبور کنند و کم‌کم آنان هم به زندگی شهرنشینی رو آوردند. آن‌ها انسان‌هایی معمولی بودند.

در این آیه چنین می‌خوانیم: «روزی که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنان از هر بلندی بشتابند».

منظور از این آیه، گشوده شدن قبرهای آن قوم است، وقتی که روز قیامت برپا شود، همه انسان‌ها زنده می‌شوند. در آن هنگام، قوم یاجوج و ماجوج سر از خاک برمی‌دارند، آنان جمعیت بسیار زیادی هستند. منظره زنده شدن و آمدن آنان به صحرای قیامت، شگفت‌انگیز است، از این رو در این آیه نام آن‌ها ذکر شده است.

آنان از قبرهای خود سر برمی‌دارند و با عجله و شتاب برای حسابرسی در صف‌ها قرار می‌گیرند.^(۳۸)

* نظریه دوم: انسان‌هایی عجیب و غریب!

این نظریه، یاجوج و ماجوج را انسان معمولی نمی‌داند. هر کدام از آنان، هزار فرزند به دنیا می‌آورند. آنان پشت کوه «قاف» زندگی می‌کنند و قبل از قیامت از بلندی‌ها به سوی مردم دنیا هجوم می‌آورند و همه را قتل‌عام

می‌کنند. (۳۹)

ذوالقرنین دیواری آهنین ساخت و آنان را تا روز قیامت در آنجا زندانی کرد. طبق این نظریه، ذوالقرنین، کوروش نیست. همچنین سدی که ذوالقرنین ساخت، دیوار آهنین تنگه «داریال» در کوه‌های قفقاز نمی‌باشد. این نظریه می‌گوید: «ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج، ماجرای عجیب است که به زندگی معمولی انسان‌ها شباهت ندارد». این پایان سخن درباره این دو نظریه بود. به نظر می‌رسد که نظریه اول به واقعیت نزدیک تر باشد.

انبیاء: آیه ۱۰۰ - ۹۷

وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ
 أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا
 ظَالِمِينَ ﴿۹۷﴾ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ
 لَهَا وَارِدُونَ ﴿۹۸﴾ لَوْ كَانَ هُوَ لَاءِ إِلَهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿۹۹﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾

وعدۀ حقّ که همان قیامت است، نزدیک می‌شود، چشمان کافران از وحشت خیره می‌ماند و می‌گویند: «ای وای بر ما که از این روز، غافل بودیم، ما به خود ستم کردیم و فرصت‌ها را از دست دادیم». فرشتگان به آنان می‌گویند: «به زودی شما و آنچه می‌پرستیدید هیزم جهنّم می‌شوید، شما به سوی جهنّم می‌روید». (۴۰)

اگر این بُت‌ها، خدا بودند، هرگز به سوی جهنم برده نمی‌شدند، کافران با چشم خود می‌بینند که فرشتگان بُت‌ها را به سوی جهنم می‌برند تا در آتش سوزان جهنم بسوزانند.

در آن روز، کافران و بُت‌ها برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

کافران در جهنم فریادها و ناله‌های دردناک دارند، فریاد می‌زنند شاید کسی به آنان کمک کند و آنان را از آتش برهاند، اما هیچ کس به آنان پاسخ نمی‌دهد و هیچ سخنی که مایه امید آنان باشد نمی‌شنوند و امیدشان ناامید می‌شود.

انبیاء: آیه ۱۰۳ - ۱۰۱

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ
عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ
أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

اما سرگذشت مؤمنان چگونه خواهد بود؟

تو در این دنیا به مؤمنان وعده بهشت دادی، در روز قیامت به وعدهات وفا می‌کنی و آنان را به بهشتی که زیر درختان آن، نه‌های آب جاری است، مهمان می‌کنی، آنان از آتش جهنم فاصله‌ای بسیار دور دارند، آنان صداهای هولناک جهنم و فریاد جهنمیان را نمی‌شنوند، در بهشت هرچه بخواهند، برای آنان آماده است.

هیچ ترسی بالاتر از ترس جهنم نیست، آنان وقتی وارد بهشت می‌شوند می‌دانند که هرگز از بهشت بیرون نمی‌روند، پس دیگر از جهنم نمی‌ترسند، آرامش کامل دارند.

فرشتگان به دیدار آنان می‌آیند و به آنان می‌گویند: «امروز، روز آسایش همیشگی شماست، این همان روزی است که خدا به شما وعده داده بود». در زیر درختان بهشت، نهرها جاری است، همسرانی پاک و پاکیزه در انتظار مؤمنان می‌باشند، مؤمنان برای همیشه از نعمت‌های آن بهره‌مند خواهند شد. آری، نعمت‌های دنیا به زودی از بین می‌روند، به زودی هیچ اثری از اموال و ثروت نخواهد بود، اما نعمت بهشت، جاودان است و هرگز پایانی ندارد. آیا کسی می‌تواند از بهشت تو سخن بگوید و آن را توصیف کند؟ هرگز. «شنیدن کی بود مانند دیدن».

تو بهشت را محلّ زندگی واقعی بندگان خوب قرار داده‌ای و آنان در آنجاست که معنای زندگی را می‌فهمند.

انبیاء: آیه ۱۰۴

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ ﴿۱۰۴﴾

اولین باری که سوار هواپیما بودم، از پنجره به زمین و آسمان نگاه کردم. پیرمردی کنار من نشسته بود، او متوجه تعجب من شده بود، به من رو کرد و گفت:

— پسرم! به چه نگاه می کنی؟

— تا به حال عظمت زمین را این گونه با چشم ندیده ام.

— آنچه تو می بینی فقط گوشه ای از جهان هستی است. آیا می دانی خدا

ستاره ای خلق کرده است که هشتاد هزار میلیارد، بزرگ تر از زمین است؟

پسرم! عقل بشر هرگز نمی تواند عظمت هستی را درک کند. (۴۱)

— خیلی عجیب است! هشتاد هزار میلیارد برابر زمین!

من به فکر فرو رفتم، شنیده بودم که قبل از قیامت، خدا همه ستارگان را نابود می‌کند، به آن پیرمرد گفتم: «نابود کردن چنین ستاره‌ای، کار ساده‌ای نیست، خدا چگونه این ستاره را در روز قیامت نابود خواهد کرد؟».

پیرمرد لحظاتی سکوت کرد و سپس از من کاغذ و قلمی طلبید و بعد شروع به نوشتن کرد. مدتی گذشت. نوشتن او تمام شد، او تا پایین آن صفحه مطالبی نوشته بود. او شروع به خواندن نوشته خود کرد، خاطره دوران کودکی خود را در آن کاغذ نوشته بود.

وقتی او خاطره خود را برایم خواند به من گفت: «خوب نگاه کن من چه می‌کنم».

او شروع به لوله کردن آن کاغذ نمود، بالای کاغذ را گرفت و به آرامی آن را لوله نمود، بعد به من گفت:

— آیا این کار برای من زحمتی داشت؟

— نه. کار ساده‌ای بود.

— این نوشته‌ها را من نوشتم، بعد آن کاغذ را لوله کردم. خدا هم این جهان با عظمت را آفرید و هر وقت که بخواهد آن را این‌گونه به هم می‌پیچد. به همین سادگی!

در این آیه چنین می‌گویی: «روزی که آسمان را همانند در هم پیچیدن صفحه نامه‌ها، در هم می‌پیچم، من جهان را از هیچ آفریدم، بار دیگر آن را به هیچ باز می‌گردانم و همه آفریده‌های خود را نابود می‌کنم. این وعده من است و البته آن را انجام خواهم داد».

در زمان قدیم وقتی می خواستند نامه محرمانه و مهمی بنویسند، کاغذ آن را لوله می کردند و سپس مقداری گل نرم روی آن لوله قرار می دادند و روی آن گل را مهر آهنی می زدند. علامت مخصوصی بر روی آن گل ثبت می شد. وقتی نامه به دست صاحب آن می رسید، نگاه به مهر آن می کرد، اگر مهر آن سالم بود، می فهمید که کسی نامه را باز نکرده است.

تو در این آیه، نابود کردن آسمانها را به لوله کردن نامه مثال زدی، وقتی من نامه ای را می نویسم، به راحتی می توانم کاغذ آن را لوله کنم، این کار هیچ زحمتی برای من ندارد، وقتی تو بخواهی آسمان با این عظمت را نابود کنی، به آسانی این کار را انجام می دهی. تو فقط اراده می کنی و یک جمله می گویی: «نابود شو!». همه آسمانها و زمین در یک لحظه نابود می شوند و جهان، هیچ می شود و فقط تو باقی می مانی.

انبیاء: آیه ۱۰۵

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ

يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

در این سوره از سرگذشت مؤمنان در روز قیامت سخن گفتم، اکنون از سرگذشت زمین سخن می گویی، در «تورات» و پس از آن، در «زبور» از وعده بزرگ خود سخن گفتم، تورات، کتاب آسمانی موسی علیه السلام است و زبور، کتاب آسمانی داوود علیه السلام.

وعده تو این است: «بندگان شایسته تو، وارث حکومت زمین خواهند شد». آری، سرانجام حکومت جهان به دست مؤمنان خواهد افتاد.

ظهور مهدی علیه السلام، آن وعده بزرگ توست، سرانجام او ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل و داد را برپا می کند. (۴۲)

تو به وعده ات وفا می کنی و مهدی علیه السلام از کنار کعبه ظهور می کند، تو جبرئیل را نزد مهدی علیه السلام می فرستی، جبرئیل به مهدی علیه السلام می گوید: «ای سرور و آقای من! اکنون دعای شما مستجاب شده است». (۴۳)

اینجاست که مهدی علیه السلام شکر تو را به جا می آورد و می گوید: «خدا را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». (۴۴)

بعد از آن مهدی علیه السلام به کعبه، خانه یکتاپرستی تکیه می زند و می گوید: «من ذخیره و یادگار خدا و حجت او هستم». (۴۵)

سپس، یارانش با او بیعت می کنند و برای ریشه کن کردن ظلم و ستم، حرکت خود را آغاز می کنند.

* * *

انبیاء: آیه ۱۰۸ - ۱۰۶

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ
عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾ قُلْ إِنَّمَا
يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن برای مؤمنان، وسیله رسیدن به حقیقت و راستی است، آنان تو را می پرستند و از موعظه ها و پندهای قرآن بهره می برند و به سعادت و رستگاری می رسند.

تو محمد صلی الله علیه و آله را مایه رحمت و سعادت مردم قرار دادی و او را برای هدایت همه جهانیان فرستادی. در اینجا از او می خواهی تا با مردم چنین سخن

بگوید: «ای مردم! خدا به من وحی کرده است که شما را به یکتاپرستی دعوت کنم، آیا شما این سخن را باور می‌کنید؟ آیا دست از بت پرستی برمی‌دارید؟ آیا خدای یگانه را می‌پرستید؟».

انبیاء: آیه ۱۱۱ - ۱۰۹

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ
أُذِرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿۱۰۹﴾ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ
وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۱۱۰﴾ وَإِنْ أُذِرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ
حِينٍ ﴿۱۱۱﴾

گروهی از مردم به محمد ﷺ ایمان آوردند، اما گروهی هم او را دروغگو خطاب کردند و راه کفر را برگزیدند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به کافران چنین بگوید: «من همه شما را به طور یکسان از عذاب خدا ترساندم، با پیر و جوان، زن و مرد، کوچک و بزرگ شما سخن گفتم، من نمی‌دانم عذاب خدا، چه زمانی فرا می‌رسد، نمی‌دانم وعده خدا زود فرا می‌رسد یا دیر. خدا همه سخن‌های شما را می‌شنود، سخن‌های آشکار و پنهان شما را می‌داند، شما آهسته با خود می‌گویید که این هشدارهای محمد دروغ است، خدا در عذاب شما عجله نمی‌کند، من نمی‌دانم! شاید این آزمونی برای شما باشد و این‌گونه خدا به شما تا زمان معینی، مهلت می‌دهد».

انبیاء: آیه ۱۱۲

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ

عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾

محمد ﷺ مردم مکه را به رستگاری فرا می خواند، اما آن مردم با او دشمنی می کردند، او را جادوگر و دروغگو و دیوانه خطاب می کردند. محمد ﷺ دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدا یا! بین من و بین این مردم، خودت به حق حکم کن».

کافران به محمد ﷺ می گفتند: «ما تو را به حال خود رها نمی کنیم، یارانت را آن قدر شکنجه می کنیم تا به بُت پرستی بازگردند، ما نمی گذاریم مردم به تو ایمان بیاورند، اگر لازم باشد، تو را به قتل می رسانیم، تو هیچ وقت نمی توانی از دست ما فرار کنی».

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا به آن کافران چنین بگوید: «خدای من، خدای مهربانی است، من از او یاری می طلبم».

و تو او را یاری کردی، درست در زمانی که کافران فکر آن را نمی کردند، گروهی از مردم مدینه مسلمان شدند و برای دین اسلام در آن شهر تبلیغ کردند، تعداد مسلمانان در مدینه زیاد شد، آنان به مکه آمدند و مخفیانه با پیامبر پیمان بستند که همچون جان خود از پیامبر دفاع کنند.

پس از مدتی، پیامبر به لطف تو توانست به سلامت به مدینه هجرت کند و در آنجا حکومت اسلامی را تشکیل دهد و بعد از هشت سال، با ده هزار نفر به مکه بازگشت و همه بُت ها را در هم کوبید و بُت پرستی را در سرزمین حجاز ریشه کن کرد. (۴۶)

سوره حجّ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۲۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - بر هر مسلمان واجب است که یک بار در عمر خود به سفر «حج» برود و دور کعبه طواف کند و مراسم حج را به جا آورد، در این سوره از این مراسم و اهمیت آن سخن به میان آمده است
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، زنده شدن انسان‌ها در آن روز، سرگذشت قوم لوط، و قوم شعیب علیهم‌السلام، اشاره‌ای به ماجرای ابراهیم و موسی علیهم‌السلام حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم علیه‌السلام، قربانی کردن در حج، نماز، زکات، توکل...

حج: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ
إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ
عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى
وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

از قیامت سخن می‌گویی، به همه هشدار می‌دهی که از عذاب آن روز
بهراسند و از کفر و بُت‌پرستی دست بردارند و اعمال نیک انجام دهند.
وقتی تو بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا جهان را نابود می‌کنی، کوه‌ها از جا
کنده می‌شوند، دریاها به هم می‌ریزند، زمین و آسمان متلاشی می‌شود.
زلزله بزرگ و هولناک فرا می‌رسد، در آن روز، مادران نوزادان شیرخوار

خود را از یاد می‌برند، مادری که به نوزادش شیر می‌دهد، هیچ‌گاه نوزاد خود را فراموش نمی‌کند، اما حادثه روز قیامت آن قدر هولناک است که مادران نوزادان خود را فراموش می‌کنند. هر زن حامله‌ای از ترس و وحشت، جنین خود را سقط می‌کند، همه انسان‌ها می‌میرند، جهان نابود می‌شود.

مدتی می‌گذرد، آن وقت تو اراده می‌کنی تا قیامت را برپا کنی، همه انسان‌ها زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، آن روز جهنم شعله می‌کشد و انسان‌ها دچار وحشت و اضطراب می‌شوند. هر کس به آنان نگاه کند، تصوّر می‌کند که آنان مست شده‌اند، اما آنان مست نیستند، عذاب آن روز شدید است و از ترس، عقل و هوش خود را از دست داده‌اند. روز قیامت، پنجاه سال (به سال‌های قیامت) طول می‌کشد، تشنگی، وحشت و اضطراب، مردم را فرا می‌گیرد.

در آن روز، مؤمنان در سایه رحمت تو هستند و از این وحشت در امان هستند، این وعده‌ای است که تو به آنان داده‌ای.

حج: آیه ۷ - ۳

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ
كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يَضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ
فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ
مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ
وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ

الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْتَبَتْ مِنْ كُلِّ
 زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمُؤْتَى وَأَنَّهُ
 عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
 يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

سخن از قیامت است، محمد ﷺ مردم را از عذاب آن روز ترساند، اما مردم به پنج گروه تقسیم شدند و تو از آیه ۳ تا آیه ۱۶ این سوره، از آن‌ها یاد می‌کنی:

۱- کافرانی که از شیطان پیروی می‌کنند.

۲- کافرانی که دیگران را به کفر دعوت می‌کنند.

۳- کسانی که ایمان آورده‌اند، اما در شک و تردید می‌باشند.

۴- مؤمنانی که ایمان واقعی آورده‌اند و هرگز در ایمانشان شک نمی‌کنند.

۵- منافقانی که در آرزوی شکست اسلام هستند.

در این آیات، درباره هر کدام از این پنج گروه سخن می‌گویی:

اکنون از گروه اول یاد می‌کنی، آنان بدون آن که دلیلی داشته باشند، روز قیامت را تکذیب می‌کنند، آنان می‌گویند: «وقتی مرگ به سراغ ما آمد و بدن ما در قبر پوسید، دیگر هرگز زنده نمی‌شویم، وقتی استخوان‌های ما پوسید چگونه ممکن است بار دیگر زنده شویم».

این انسان‌ها از هر شیطان طغیانگری پیروی می‌کنند، آنان با پیروی از شیطان، خود را از سعادت محروم می‌کنند، این قانون است: هر کس، ولایت شیطان را پذیرفت، شیطان او را گمراه می‌کند و او را به آتش سوزان جهنم رهنمون می‌شود.

* * *

آنان از شیطان پیروی می‌کنند و قیامت را باور ندارند، به راستی چرا آنان به خلقت خود و جهان نمی‌نگرند؟

همه انسان‌ها از نسل آدم علیه السلام هستند، تو آدم علیه السلام را از خاک آفریدی، نسل او را از نطفه آفریدی. آن نطفه در رحم مادر، تبدیل به خون شد و سپس به پاره گوشتی تبدیل شد.

انسان ابتدا پاره گوشتی بیش نیست و آفرینش او کامل نیست، تو به آن شکل می‌دهی، دست و پا و صورت و... برای او خلق می‌کنی.

پس از آن، تو روح انسانی را در آن دمیدی، این‌ها نشانه قدرت توست. جنین‌هایی را که تو بخواهی زندگی این دنیا را تجربه کنند، نزدیک نه ماه در رحم مادر نگه می‌داری و جنین‌هایی را نیز سقط می‌کنی.

وقتی زمان تولد فرا رسید، انسان به صورت نوزادی ناتوان به دنیا می‌آید، تو او را رشد می‌دهی و به او روزی می‌دهی تا به سن بلوغ می‌رسد. تو راه خوب و بد را به او نشان می‌دهی، او یا مؤمن می‌شود یا کافر.

گروهی از انسان‌ها قبل از آن که به سن پیری برسند، از دنیا می‌روند، گروهی هم آن قدر عمر می‌کنند تا بسیار ضعیف و ناتوان می‌شوند.

به راستی این ضعف و ناتوانی و پزیردگی انسان نشانه چیست؟

این دنیا دیگر جای زندگی او نیست و باید از اینجا منتقل شود و به دنیای دیگری برود.

* * *

آنان که می‌گویند: «وقتی استخوان‌های ما پوسید چگونه ممکن است بار

دیگر زنده شویم»، به داستان خلقت انسان فکر کنند، تو آدم ﷺ را از خاک آفریدی، وقتی تو بتوانی از خاک، آدم ﷺ را خلق کنی، پس می توانی از استخوان پوسیده، انسان را دوباره بیافرینی !

وقتی تو قدرت داری انسان را از نطفه و سپس از قطره کوچک خونی بیافرینی، پس می توانی استخوان های پوسیده را بار دیگر زنده کنی ! چرا آنان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می رویند.

کسی که قدرت دارد از خاک مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند !

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقتی بهار فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی آورد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که بخواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند، تو مؤمنان را در

بهشت مهمان می‌کنی و کافران را به آتش جهنم گرفتار می‌سازی. این وعده توست، تو همیشه به وعده خود عمل می‌کنی.

حج: آیه ۱۰ - ۸

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾ تَأَنِّي عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

سخن در این بود که مردم با شنیدن پیام قرآن به پنج گروه تقسیم شدند، گروه اول کافرانی بودند که از شیطان پیروی می‌کردند، اکنون از گروه دوم سخن می‌گویی: کافرانی که رهبری دیگران را به عهده می‌گیرند و آنان را از راه راست گمراه می‌کنند.

آنان همواره درباره دین تو با مؤمنان ستیز و جدل می‌کنند، آن کافران از روی جهل و گمراهی این کار را می‌کنند و هیچ‌گونه هدایت و کتاب و دلیلی ندارند، آنان با تکبر و غرور از حق روی بر می‌گردانند تا دیگران را از راه تو گمراه کنند.

تو در دنیا آنان را دچار ذلت و خواری می‌کنی و در آخرت هم به عذاب جهنم گرفتار می‌سازی. وقتی آنان در آتش سوزان جهنم می‌سوزند، فریاد بر می‌آورند و تقاضای کمک می‌کنند، فرشتگان تو به آنها چنین می‌گویند: «این آتش، نتیجه اعمال خودتان است، خدا هرگز کوچک‌ترین ظلمی به بندگان خود روا نمی‌دارد».

حج: آیه ۱۳ - ۱۱

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ
 أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿۱۱﴾ يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ
 مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نُنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿۱۲﴾ يَدْعُو لَمَنْ
 ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَيْسَ الْمُؤْمِنُ وَاللَّيْسَ الْعَشِيرُ ﴿۱۳﴾

گروه سوم کسانی هستند که فقط به زبان ایمان آورده‌اند و قلب آنان در شک و تردید است.

آنان دین تو را وسیله‌ای برای رسیدن به دنیا و ثروت قرار داده‌اند، اگر خیر و خوبی نصیب آنان شود، دین تو را حقّ می‌پندارند و از ایمان آوردن خود خوشحال و راضی‌اند، اما اگر بلایی به آنان رسد و ثروت آنان از دست برود، از ایمان خود دست برمی‌دارند و راه کفر را در پیش می‌گیرند، آنان هم دنیا را از دست داده‌اند و هم آخرت را!

راه کفر آنان را به چه می‌رساند؟ آنان ایمان به تو را می‌کنند و به خدایان دروغین رو می‌آورند.

به راستی اگر آنان به دنبال ثروت هستند و می‌خواهند از بلارهایی یابند، چرا به خدایان دروغین پناه می‌برند؟

خدایان دروغین برای آنان چه می‌توانند بکنند؟ این خدایان دروغین، یا بت‌ها هستند یا طاغوت‌ها و یا انسان‌های بُت‌گونه!

بُت‌ها چیزی جز قطعه سنگ یا چوب نیستند، نه می‌توانند نفعی به آنان

برسانند و نه ضرری! پناه بردن به بُت‌ها، گمراهی آشکار است. اما طاغوت و انسان‌های بت‌گونه که ادّعی‌ خدایی می‌کنند، ضررشان بیش از نفعشان است، ممکن است طاغوت‌ها قدری بر ثروت آنان بیفزایند و به ظاهر زندگی آنان بهتر شود، اما اطاعت از طاغوت، آتش سوزان جهنّم را در پی دارد، آنان با پیروی از طاغوت، خود را از سعادت محروم می‌کنند. به راستی که این طاغوت‌ها، چه بد یار و یاور و چه بد همدمی هستند، هر کس آنان را به یاری بگیرد و با آنان همدم شود، به آتش جهنّم گرفتار می‌شود.

حج: آیه ۱۴

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۱۴﴾

گروه چهارم مؤمنانی هستند که به تو ایمان واقعی آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، تو آنان را در بهشت خود جای می‌دهی، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. آنان برای همیشه در آنجا از نعمت‌های زیبای تو بهره‌مند می‌شوند و با پیامبران و فرشتگان هم‌نشین می‌شوند.

حج: آیه ۱۵

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا
يَعْبِطُ ﴿۱۵﴾

گروه پنجم منافقانی هستند که آرزوی شکست اسلام را دارند. در مدینه گروهی از آنان با مؤمنان زندگی می کردند.

منافقان اصلاً ایمان نیاورده بودند، اما به دروغ می گفتند ما ایمان آورده ایم، آنان در شکّ و تردید نبودند، بلکه بُت ها را می پرستیدند و به ظاهر نماز هم می خواندند.

آنان همیشه آرزوی شکست اسلام را داشتند، منتظر بودند تا کافران با سپاه خود به مدینه حمله کنند و اسلام را نابود کنند، آنان از روی خشم و بی ایمانی گمان می کردند که تو پیامبرت را در دنیا و آخرت یاری نمی کنی.

تو به پیامبر وعده پیروزی بر کافران را دادی، پیامبر نیز این وعده را به یاران خود داد. آن منافقان این سخن را شنیدند، آن ها عصبانی شدند.

تو به آنان می گویی: «اگر می توانید وسیله ای فراهم کنید و به آسمان بروید و نگذارید من یاری خود را برای محمد ﷺ بفرستم. آیا شما فکر می کنید این خشم شما مانع پیروزی محمد ﷺ می شود؟ هرگز! هر چقدر شما عصبانی باشید، من پیامبرم را یاری می کنم و به وعده ام وفا می کنم، به زودی او را بر همه دشمنانش پیروز می گردانم.» (۴۷)

آنان از پیشرفت اسلام غصّه می خورند و از شدّت عصبانیت نمی دانند چه کنند، به آنان چنین می گویی: «از شدّت غصّه دق کنید و بمیرید.» (۴۸)

منافقان هرچه بیشتر در مسیر نفاق پیش روند، تو هم آن ها را بیشتر به خودشان واگذار می کنی، آنان بیشتر در گرداب نفاق فرو می روند و در نتیجه در روز قیامت به آتش سوزان جهنّم گرفتار می شوند.

- از پنج گروه برایم سخن گفتمی، من با نتیجه اعمال هر کدام از آنان آشنا شدم:
- ۱ - کافری که از شیطان پیروی می کند، جهنم در انتظار اوست.
 - ۲ - کافری که دیگران را به کفر دعوت می کند، در دنیا به خواری گرفتار می شود و در آخرت در آتش سوزان جهنم می سوزد.
 - ۳ - کسی که فقط به زبان ایمان می آورد و سرانجام به کفر بازمی گردد، بهره ای از دنیا نمی برد و در آخرت هم نتیجه کفر خود را می بیند.
 - ۴ - مؤمنی که به تو ایمان واقعی می آورد، در بهشت جای خواهد گرفت.
 - ۵ - منافقی که از پیروزی و پیشرفت اسلام در خشم است، روز به روز خشمش بیشتر می شود، زندگی او در این دنیا، با غم و اندوه همراه است و در آخرت به آتش جهنم گرفتار می شود.

* * *

بارخدایا! از تو می خواهم تا به من ایمان واقعی عنایت کنی، ایمانی که با نفاق همراه نباشد و شک و تردید به آن خدشه ای وارد نکند، از تو می خواهم تا به قلب من، یقین عطا کنی، می دانم که هیچ چیز با ارزش تر از یقین نیست.

* * *

حج: آیه ۱۶

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ

يُرِيدُ ﴿١٦﴾

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن تو، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی، راه خوب و بد را نشان می دهی. به این هدایت، «هدایت اول» می گویند، این

اولین مرحله هدایت است، هدایتی است که برای همه انسان‌ها می‌باشد. پس از آن، برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و راه حق را برگزیدند، هدایت دیگری قرار می‌دهی. تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می‌گویند.

این اراده و قانون توست: هر کس هدایت اول را پذیرفت، شایستگی ورود به مرحله بعدی هدایت پیدا می‌کند. تو به او راه کمال را نشان می‌دهی، کاری می‌کنی که لحظه به لحظه به تو نزدیک‌تر شود، تو دست او را می‌گیری و به بهشت خویش رهنمونش می‌سازی.

در اینجا مثالی ساده می‌نویسم: همه می‌توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی‌تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می‌تواند به دانشگاه برود (و بعداً پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

مدرسه رفتن، مثال هدایت اول است که برای همه فراهم است، دانشگاه رفتن مثال هدایت دوم است که فقط برای عده‌ای فراهم است.

آری، هدایت دوم مخصوص کسانی است که تو بخواهی آنان را از این هدایت بهره‌مند کنی، آنان کسانی هستند که از هدایت اول به خوبی بهره برده‌اند.

حج: آیه ۱۷

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَاللِّصَّارِيَ
وَالْمُجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

با خود فکر می‌کردم که روز قیامت برای چیست؟ چرا تو همه انسان‌ها را بار
دیگر زنده می‌کنی؟
تو می‌خواهی مؤمنان را پاداش دهی و کافران را کیفر کنی، انسان‌ها در روز
قیامت زنده می‌شوند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.
این سخن درست است، اما برپایی قیامت دلیل دیگری هم دارد و آن معلوم
شدن حق از باطل است.
در این دنیا انسان‌ها ادعا می‌کنند که بر حق هستند. در اینجا از شش گروه نام
می‌بری:

۱- مسلمانان
 ۲- یهودیان ۳- صابئان
 ۴- مسیحیان
 ۵- مجوس ۶- بُت پرستان «مُشْرِكَان»
 این شش گروه در این دنیا با هم اختلاف دارند، هر کدام خود را بر حقّ می دانند، تو در روز قیامت، در میان آنان داوری می کنی و حقّ را از باطل جدا می نمایی، تو به هر چیزی آگاه هستی.

وقتی عیسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شد، همه ادیان قبلی باطل شد، مردم باید از عیسی علیه السلام پیروی می کردند، همچنین وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، همه ادیان قبلی از اعتبار ساقط شد و همه باید دین اسلام را بپذیرند. این قانون توست.

پس از ظهور اسلام تو ادیان دیگر را قبول نمی کنی و اگر کسی (پس از اسلام) دین دیگری را انتخاب کرده باشد، مجازات می شود. در اینجا از شش گروه نام بردی، من مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و بُت پرستان را می شناسم، اما درباره «صابئان» و «مجوس» باید بیشتر تحقیق کنم.

صابئان چه کسانی هستند؟

آنان پیرو مذهبی آسمانی هستند، پیامبر آنان، یحیی علیه السلام است. یحیی علیه السلام بعد از زمان موسی علیه السلام و قبل از زمان عیسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شد. آنان به آب اهمیّت زیادی می دهند، همچنین آنان به ستارگان احترام می گذارند. آنان خود را بر حقّ می دانند و بر دین خود باقی مانده اند.

مجوس چه کسانی هستند؟

به پیروان «زرتشت»، مجوس می‌گویند. کتاب مقدس آنان «اوستا» است، این کتاب در حمله اسکندر مقدونی به ایران از بین رفت. در زمان ساسانیان این کتاب بازنویسی شد. در این فاصله، این دین دچار انحرافات زیادی شد.

زرتشتیان امروز به دو خدا اعتقاد دارند:

الف. خدای نیکی و نور که به آن «اهورامزدا» می‌گویند.

ب. خدای بدی و تاریکی که آن را «اهریمن» می‌نامند.

همچنین آنان به آتش احترام ویژه‌ای می‌گذارند، هر کجا آنان باشند، آتشکده‌ای هم وجود دارد، از این رو بعضی‌ها آنان را «آتش پرست» می‌خوانند.

کسی را که پیرو این دین است، «مجوسی» می‌نامند، به مجموعه پیروان این دین، «مجوس» می‌گویند.

از حضرت علی علیه السلام درباره مجوس سؤال شد، ایشان فرمودند: «خدا بر آنان کتابی نازل کرد و پیامبری برای هدایت آنان فرستاد». (۴۹)

امام سجاد علیه السلام درباره آنان می‌فرماید: «این سنت پیامبر است: با مجوس مانند اهل کتاب رفتار کنید». (۵۰)

به کسانی که پیرو کتاب آسمانی هستند، اهل کتاب گفته می‌شود (یهودیان، مسیحیان).

مجوس مانند مسیحیان هستند، مسیحیان عیسی علیه السلام را به عنوان یکی از سه خدا باور دارند و او را «خدای پسر» می‌دانند، این عقیده، کفر است! اما با این

حال، ما آنان را اهل کتاب می دانیم، مجوس هم به دو خدا (خدای نور و خدای تاریکی) معتقدند، اما این دلیل نمی شود آنان را اهل کتاب ندانیم!

از این آیه استفاده می شود که اهل کتاب چهار گروه می باشند: یهودیان، صابئان، مسیحیان و مجوس. اکنون سؤالی به ذهن من می رسد: تفاوت اهل کتاب با بُت پرستان چیست؟ اهل کتاب می توانند به صورت مسالمت آمیز در کنار مسلمانان زندگی کنند و جزیه بدهند.

جزیه، مالیاتی است که آنان به مسلمانان پرداخت می کنند. اهل کتاب می توانند بر دین خود باقی بمانند و به آیین های خود عمل کنند، اما بُت پرستان حقّ چنین کاری ندارند. بُت پرستان یا باید مسلمان شوند یا خود را برای جنگ آماده کنند. اسلام هرگز اجازه نمی دهد بُت پرستی و دین های کفرآمیز دیگر در جامعه وجود داشته باشد.

حج: آیه ۱۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ
مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾

برایم از انسان هایی سخن گفتی که هر کدام ادعا می کنند دین آنان حق است.

پنج گروه در مقابل مسلمانان قرار گرفته‌اند: یهودیان، صابئان، مسیحیان، مجوس و بُت پرستان.

این پنج گروه، حق را می‌دانند، تو محمد ﷺ را با معجزه قرآن فرستادی، در قرآن از باطل شدن همه ادیان سخن گفتی، بُت پرستی را گمراهی خواندی، تو اعلام کردی که همه باید پیرو قرآن شوند. از همه انسان‌ها خواستی اگر در قرآن شک دارند، یک سوره مانند آن را بیاورند.

اگر کسی می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می‌شد که قرآن دروغ است. انسان‌ها تا به حال یک سوره مانند قرآن نیاورده‌اند، پس معلوم می‌شود همه آن ادیان باطل هستند.

تو با معجزه قرآن باطل بودن دین پنج گروه را آشکار کردی، آنان حق را می‌دانند، اما آن را انکار می‌کنند، مشکل این است که آنان حاضر نیستند در مقابل حق تواضع و فروتنی کنند، در حقیقت آنان نمی‌خواهند از فرمان تو اطاعت کنند، آنان در مقابل تو تکبر می‌ورزند، تو اعلام کرده‌ای با ظهور اسلام، همه ادیان از اعتبار ساقط است، اما آنان سخن تو را قبول نمی‌کنند. حکایت این انسان عجیب است، همه موجودات در مقابل تو تسلیم هستند، این انسان است که فرمان تو را اطاعت نمی‌کند.

هر کس که در آسمان‌ها و زمین است، تو را سجده می‌کند، خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درختان، جنبندها و بسیاری از مردم تو را سجده می‌کنند. عده‌ای هم هستند که معصیت و نافرمانی می‌کنند و تو را سجده نمی‌کنند، آنان یقیناً به عذاب گرفتار می‌شوند و هر کس که به عذاب تو گرفتار شود، خوار و

ذلیل می شود و هیچ کس نمی تواند چنین کسی را عزیز کند. آری، وقتی تو کسی را خوار و بی ارزش کنی، او هرگز عزیز نمی شود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی.

تو کسانی را که در مقابل عظمت تو سر به سجده می نهند، عزیز می کنی و در روز قیامت آنان را در بهشت مهمان می کنی، اما کافران را به عذاب جهنّم گرفتار می سازی، آنان در جهنّم فریاد و ناله برمی آورند و هیچ کس آنان را یاری نمی کند، فریادهای آنان بی جواب می ماند. فرشتگان تو، صدای آنان را می شنوند و هیچ پاسخی به آنان نمی دهند، آنان طعم ذلّت و خواری را می چشند، این ذلّت برای آنان سخت تر از آتش جهنّم است.

بارها در قرآن از تسبیح و حمد موجودات بی جان سخن گفته‌ای، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه‌ها... همه تو را حمد و ستایش می کنند. آنان از همه قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند، این معنای سجده آنان است که در قرآن از آن سخن گفته‌ای. (۵۱)

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم.

حج: آیه ۲۲ - ۱۹

هَذَا نِ حَضَمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ
كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ شِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمْ
الْحَمِيمِ ﴿١٩﴾ يُضَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَالَهُمْ مَقَامِعُ

مِنْ حَدِيدٍ ﴿۲۱﴾ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا
وَذُوقُوا عَذَابَ الْخَرِيقِ ﴿۲۲﴾

پیروان ادیان دیگر همواره با مسلمانان دشمنی می‌کنند و دربارهٔ دین حق با آنان بحث و ستیز می‌کنند.

مؤمن کسی است که دین تو را (که همان اسلام است) پذیرفته است، کافر کسی است که به دین اسلام کفر ورزیده است. میان مؤمن و کافر همواره دشمنی و ستیز است.

تو در روز قیامت مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی و کافران را در آتش جهنم گرفتار می‌سازی، در جهنم بر بدن کافران، لباسی از آتش می‌پوشانند و از بالای سرشان، آب جوشان روی آنان ریخته می‌شود، این آب جوشان به اندام آنان نفوذ می‌کند، درون شکم و پوست بدنشان با آن آب گداخته می‌شود.

برای آنان گرزهای آهنین آماده شده است، هر وقت بخواهند از جهنم فرار کنند تا از غم و سختی‌های آنجا رهایی یابند، فرشتگان با آن گرزها بر سرشان می‌زنند و آنان را برمی‌گردانند و به آنان می‌گویند: «این عذاب سوزان را بچشید».

حج: آیه ۲۴ - ۲۳

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ
وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾ وَهَدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ

وَهْدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

از سرانجام کافران برایم گفتی، اکنون از سرانجام مؤمنان سخن می‌گویی: تو کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند را در بهشت جای می‌دهی، همان بهشتی که زیر درختان آن، نه‌های آب جاری است، آنان در بهشت به زیورهای طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباس‌هایشان از ابریشم است.

چرا تو به مؤمنان این نعمت‌های زیبا را می‌دهی؟

بهشت، نتیجه اعمال خود آنان است، آنان در دنیا قرآن را خواندند و از آن پند گرفتند و به واسطه آن هدایت شدند، به راستی که قرآن، زیباترین سخن‌ها می‌باشد، هر کس که از هدایت قرآن بهره بگیرد، بهشت جایگاه او خواهد بود.

تو انسان‌ها را آزاد آفریدی و برای هدایت آن‌ها، قرآن را فرستادی. قرآن راه حق و باطل را برای همه مشخص کرد. تو با قرآن، راه مستقیم را که همان راه پسندیده است به همه نشان دادی. مؤمنان این راه را در پیش گرفتند و به سعادت و رستگاری رسیدند. (۵۲)

راه قرآن همان راه شایسته‌ای است که مؤمن به آن هدایت شده است. راه پیامبر، همان راه قرآن است، همان‌طور که راه امامت، ادامه راه پیامبر است. (۵۳)

پس از پیامبر، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را برای هدایت مردم برگزیدی، تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه

داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و
وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی
کنند.

امروز راه مهدی علیه السلام راهی است که مرا به سعادت می‌رساند، پیروی از
مهدی علیه السلام، همان راه شایسته توست. (۵۴)

حج: آیه ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ
بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِن عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۵﴾

اکنون می خواهی درباره آیین حج سخن بگویی، تو دوست داری من به سفر حج بروم، کعبه را زیارت کنم و پروانه وار، دور آن طواف کنم. برای این سفر قوانینی وضع کرده ای مثلاً باید قبل از رسیدن به شهر مکه، لباس احرام به تن کنم، باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم.

تو می دانستی که من از مرگ می ترسم، برای همین خواسته ای تا یک بار مرگ را تجربه کنم، لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن کردم و لبیک گفتم، نباید نگاه به آینه

کنم، نباید عطر بزنم، باید از لذت‌های دنیایی چشم‌پوشم، نباید با همسر خود رابطه‌ای داشته باشم، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کنم، می‌خواهی من در این سفر از دنیا چشم‌پوشم و فقط به تو توجه کنم و در سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفر زیباست.

وقتی من از این سفر باز می‌گردم، دیگر نباید از مرگ بترسم، زیرا یک بار به اختیار خود مرگ را تجربه کرده‌ام، از این دنیا دل‌کنده‌ام، از لذت‌های دنیا چشم‌پوشی کرده‌ام، مهمان‌مهربانی‌های تو شده‌ام، دور خانه زیبایت طواف کرده‌ام و به دریای رحمت تو وصل شده‌ام، دیگر از چه بترسم؟

هیچ کس حق ندارد مزاحم حاجیان خانه تو شود، خانه تو در وسط مسجدالحرام واقع شده است، تو مسجدالحرام را برای همه یکسان قرار دادی، کسی که در مکه زندگی می‌کند با کسی که از راه دور به آنجا می‌آید، هیچ تفاوتی ندارد، آنجا خانه توست، همه بندگان تو برای عبادت در آنجا با هم برابرند، هیچ کس امتیاز ویژه‌ای ندارد.

کافرانی که راه را بر حاجیان می‌بندند به عذاب سختی گرفتار می‌کنی، آتش جهنم در انتظار کسی است که نمی‌گذارد حاجیان به مکه بروند یا مانع می‌شود حاجیان داخل مسجدالحرام شوند.

تو هر کس را که بخواهد در آن سرزمین به دیگران تجاوز و ستمی کند، به عذاب سختی گرفتار می‌سازی و آتش سوزان جهنم جایگاه او خواهد بود.

در اینجا دو نکته، درباره این آیه می‌نویسم:

* نکتهٔ اول: مکه، سرزمین مقدّسی است، آنجا حرم توست، هرگونه گناه و معصیت در آنجا، کیفر شدیدتری دارد، برای همین است که امام صادق علیه السلام یاران خود را از سکونت و زندگی در شهر مکه نهی می کرد. وقتی کسی برای مدّت طولانی در آن شهر می ماند، ممکن است به هر دلیل، به گناه آلوده شود و کیفر او بیشتر خواهد بود، زیرا هم گناه کرده است و هم احترام حرم خدا را حفظ نکرده است. (۵۵)

* نکتهٔ دوم: وقتی علی علیه السلام به حکومت رسید، شخصی را به عنوان فرماندار مکه تعیین کرد. علی علیه السلام به او فرمان داد تا مردم مکه از حاجیان بهای اجاره نگیرند، زیرا قرآن می گوید: «کسی که در مکه زندگی می کند با کسی که از راه دور به آنجا می آید، هیچ تفاوتی ندارد». (۵۶)

حج: آیه ۲۹ - ۲۶

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ
بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّيْهِ رَبًّا جَالًّا وَعَلَى كُلِّ
ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا
مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا
نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

ابراهیم علیه السلام بت شکن تاریخ است، بت های شهر بابل را در هم شکست و از آنجا به فلسطین هجرت کرد. اکنون می خواهی از حجّ ابراهیمی برایم بگویی،

به راستی چگونه شد که ابراهیم علیه السلام از فلسطین به مکه رفت؟

ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود، سال‌های سال بود که تو به ابراهیم علیه السلام فرزندی نمی‌دادی. ساره از این موضوع بسیار ناراحت بود، او پیر شده بود و هیچ زنی در سنّ و سال او، دیگر بچه‌دار نمی‌شد.

ساره کنیزی داشت به نام «هاجر»، هاجر زنی مؤمن بود، خود ساره از ابراهیم علیه السلام خواست تا او را به همسری انتخاب کند تا شاید تو به او فرزندی بدهی. ابراهیم علیه السلام پیشنهاد ساره را پذیرفت. مدّتی گذشت و تو به ابراهیم علیه السلام و هاجر، فرزندی به نام «اسماعیل» دادی.

وقتی اسماعیل به دنیا آمد، محبّت ابراهیم علیه السلام به هاجر و اسماعیل، روز به روز زیادتر می‌شد، ساره از ابراهیم علیه السلام خواست تا هاجر و اسماعیل را از فلسطین به جای دیگری ببرد.

اینجا بود که به ابراهیم علیه السلام وحی کردی تا اسماعیل و هاجر را به مکه ببرد، تو برای آنان «براق» را فرستادی و ابراهیم علیه السلام آنان را به مکه برد. براق، مرکبی بهشتی بود، چیزی شبیه اسب بهشتی! براق دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می‌کرد و می‌توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن ببیند. (۵۷)

ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و اسماعیل و هاجر را آنجا ساکن کرد و خودش به فلسطین نزد ساره (همسر اولش) بازگشت، پس از مدّتی تو به ابراهیم علیه السلام و ساره فرزندی به نام «اسحاق» دادی.

اکنون از من می‌خواهی به یاد بیاورم زمانی که ابراهیم علیه السلام به مکه آمد، کعبه زیر خاک‌ها مدفون شده بود، (اصل کعبه را آدم علیه السلام با کمک جبرئیل ساخته بود). باد شدیدی وزید، خاک‌ها را کنار زد و ابراهیم علیه السلام پایه‌های کعبه را دید. تو این‌گونه

محلّ کعبه را نشان او دادی و ابراهیم علیه السلام خانه تو را بازسازی کرد.
بعد از آن با ابراهیم علیه السلام چنین سخن گفتی:

ای ابراهیم! چیزی را شریک من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و نمازگزاران از هر آلودگی پاک گردان.

ای ابراهیم! مردم را به حجّ دعوت کن تا پیاده یا سوار بر شترهای لاغر تیزرو از هر کجا به اینجا بیایند.

آنان را دعوت کن تا برای به دست آوردن پاداشی که برایشان آماده کرده‌ام حاضر شوند و در روز عید قربان و سه روز پس از آن، برای من قربانی کنند و نام مرا هنگام ذبح قربانی خود بر زبان آورند و هم خودشان از گوشت قربانی بخورند و هم به فقیران و نیازمندان بدهند.

پس از آن که قربانی خود را ذبح کردند، آلودگی‌ها را از خود دور کنند (موی سرشان را بتراشند یا آن را کوتاه کنند و ناخن بگیرند) و به نذرهای خود وفا کنند و سپس دور خانه‌ام طواف کنند.

سخن تو به پایان رسید، ابراهیم علیه السلام بر روی سنگی ایستاد و همه مردم را به سوی کعبه فرا خواند، آن روز در اطراف کعبه کسی زندگی نمی‌کرد، امّا صدای ابراهیم علیه السلام به گوش اهل ایمان رسید، حتّی کسانی که هنوز به دنیا نیامده بودند، صدای او را شنیدند و به او «لَبَّیک» گفتند، برای همین است که مؤمنان وقتی به این دنیا می‌آیند، این‌گونه مشتاق زیارت کعبه هستند و برای سفر حجّ لحظه شماری می‌کنند. (۵۸)

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است.

این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، کعبه، میراث اوست.

اکنون می فهمم چرا از ما می خواهی وقتی به مکه رفتیم، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانیم، با این کار، ثابت می کنیم ما پیرو ابراهیم علیه السلام هستیم. (۵۹)

سفر حجّ باشکوه ترین عبادتی است که در دین اسلام وجود دارد، هر سال در ایّام حجّ، میلیون ها مسلمان از سرتاسر جهان به شهر مکه می آیند تا در این مراسم شرکت کنند.

در اینجا به سه عمل حجّ اشاره می کنی:

۱ - قربانی.

۲ - تراشیدن موی سر یا کوتاه کردن آن.

۳ - طواف نساء. (۶۰)

این سه عمل، اهمّیت ویژه ای دارد، برای همین در اینجا فقط این ها را ذکر کردی، کسی که می خواهد حاجی بشود باید اعمال زیادی را انجام دهد. تو در سوره بقره در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ اعمال حجّ را ذکر کردی، پیامبر در سال دهم هجری همراه با مسلمانان به حجّ رفت و حجّ ابراهیمی را به آنان آموزش داد.

در اینجا اعمال حجّ را به صورت خلاصه می نویسم:

من باید در ماه ذی القعدة یا ذی الحجّه به مکه سفر کنم و دو مرحله زیر را

انجام دهم:

۱ - عُمره: قبل از رسیدن به مکه، در مکان‌های مخصوصی که به آن «میقات» می‌گویند، باید لباس احرام به تن کنم و سپس به مکه بروم. وقتی به مکه رسیدم، دور کعبه طواف کنم (طواف یعنی هفت بار دور کعبه بچرخم) و پس از آن نماز طواف بخوانم. سپس بین کوه صفا و مروه را هفت بار رفت و آمد کنم. سپس، مقداری از موی سر خود را کوتاه کنم. اکنون من می‌توانم لباس معمولی خود را به تن کنم.*

۲ - حجّ: باید در شهر مکه بمانم تا روز نهم ذی‌الحجه که روز عرفه است فرا رسد. آن روز باید از شهر مکه خارج شوم و به سرزمین عرفات بروم. این اعمال مثل امتحانی است که سه مرحله دارد، من باید سه مرحله را پشت سر بگذارم:

مرحله اول: سرزمین عرفات.

مرحله دوم: سرزمین مشعر.

مرحله سوم: سرزمین منا.

وقتی این مراحل را انجام دادم، بار دیگر به مکه باز خواهم گشت. وقتی از مکه بیرون می‌روم بعد از ۶ کیلومتر، به سرزمین منا می‌رسم، اما از آن عبور می‌کنم، سپس حدود ۵۰۰ متر راه می‌روم که به ابتدای سرزمین مشعر می‌رسم. باید از مشعر هم عبور کنم، وقتی از سرزمین مشعر بیرون آمدم باید ۴ کیلومتر دیگر بروم تا به سرزمین عرفات برسم. برای اعمال حجّ باید به این

* کسانی که در غیر ایام حجّ به مکه می‌روند، «عمره مفرد» به جامی آورند، البته آنان در پایان باید طواف نساء و نماز آن را انجام دهند.

ترتیب عمل کنم: اعمال عرفات، اعمال مشعر، اعمال منا، اعمال مکه. (ولی وقتی من از مکه خارج می‌شوم موقعیت جغرافیایی این سه منطقه به این صورت است: منا، مشعر، عرفات. مهم این است که من باید خود را به عرفات برسانم، وقتی حدود ۲۱ کیلومتر از مکه دور شدم به عرفات می‌رسم). روز نهم ذی الحجّه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب باید در عرفات بمانم. به راستی عرفات کجاست؟ همان جایی که جبرئیل، آدم علیه السلام را به آنجا برد و به او گفت که به گناه خود اعتراف کن! آری، آنجا جایی است که گناهان بزرگ انسان بخشیده می‌شود. شنیده‌ام که همه پیامبران بزرگ اعمال حج را انجام داده‌اند.

راستی چرا باید از شهر مکه خارج شوم و به عرفات بروم؟ من باید از این شهر بیرون بروم و اعمالی را انجام دهم تا روح من از همه آلودگی‌ها پاک شود و شایستگی بیشتری برای طواف کعبه پیدا کنم.

وقتی آفتاب روز نهم غروب کرد و شب دهم فرا رسید، پس از آن باید به مرحله دوم که همان مشعر است بروم و شب را آنجا بمانم. آن شب با تو مناجات می‌کنم. آن شب، شب شگفت‌انگیزی است، این سرزمین، صحرای محشر و روز قیامت را به یاد من می‌اندازد، همه مردم با لباس‌های سفید به اینجا آمده‌اند.

وقتی صبح روز دهم ذی الحجّه (که همان روز عید قربان است) فرا رسید، باید به سرزمین «منا» بروم. به راستی چرا آنجا را سرزمین منا می‌گویند؟ منا به معنای آرزوست. وقتی آدم علیه السلام به آن سرزمین رسید، جبرئیل گفت: «ای آدم! هرچه می‌خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین، آرزوهای من برآورده

می شود.

در منا ابتدا به «جمرات» می روم، آنجا به صورت نمادین، شیطان را سنگ می زنم، شنیده ام که ابراهیم علیه السلام در خواب دید که باید پسر خود را در راه خدا قربانی کند، او اسماعیل را همراه گرفت تا به قربانگاه برود، وقتی به این مکان رسیدند شیطان به شکل انسانی ظاهر شد و نزد اسماعیل رفت و خواست تا او را وسوسه کند، ابراهیم علیه السلام به اسماعیل دستور داد تا او را سنگ بزند، پس همه حاجیان وقتی به منا می آیند اول به جایگاه شیطان سنگ می زنند.

بعد از آن باید به قربانگاه بروم و گوسفندی را قربانی کنم (البته می توانم قربانی کردن را در روز یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم انجام دهم، نکته مهم این است: تا زمانی که قربانی نکرده ام، نمی توانم از احرام بیرون بیایم). پس از آن که قربانی کردم، موی سرم را می تراشم (اگر زنی به سفر حجّ برود باید مقدار کمی از موی سر خود را کوتاه کند).

شب یازدهم و دوازدهم را در سرزمین منا می مانم و روز یازدهم و دوازدهم نیز برای سنگ زدن به شیطان اقدام می کنم.

بعد از ظهر روز دوازدهم به شهر مکه باز می گردم و بار دیگر طواف کعبه را انجام می دهم و نماز آن را می خوانم و سعی صفا و مروه را انجام می دهم. در پایان، باید طواف نساء را انجام دهم و نماز آن را بخوانم.

این مجموعه اعمالی است که باید در این سفر انجام دهم و آن وقت است که من «حاجی» شده ام.

در آیه ۲۹ به حاجیان فرمان می دهی که وقتی قربانی خود را ذبح کردند،

آلودگی‌ها را از خود دور کنند.

وقتی حاجی در لباس احرام است نمی‌تواند موی بدنش یا ناخنش را کوتاه کند، ممکن است کسی روزها در لباس احرام باشد، موی بدن و ناخنش بلند شود. او باید صبر کند، وقتی روز عید قربان، قربانی خود را ذبح کرد، آن وقت می‌تواند مو و ناخنش را کوتاه کند.

این آیه، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: به راستی حاجی چگونه می‌تواند آلودگی روح خود را پاک کند؟

چگونه گناهان خود را از خود دور کند؟

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت رفته بود و درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به او فرمود: «منظور این است که حاجی به دیدار امام برود». (۶۱)

آری، وقتی حاجی به زیارت امام معصوم می‌رود، آلودگی‌های روح او پاک می‌شود.

رسم است که حاجیان بعد از سفر حجّ به زیارت امامان می‌روند، آری، امام مرده و زنده ندارد، وقتی من از مکه به مدینه بروم، چهار امام را در قبرستان بقیع زیارت می‌کنم.

زیارت، تجدید پیمان با ولایت و امامت است.

زیارت، یعنی این که من در راه راست هستم!
ممکن است کسی نماز بخواند، اما منافق باشد، کسانی که در روز عاشورا،
امام حسین علیه السلام را شهید کردند، نماز می خواندند و حجّ هم به جا آورده بودند،
بعضی از آنان، چندین بار حجّ رفته بودند، اما راه را گم کردند.
مهم این است که انسان راه را گم نکند!
زیارت، نشان می دهد که راه را صحیح انتخاب کرده ام، برای همین است که
این قدر ثواب دارد.
پذیرش امامت، همانند ریشه درخت است، ممکن است کسی همه
شاخه های یک درخت را نابود کند، اما وقتی ریشه آن سالم است، بار دیگر آن
درخت رشد می کند و شاخه و برگ می دهد.
امان از وقتی که ریشه خراب شده باشد!
کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و
برگ درختی است که ریشه اش تباہ شده است، به زودی نابود می شود و از بین
می رود.

حج: آیه ۳۱ - ۳۰

ذٰلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لّٰهُ
عِنْدَ رَبِّهِ وَاَحَلَّتْ لَكُمْ الْاَنْعَامَ اِلَّا مَا يُنْتَلٰى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾ حُنَفَاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ
وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَانَ تَمًا حَرًّا مِّنَ السَّمَآءِ فَتُحَطَّفُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوٰى بِهٖ

الرَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيْقٍ ﴿۳۱﴾

تو برای سفر حج، این برنامه‌ها را قرار دادی، هر کس برنامه‌های تو را بزرگ بدارد، تو به او ثواب زیادی می‌دهی و آن ثواب و پاداش برای او بهتر است. یکی از برنامه‌های حج این است که حاجی نباید حیوانات وحشی را شکار کند و نباید از گوشت آنان بخورد. این قانون توست. اما ذبح کردن چهارپایان (گوسفند، بز، گاو و شتر) برای او حلال است و او می‌تواند از گوشت آنان بخورد، البته بعضی گوشت چهارپایان (چه برای حاجی چه برای غیر حاجی) حرام است، مثلاً اگر هنگام ذبح کردن گوسفند یا گاوی، نام بُتی را بر زبان آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

حاجی در این سفر باید از پلیدی‌ها و از سخنان باطل و دروغ دوری کند، او باید حج را با اخلاص کامل انجام دهد و برای تو شریکی قرار ندهد. در زمان پیامبر عده‌ای از بُت‌پرستان، بُت‌ها را شریک خدا می‌دانستند و در مقابل بُت‌ها سجده می‌کردند، با این حال حج هم انجام می‌دادند، اکنون اعلام می‌کنی: هر کس بُت‌پرست باشد، حج او پذیرفته نیست. اکنون برای بُت‌پرستان مثالی می‌زنی تا من سرنوشت آنان را به خوبی درک کنم:

تو انسان را در اوج کمال و رشد آفریدی و به او استعدادهای فراوانی دادی و او در اوج آسمان است. آسمان مثالی برای اوج استعدادهای انسان است. انسان در این آسمان است، وقتی او به بُت‌پرستی رو می‌آورد، از اوج آسمان به زمین سقوط می‌کند، او گرفتار یکی از این دو سرنوشت می‌شود: الف. او هنوز به زمین نرسیده است که گرفتار لاشخوران می‌شود و آن‌ها بدن

او را پاره پاره می‌کنند.
 ب. طوفان مرگباری از راه می‌رسد و او را در گوشه‌ای دوردست می‌اندازد
 که هیچ کس از او خبر ندارد.
 آری، بُت پرست همه استعدادهای خود را نابود می‌کند و راه سقوط را در
 پیش می‌گیرد، شیطان در کمین اوست، یا او را در میانه راه نابود می‌کند و یا او
 را به جایی می‌افکند که امیدی به نجات او نیست.

حج: آیه ۳۲ - ۳۳

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى
 الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ
 الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

از حاجیان می‌خواهی تا برنامه‌های حجّ را انجام دهند و اگر می‌توانند در
 روز عید قربان، بهترین و گران‌ترین شترها را قربانی کنند که این نشانه تقوای
 دل‌ها می‌باشد. (۶۲)

وقتی حاجی از شهر خود، شتری را برای قربانی کردن مشخص می‌کند،
 می‌تواند تا قبل از روز عید قربان از آن شتر استفاده کند (سوار بر آن شود یا
 شیر آن را بدوشد)، قربانگاه آن شتر، سرزمین مکه است، وقتی روز عید قربان
 فرارسید، باید آن را قربانی کند.

شتری که در عید قربان در سرزمین منا قربانی می‌شود، قربانی توست، تو
 دوست داری که اگر من پول کافی دارم، بهترین شترها را خریداری کنم و آن

را قربانی کنم.

به راستی فلسفه این امر چیست؟ چرا تو دوست داری بهترین شترها را قربانی کنم؟

باید ماجرای ابراهیم علیه السلام را یک بار دیگر بخوانم...

ابراهیم علیه السلام در حسرت داشتن فرزند بود، او بارها از تو خواست تا به او پسری بدهی. سرانجام دعای او را مستجاب کردی و به او اسماعیل را دادی. تو می دانستی ابراهیم علیه السلام مانند همه پدرها، خیلی به پسرش علاقه دارد و او را بیشتر از جانش دوست می دارد.

اما نباید این پسر، بُت او شود، تو اراده کردی او را امتحان کنی. به او فرمان دادی تا پسرش را در راه تو قربانی کند.

ابراهیم علیه السلام با پسرش چنین سخن گفت: پسر! باید به قربانگاه برویم. آنان به سوی سرزمین «مِنا» حرکت نمودند. اسماعیل به پدر گفت:
— مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟
— آری، پسر.

— پس چرا قربانی با خود برنداشتی، گوسفندی و یا شتری!
— ای عزیز دلم! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را در راه او قربانی کنم.

— ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده.
— آنان به قربانگاه رسیدند، ابراهیم علیه السلام «بسم الله» گفت و کارد را بر گلوی پسر کشید؛ اما کارد گلوی اسماعیل را پاره نکرد، دوباره کارد را کشید، زیر گلوی اسماعیل سرخ شد. صدایی در آسمان طنین انداز شد که ای ابراهیم تو از این

امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل آمد و گوسفندی به همراه آورد و آن را به ابراهیم علیه السلام داد تا آن را قربانی کند. (۶۳)

از آن به بعد، این حکایت، همیشه برای دوستان تو هست، آنان باید آماده باشند تا از هر چه به آن علاقه دارند، دل بکنند.

دنیا و ثروت دنیا، شیفتگی عجیبی دارد، دل انسان را اسیر خود می کند، تو از حاجی می خواهی تا بهترین شترها را خریداری کند و در راه تو قربانی کند، وقتی او این کار را بکند، دلش از بیماری عشق به دنیا شفا می گیرد. این رازی است که در قربانی حجّ نهفته است، هر کس قربانی گران تری خریداری کند به تو نزدیک تر می شود و کار او شباهت بیشتری به ابراهیم علیه السلام دارد. تو دوست داری حاجیان همه شبیه ابراهیم علیه السلام عمل کنند، از همه وابستگی ها دل بکنند و فقط تو را پرستند.

مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۳۲ شتری که برای خدا قربانی می شود به عنوان یکی از «شعائر الله» ذکر شده است.

«شعائر» به معنای «نشانه ها» می باشد.

در زمان قدیم وقتی شترهایی را برای قربانی انتخاب می کردند آن ها را از بقیه شترها با نشانه ای در کوهانشان جدا می کردند. به همین علت به آن شترها، «شعائر» می گفتند. هر کس به آن شترها نگاه می کرد، با همان نگاه اول می فهمید که آن ها برای قربانی حجّ انتخاب شده اند.

نکته مهم این است که «شعائر الله» معنای وسیعی دارد، تمام برنامه‌هایی که در دین اسلام ذکر شده است و انسان را به یاد خدا می‌اندازد، «شعائر الله» است و بزرگداشت آن، نشانه تقوای دل‌ها می‌باشد. سفر حج و قربانی آن، یکی از آن برنامه‌ها می‌باشد.

نماز، روزه، مسجد و... همه از «شعائر الله» می‌باشند و من با بزرگداشت آن‌ها می‌توانم رضایت خدا را کسب کنم.

* نکته دوم

در آیه ۳۳ از کعبه به عنوان «خانه کهن» یاد شده است.

وقتی آدم علیه السلام که از بهشت رانده شد، در سرزمین مکه هبوط کرد، او بر روی کوه صفا هبوط کرد، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام گریه کرد و توبه نمود، اینجا بود که خدا جبرئیل را فرستاد و او آدم علیه السلام را به پایین کوه صفا برد، جبرئیل به جایی رفت که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا کعبه را ساخت و در کنار آن، خیمه‌ای برای آدم و حوا علیهم السلام برپا کرد. به امر خدا، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شدند و دور کعبه طواف کردند. بعد از آن، آدم علیه السلام نیز به طواف خانه خدا پرداخت و این‌گونه است که تو رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل کردی و او را پیامبر خود قرار دادی و بعد هم ابراهیم علیه السلام را مأمور کردی تا از فلسطین به مکه بیاید و این خانه را آباد کند. آری، کعبه، کهن‌ترین معبد جهان است.

حج: آیه ۳۵ - ۳۴

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ

الْمُخْتَبِينَ ﴿٣٤﴾ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى
مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٥﴾

در هر امتی، آیینی برای قربانی کردن، مشخص کردی و از آنان خواستی تا هنگام ذبح چهارپایانی که تو روزی آن‌ها کردی، نام تو را ذکر کنند. منظور تو از آیین قربانی کردن این بود که مردم به تو نزدیک شوند و تو را یاد کنند، تو خدای یگانه هستی و خدایی جز تو نیست، همه باید تسلیم فرمان تو باشند.

تو آیین قربانی مسلمانان را در روز عید قربان (دهم ذی الحجه) در سرزمین «منا» انتخاب می‌کنی.

حاجیان واقعی چه کسانی هستند؟

آیا این که من به مکه بروم و دور خانه تو طواف کنم، سعی صفا و مروه به جا آورم، قربانی کنم و... کفایت می‌کند؟

هدف از این برنامه‌های حج، چیست؟

حج، کارگاه آموزش فروتنی است. من در این سفر به صورت عملی می‌آموزم که در مقابل تو فروتنی کنم، هرچه فرمان داده‌ای، بدون چون و چرا اطاعت کنم.

تو در اینجا از پیامبر می‌خواهی تا کسانی را که فروتنی می‌کنند به بهشت مرزده دهد.

به راستی فروتنان چه کسانی هستند؟

آنان چهار ویژگی دارند. وقتی من حجّ به جا آوردم و درس فروتنی را فرا

گرفتم، باید این چهار ویژگی را کسب کنم:

۱- وقتی نام تو را می شنوم و تو را یاد می کنم، قلبم از شدت اشتیاق به طپش درآید.

۲- در مقابل سختی ها و مشکلات، شکیبایی کنم. وقتی بدانم که بلاهایی که به من می رسد، حکمت و مصلحتی دارد، دیگر بی تابی نمی کنم و به رضای تو خشنود می شوم.

۳- نماز برپا دارم، وقتی صدای اذان را می شنوم، از کار خود دست کشم و به نماز بایستم. از دنیای خاکی دل برکنم و به معراج یاد تو بیایم.

۴- از هر آنچه که به من داده ای، به دیگران انفاق کنم و نیازمندان را فراموش نکنم، این تو هستی که به من علم و دانش یا ثروت و دارایی داده ای، پس خود را صاحب دارایی هایم ندانم.

خدایا! خودت یاریم کن تا در زندگی همواره این چهار ویژگی را داشته باشم.

حج: آیه ۳۶

وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ
فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا
وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْقَانِعِ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾

تو قربانی کردن شترها را از «شعائر الله» قرار دادی، این برنامه ای است که انسان ها را به یاد تو می اندازد. در این برنامه، خیر و برکت زیادی برای جامعه

است، هم نشانه سخاوت حاجیان است و هم فقیران و نیازمندان از گوشت آن بهره می‌برند.

قربانی کردن شتر چگونه است؟

وقتی گوسفندی را می‌خواهند ذبح کنند، او را رو به قبله بر زمین می‌خوابانند، نام تو را بر زبان می‌آورند، سپس چهار رگ اصلی گلوی او را می‌برند.

اما ذبح شتر به این صورت بسیار سخت است! برای همین است که شتر را ذبح نمی‌کنند، بلکه آن را «نحر» می‌کنند. در پایین گردن شتر، یک فرورفتگی وجود دارد، وقتی شتر رو به قبله ایستاده است، نام تو را بر زبان جاری می‌کنند و به آن فرورفتگی با چاقو ضربه‌ای می‌زنند. این کار را «نحر» می‌گویند. شتر همان‌طور که ایستاده است، خون زیادی از او خارج می‌شود، پس از چند دقیقه شتر بر روی زمین می‌افتد.

به حاجیان دستور می‌دهی، وقتی در قربانگاه، شتر ایستاده است، نام تو بر زبان جاری کنند و آن را «نحر» کنند، وقتی شتر بر روی زمین افتاد و جان داد، از گوشت آن بخورند و گوشت آن را به فقیران آبرومند و نیازمندی که گدایی می‌کنند، بدهند. تو چهارپایان (گوسفند، بز، شتر، گاو) را برای انسان‌ها آفریدی تا از آن بهره‌مند شوند، شاید شکر تو را به جا آورند.

لازم است در اینجا به دو نکته اشاره کنم:

۱ - مستحب است حاجی گوشت قربانی را سه قسمت کند، یک قسمت را برای مصرف خود و خانواده‌اش بردارد، یک قسمت را به فقیران نیازمندی که

گدایی نمی‌کنند، بدهد و قسمت دیگر را به فقیرانی که گدایی می‌کنند، بدهد. حاجی می‌تواند همهٔ گوشت قربانی را به نیازمندان بدهد، چنانچه در زمان ما چنین مرسوم است، در قربانگاه گوشت قربانی را تمیز می‌کنند و آن را با آب می‌شویند، سپس آن را داخل یخچال‌هایی قرار می‌دهند و بعداً به کشورهای مسلمان فقیر ارسال می‌کنند. هزینهٔ این کار را قبلاً از حاجی می‌گیرند.

۲- لازم نیست که حاجی حتماً خودش قربانی را ذبح یا نحر کند، او می‌تواند به کسی دیگر نیابت بدهد تا او این کار را برای او انجام بدهد. امروزه معمولاً این‌گونه اقدام می‌کنند.

حج: آیه ۳۷

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى
مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ
الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

آیا تو نیازی به قربانی داری؟ چرا این قدر از آیین قربانی کردن سخن می‌گویی؟

تو خدای جهان می‌باشی، از همه چیز بی‌نیازی، تو به قربانی نیازی نداری. از من می‌خواهی تا قربانی کنم، تو گوشت و خون آن‌ها را نمی‌خواهی، تو پرهیزکاری و ایمان و تقوای مرا می‌خواهی.

وقتی من این آیین را انجام می‌دهم به تو نزدیک می‌شوم، وقتی فقیران و نیازمندان از گوشت قربانی من می‌خورند، تو خوشحال می‌شوی و مرا بیشتر دوست می‌داری.

آیین قربانی، درس ایثار است، درس دل‌کندن از ثروت دنیا!
 تو چهارپایان را در اختیار ما قرار دادی تا ما بتوانیم آن را قربانی کنیم و تو را
 به بزرگی یاد کنیم که ما را به اسلام هدایت کردی. تو نیکوکاران را به بهشت
 بشارت می‌دهی و از ما می‌خواهی همواره اعمال نیک انجام دهیم تا
 سعادت‌مند شویم.

گوشت قربانی را به نیازمندان می‌دهم، اما خون آن به روی زمین می‌ریزد،
 پس چرا تو در این آیه برایم می‌گویی که خون قربانی را نمی‌خواهی!
 در روزگار جاهلیت، مردم اعمال حجّ را انجام می‌دادند، حجّ آنان با خرافات
 آمیخته شده بود، وقتی قربانی خود را می‌کشتند، نام بُت‌ها را بر زبان
 می‌آوردند و خون آن قربانی را برمی‌داشتند و به دیوار کعبه می‌پاشیدند!
 تو این کار را باطل اعلام می‌کنی، در هنگام قربانی کردن فقط باید نام تو را بر
 زبان آورم و هرگز خون قربانی را مقدّس نشمارم.

از کوچه‌ای عبور می‌کردم، دیدم در خانه‌ای عده‌ای جمع شده‌اند، یک ماشین
 گران‌قیمت در وسط کوچه است و یک گوسفند را هم آورده‌اند، قصاب جلو
 آمد و گوسفند را رو به قبله خواباند و «بسم الله» گفت و او را ذبح کرد.
 در این هنگام صاحب ماشین جلو آمد، مقداری از خون گوسفند را برداشت
 و به اطراف ماشین مالید.

من از این کار او تعجب کردم، بعداً فهمیدم که او به خرافه‌ای باور دارد، او
 امروز این ماشین را خریده است و گوسفندی را قربانی کرده است و خیال

می‌کند اگر خون آن را به ماشینش بمالد، از خطر تصادف در امان می‌ماند، این رسم غلطی است و یادگار روزگار جاهلیت است، همه باید از این‌گونه خرافات دوری کنند.

عده‌ای هم تصوّر می‌کنند که خون ریختن به تنهایی رفع بلا می‌کند، از قصاب می‌خواهند گوسفندی را به منزل یا در خانه آنان بیاورد و آن گوسفند را آنجا ذبح کند. آنان با این کار به قصاب مزدی می‌دهند، وقتی قصاب گوسفند را ذبح کرد، آن را به مغازه‌اش می‌برد و گوشتش را می‌فروشد. در واقع آنان فقط خون گوسفندی را ریخته‌اند و فکر می‌کنند کار ثوابی انجام داده‌اند و بلا از آنان دور می‌شود.

این‌گونه خون ریختن هیچ فضیلتی ندارد، این ریشه در سنت روزگار جاهلیت دارد، خون ریختن، چیز خوبی نیست، مهم این است که گوشت این قربانی به فقیران و نیازمندان برسد، خدا این را دوست دارد، وقتی نیازمندان از گوشت آن می‌خورند، خدا خوشحال می‌شود.

حج: آیه ۳۸

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ

خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿۳۸﴾

تو محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی و او مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، گروهی به او ایمان آوردند و دست از بت پرستی برداشتند. بزرگان مکه که منافع خود را در خطر می دیدند، مسلمانان را شکنجه و آزار می کردند. مسلمانان بارها نزد محمد ﷺ آمدند و از او می خواستند به آنها اجازه مقابله با بت پرستان را بدهد، اما محمد ﷺ به آنان اجازه نمی داد. جهاد و مبارزه مسلحانه در آن زمان به مصلحت نبود، زیرا این کار بهانه دست دشمنان می داد و آنان همه مسلمانان را از بین می بردند، تعداد مسلمانان آن قدر نبود که بتوانند در این مبارزه پیروز شوند.

سرانجام یاری تو فرا می رسد، تو به پیامبر وعده پیروزی دادی، مسلمانان

باید صبر کنند تا زمان وعده تو فرا برسد، تو از مؤمنان در برابر دشمنانشان دفاع می‌کنی، پیروزی مؤمنان حتمی است.

اگر کافران چند روزی از قدرت بیشتری بهره‌مند می‌باشند، دلیل بر آن نیست که تو آنان را دوست داری، آری، تو هرگز خیانتکاران ناسپاس را دوست نمی‌داری، قدرت و نعمت‌هایی که در دست آنان است، برای امتحان آنهاست، تو به کافران مهلت می‌دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، از آنان انتقام می‌گیری.

حج: آیه ۴۰ - ۳۹

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ
يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ
وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ
يُنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

زمان گذشت تا این که محمد ﷺ به مدینه هجرت کرد، تعداد زیادی از مسلمانان نیز خانه و کاشانه خود را رها کردند و به مدینه رفتند، مردم مدینه و اطراف آن به پیامبر ایمان آوردند.

سال دوم هجری فرا رسید، تو این آیه را بر محمد ﷺ نازل کردی: «امروز کسانی که مورد قتل و غارت قرار گرفتند، اجازه جهاد دارند، زیرا آنان از دشمنان سخت ستم دیدند، من به یاری آنان توانا هستم، می‌دانم آنان به خاطر این که یکتاپرست بودند از خانه و کاشانه خود آواره شدند. من آنان را یاری

می‌کنم».

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر از مسلمانان خواست برای جنگ با کافران آماده شوند. این‌گونه بود که جنگ «بدر» روی داد. پیامبر همراه با مسلمانان به سرزمین «بدر» رفتند و با کافران جنگ نمودند، تو فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی و آنان در این جنگ پیروز شدند.

مسلمانان هفتاد نفر از دشمنان خود را به قتل رساندند، افرادی مثل «ابوجهل» که سال‌های سال مسلمانان را در مکه شکنجه می‌کردند به سزای اعمالشان رسیدند.

آری، تو وعده داده بودی که مسلمانان را یاری کنی و آنان را بر دشمنانشان پیروز کنی، تو به وعده‌ات وفا کردی.

فلسفه جهاد چیست؟ چرا تو به مؤمنان اجازه دادی دست به شمشیر ببرند؟ اگر افراد با ایمان دست روی دست بگذارند، چه اتفاقی می‌افتد؟ در تاریخ بشری همیشه این‌گونه بوده است: اگر ستمگران و طاغوت فرصت پیدا کنند، محل‌های عبادت مسلمانان را نابود می‌کنند، آنان در هر زمانی با یکتاپرستی و با دین تو دشمنی نموده‌اند. تو به وسیله مؤمنان ستمگران را به جای خود نشاندی و مانع شدی آنان به هدف خود برسند.

آری، اگر طاغوت فرصت پیدا می‌کرد، همه کنیسه‌ها و صومعه‌ها و کلیساهای

مسجدها را از بین برده بود.

تواز چهار محلّ عبادت نام می‌بری:

* کنیسه: محلّ عبادت یهودیان است.

* صومعه: محلّ عبادت مسیحیان است که در خارج از شهر ساخته می‌شود و افرادی که به آنجا می‌رفتند، تا آخر عمر در آنجا عبادت می‌کردند.

* کلیسا: محلّ عبادت مسیحیان است که برای همهٔ مردم و داخل شهرها ساخته می‌شد.

* مسجد: محلّ عبادت مسلمانان است که در آن بیش از اماکن دیگر عبادت می‌شود.

قبل از ظهور عیسی علیه السلام، هر کنیسه‌ای محلّ عبادت تو بود و آنجا خانهٔ یکتاپرستی بود، پس از آمدن عیسی علیه السلام، دین یهود باطل شد و دین عیسی علیه السلام، دین حقّ شد و صومعه‌ها و کلیساها، محلّ عبادت مؤمنان واقعی بود. با ظهور محمد صلی الله علیه و آله، دین مسیح علیه السلام هم باطل شد و از آن پس، فقط مساجد محلّ عبادت مؤمنان واقعی شد.

در واقع با ظهور اسلام تو فقط به نمازی که در مسجد خوانده می‌شود، نظر رحمت داری، تو فقط این دین را از مردم می‌پذیری، تو دوست داری مردم پیرو کامل‌ترین و آخرین دین تو باشند.

در هر زمانی، مؤمنان آن زمان باید با کافران و ستمکاران مبارزه کنند تا محلّ عبادت و دین تو باقی بماند. تو به مسلمانان دستور جهاد دادی، زیرا اگر آنان به جنگ کافران نمی‌رفتند و دست روی دست می‌گذاشتند، آن کافران مساجد مسلمانان را ویران می‌کردند و دین اسلام نابود می‌شد.

جهاد در راه دین تو سختی‌های زیادی دارد، باید از جان گذشت و به میدان مبارزه آمد، تو قدرت داری که طاغوت‌ها و کافران را نابود کنی، اما به مؤمنان دستور جهاد می‌دهی تا استعدادهای مؤمنان شکوفا شود. تو می‌خواهی سرمایه‌های وجودی مؤمنان بارور شود و لیاقت و شایستگی هر کدام، رشد کند، آنان حقیقت خودشان را نشان دهند و راستگویان از دروغگویان جدا شوند.

کسانی هستند که ادّعا می‌کنند اهل ایمان هستند، اما وقتی سخن از جنگ می‌شود، ترس به دل‌هایشان می‌نشیند و میدان را خالی می‌کنند. اما گروه دیگری از جان مایه می‌گذارند و حاضرند جان خود را فدای دین تو کنند، آنان در این امتحان سرفراز بیرون می‌آیند. آنان مؤمنان واقعی هستند. (۶۴)

هر کس دین تو را یاری کند، تو او را یاری می‌کنی، تو خدای توانا و قدرتمند هستی و هیچ کس نمی‌تواند تو را شکست بدهد.

حج: آیه ۴۱

الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا
الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ
الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

در اینجا از کسانی سخن می‌گویی که وقتی تو حکومت زمین را به آنان می‌دهی، نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت می‌کنند، مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کنند و از زشتی‌ها باز می‌دارند. به درستی که سرانجام همه

کارها با توست.

یکی از یاران امام باقر علیه السلام این آیه را خواند، او دوست داشت بداند که قرآن در این آیه درباره چه کسانی سخن گفته است؟ او با خود فکر کرد که خوب است سؤال خود را از امام باقر علیه السلام بپرسد، او باور داشت که امام باقر علیه السلام بهترین کسی است که می تواند قرآن را تفسیر کند.

امام باقر علیه السلام در جواب او چنین فرمود: «این آیه درباره مهدی علیه السلام و یاران او است، خدا فرمانروایی شرق و غرب زمین را به آنها می دهد. در آن روزگار، اسلام دین همه مردم دنیا می شود و همه ظالمان و ستمگران به دست آنان نابود می شوند، هیچ ظلم و ستمی روی زمین نخواهد بود، زیرا آنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند». (۶۵)

آری، در این آیه تو از روزگار ظهور مهدی علیه السلام سخن گفتی، این وعده ای است که به همه مؤمنان دادی که سرانجام، حکومت زمین به دست بندگان خوب تو می رسد، تو همیشه به وعدهات وفا می کنی.

چند آیه قبل درباره جنگ «بدر» بود، تو به پیامبر اجازه دادی تا با بت پرستان جنگ کند، پیامبر موفق شد تا بت پرستی را در سرزمین حجاز ریشه کن کند. جنگ آن روز پیامبر، آغاز یک راه بود، پایان آن، زمان ظهور مهدی علیه السلام است که در سرتاسر دنیا، ندای اذان به گوش خواهد رسید.

آری تو در این چند آیه از آغاز و پایان یک راه مقدس سخن گفتی، مهدی علیه السلام همان کسی است که می آید و جهان را پر از عدل و داد می کند.

حج: آیه ۴۴ - ۴۲

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ
وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ
مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ
نَكِيرٍ ﴿٤٤﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، او دعوت خود را از شهر مکه آغاز نمود، مردم آن شهر بت‌ها را می‌پرستیدند، محمد ﷺ آنان را از بت‌پرستی نهی کرد، اما آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند. وقتی محمد ﷺ به مدینه هجرت نمود، باز هم بت‌پرستان مکه به دشمنی خود با او ادامه دادند، بزرگان مکه به مردم می‌گفتند که محمد ﷺ دروغگویی بیش نیست.

تو می‌دانی پیامبرت از این سخنان دلگیر شده است، از این رو با او چنین

سخن می‌گویی: «ای محمد! اگر این مردم تو را تکذیب می‌کنند، عجیب نیست، زیرا پیش از این نیز با دیگر پیامبران من چنین کردند. قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم ابراهیم، قوم لوط، قوم مدین، این‌ها هم پیامبران خود را دروغگو خطاب کردند، فرعونیان نیز موسی علیه السلام را دروغگو دانستند، این قانون من است، من به کافران مهلت می‌دهم، سپس آنان را به عذابی سخت گرفتار می‌سازم. آنان پیامبران مرا دروغگو خطاب کردند، نتیجه این کارشان، عذابی سخت و هولناک بود».

حج: آیه ۴۵

فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ

عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿۴۵﴾

تو بسیاری از مردم شهرها و آبادی‌ها را به عذاب گرفتار ساختی و آن‌ها را نابود کردی، علت عذاب تو این بود که آنان راه کفر را انتخاب کردند و به خود ظلم نمودند.

عذاب تو بسیار هولناک بود، آنان در خواب بودند که عذاب تو آمد، حادثه آن قدر شدید بود که ابتدا سقف خانه‌ها فرو ریخت و سپس دیوارها بر روی آنان خراب شد.

در سرزمین‌های خشک، داشتن چاه آب، سرمایه بزرگی است، آنان برای چاه‌های آب خود زحمت زیادی کشیده بودند و از آن حفاظت می‌کردند، وقتی عذاب تو فرا رسید همه آن‌ها نابود شدند و آن چاه‌های آب بی‌مصرف

رها شدند.

بعضی از آنان در دو مکان خانه ساخته بودند، زمستان در یک جا بودند و تابستان در جایی دیگر. وقتی عذاب تو فرار سید، خانه‌ای که در آنجا سکونت داشتند بر سرشان خراب شد، اما خانه‌ای که در مکان دیگری ساخته بودند، سالم باقی ماند، پس از مرگ آنان، چقدر خانه‌های باشکوه و زیبا بی صاحب ماند!

حج: آیه ۴۶

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا
أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ
الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

چرا این بُت پرستان روی زمین نمی‌گردند تا خرابه‌های شهرهای گذشتگان را ببینند؟

مطالعه سرگذشت مردمی که قبلاً روی زمین زندگی می‌کردند، برای انسان بسیار آموزنده است، کسانی که برای به دست آوردن ثروت بیشتر، ظلم‌ها و ستم‌ها کردند و سرانجام با دست خالی به قبر رفتند و خانه‌های آنان به خرابه‌ای تبدیل شد.

البته تنها دیدن و شنیدن سرگذشت آنان کافی نیست، باید گوش و چشم دل انسان باز باشد تا بتواند عبرت و پند بگیرد. مصیبت آن است که خیلی‌ها چشم دارند، اما چشم دل‌های آنان کور است.

حج: آیه ۴۷

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ
يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

محمد ﷺ بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می نمود و دوست داشت آنان از عذاب قیامت، نجات پیدا کنند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان به محمد ﷺ چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد: «شاید خدا به شما مدتی مهلت بدهد و عذاب شما را به عقب اندازد، اما هرگز او خلف وعده نمی کند، چرا شما در عذاب خود عجله می کنید؟ اگر می دانستید که یک روز عذاب شما در قیامت به اندازه هزار سال این دنیا طول می کشد، هرگز این چنین عجله نمی کردید.».

حج: آیه ۴۸

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا
وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

اکنون از قانون خود سخن می گویی، قانون مهلت. تو به کافران مهلت می دهی و در عذاب کردن آنان شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند.

تو هرگز عجله نمی کنی، این انسان است که عجول است، چون او می ترسد

فرصت را از دست بدهد، تو خدای یگانه‌ای، همه چیز در اختیار توست، قدرت تو حدّ و اندازه ندارد، هیچ کس نمی‌تواند از حکومت تو فرار کند. وقتی مهلت کافران به پایان رسید، عذاب دردناک بر آنان فرو می‌فرستی و آنان را نابود می‌کنی و سپس در روز قیامت آنان را دوباره زنده می‌کنی تا برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، در آن روز هم آتش جهنّم در انتظار آنان است.

حج: آیه ۵۱ - ۴۹

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
 كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ
 الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

تو محمد ﷺ را به سوی مردم فرستادی تا آنان را از عذاب روز قیامت
 بترساند، وظیفه اوست که پیام تو را به مردم برساند، او فقط مأمور به وظیفه
 است، نه ضامن نتیجه!

از او می‌خواهی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حق راهنمایی
 کند. مردم با شنیدن قرآن دو گروه می‌شوند: گروهی ایمان می‌آورند و گروهی
 هم راه کفر را انتخاب می‌کنند.

به کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای نیک انجام می‌دهند، مغفرت و
 بخشش خود را نازل می‌کنی، گناهان آنان را می‌بخشی و روزی با لطف و

کرامت به آنان عطا می‌کنی، بهشت جایگاه آنان است و برای همیشه از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند می‌شوند.
 اما سرانجام کافران چه خواهد بود؟
 کافرانی که قرآن را سحر و جادو خواندند و برای نابودی دین تو تلاش کردند به آتش جهنم گرفتار می‌سازی.

حج: آیه ۵۴ - ۵۲

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمِّيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

محمد ﷺ برای مردم قرآن می‌خواند و گروهی از کافران برای جلوگیری از رشد اسلام به مردم می‌گفتند: محمد جادوگر است، قرآن او سحر و جادوست!

وقتی پیامبر این سخنان را شنید، دلگیر شد، اکنون تو می‌گویی که کار کافران همیشه، همین بوده است، آنان برای نابودی دین تو تلاش می‌کنند، اما تو نمی‌گذاری آنان به نتیجه برسند و حق را از بین ببرند.

تو به پیامبران کتاب آسمانی نازل کردی، آنان آیات تو را برای مردم بیان می کردند. افراد شیطان صفت در گفتار پیامبران شبهه و دسیسه ایجاد می کردند تا شاید مؤمنان را منحرف کنند، امّا تو این دسیسه ها را بی اثر می ساختی و آیات خود را استوار می گرداندی و تو بر همه چیز دانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

دشمنان اسلام با سخنان خود می خواستند مسلمانان را در شکّ و تردید بیندازند، به راستی که آنان از حقّ و حقیقت به دور افتاده اند. کسانی که اهل علم و دانش بودند به راحتی حقّ را تشخیص می دادند، آنان می دانستند که این آیات از طرف توست، آنان به قرآن تو ایمان داشتند و دل های آنان مطمئن بود، تو مؤمنان را به راه راست هدایت می کنی.

وقتی آیه ای بر پیامبر نازل می شد، دشمنان قرآن به آن آیه گوش می کردند تا شبهه و سؤال پیدا کنند و آن را به مسلمانان بگویند. آنان با این کار می خواستند اعتقاد مسلمانان به قرآن را تضعیف کنند.

برای مثال این ماجرا را نقل می کنم:

آیه ۹۸ سوره انبیاء نازل شد، ترجمه آن آیه چنین است: «به زودی شما و آنچه شما می پرستید هیزم جهنّم می شوید».

معنای این آیه روشن است، قرآن با بُت پرستان سخن می گوید، در روز قیامت همه بُت ها به جهنّم انداخته می شوند و در آتش سوزانده می شوند.

کافران وقتی این آیه را شنیدند، نزد مسلمانان آمدند و گفتند:
 — ای مسلمانان! آیا قبول دارید که قرآن می‌گوید هر آنچه غیر خدا پرستیده
 شود، هیزم جهنم خواهد شد.
 — آری. این آیه قرآن است.
 — ای مسلمانان! همه ما می‌دانیم که مسیحیان عیسی را می‌پرستند، پس
 عیسی هم هیزم جهنم خواهد بود.
 مسلمانان به فکر فرو می‌رفتند، عده‌ای به شک می‌افتادند، این سخنان
 دسیسه‌های دشمنان قرآن بود، اما تو این دسیسه‌ها را بی‌اثر ساختی و آیات
 خود را استوار گرداندی.

در آیه ۹۸ سوره انبیاء روی سخن تو بابت پرستان است، نه با مسیحیان!
 هر کس آیات قبل آن را بخواند، این را می‌فهمد، وقتی تو بابت پرستان سخن
 می‌گویی، وقتی می‌گویی: «به زودی شما و آنچه شما می‌پرستید هیزم جهنم
 می‌شوید»، معلوم است که منظور تو از این سخن، بت‌ها می‌باشد، تو بت‌ها را
 همراه بابت پرستان در جهنم می‌سوزانی.

اما برای این که حق را بیشتر آشکار کنی، دو آیه دیگر بر پیامبر نازل کردی،
 هر کس این دو آیه را بخواند، یقین می‌کند که منظور تو از این سخن، بت‌ها
 می‌باشد.

من این دو آیه را در اینجا ذکر می‌کنم:

* آیه اول: در آیه ۱۰۱ سوره انبیاء چنین گفتی: «کسانی که در دنیا از نعمت

ایمان بهره‌مند شده بودند، از آتش جهنّم فاصله‌ای بسیار دور دارند». عیسی ﷺ پیامبر تو بود و به تو ایمان داشت، او هرگز به جهنّم نمی‌رود، درست است عده‌ای او را به عنوان خدا می‌پرستند، اما خود عیسی ﷺ از این کار بیزار است.

* آیه دوم: در آیه ۱۱۶ سوره مائده ماجرای روز قیامت را نقل کردی، در روز قیامت تو به عیسی ﷺ می‌گویی: ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را پرستند؟

عیسی ﷺ در پاسخ می‌گوید: «بارخدا یا! من هرگز حقّ ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم، به آنان گفتم: خدایی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، من تا آن زمان که در میان مردم بودم، مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب اعمال آنها بودی و تو بر همه چیز ناظر و گواهی».

این نشان می‌دهد که عیسی ﷺ به تو ایمان داشت و خود را بنده تو می‌دانست، پس از او، عده‌ای منحرف شدند و او را پرستیدند و این تقصیر عیسی ﷺ نیست. (۶۶)

حج: آیه ۵۷ - ۵۵

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى
تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۵۵﴾ الْمُلْكُ
بِوَعْدِ اللَّهِ يُحْكَمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ

التَّعِيمِ ﴿۵۶﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

مُهِينٌ ﴿۵۷﴾

تو حقانیت قرآن را آشکار می‌کنی و به سؤال‌ها و ابهام‌های کافران جواب می‌دهی، اما آن کافران لجوج هرگز به قرآن ایمان نمی‌آورند، آنان همواره در شک و تردید خواهند بود تا روز عذاب آنان برسد یا قیامت ناگهان فرارسد، روز قیامت روزی است که آنان نمی‌توانند گذشته خود را جبران کنند، آنان آتش سوزان جهنم را خواهند دید.

آن روز، حکومت و فرمانروایی از آن توست، تو میان انسان‌ها داوری می‌کنی، مؤمنانی که کارهای شایسته انجام داده‌اند را در بهشتی که سرشار از نعمت است جای می‌دهی، اما کافرانی را که قرآن تو را تکذیب کردند، به عذاب خفّت آوری گرفتار می‌سازی. (۶۷)

حج: آیه ۵۹ - ۵۸

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ
مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ ﴿۵۸﴾ لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ
حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾

مهاجران کسانی بودند که خانه و کاشانه خود را در مکه رها کردند و برای حفظ دین خود به مدینه آمدند. آنان پیامبر را در جنگ‌ها یاری کردند و تو به آنان مقام بزرگی دادی. تعدادی از آنان در جهاد به شهادت رسیدند و گروهی هم به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. مردم درباره آنان می‌گفتند: «کاش آنان هم شهید می‌شدند»، آنان فکر می‌کردند که تنها راه سعادت، شهادت است. تو این دو آیه را نازل می‌کنی: «من به کسانی که در راه من مهاجرت کردند، سپس شهید شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، پاداش بزرگی می‌دهم، من از

نعمت‌های بهشت روزی آنان می‌کنم که من بهترین روزی دهنده‌ام، آنان را در جایگاهی از بهشت منزل می‌دهم که از آن خشنود شوند، من خدای دانا و بردباری هستم».

همه می‌فهمند که مهاجران مقامی بس بزرگ نزد تو دارند، فرقی نمی‌کند که آنان شهید شوند یا به مرگ طبیعی از دنیا بروند، تو آنان را در بهترین مکان‌های بهشتی جای می‌دهی.

تو این‌گونه انسان‌ها را به مهاجرت دعوت می‌کنی و فضیلت مهاجران را بیان می‌نمایی.

این آیه فقط برای مسلمانان آن زمان نیست، این آیه برای من هم هست. برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد.

من وطن خود را دوست دارم، به وطن خود عشق می‌ورزم، به این آب و خاک وابسته‌ام، اصل من اینجاست، اما اگر وطن من آماج سیاهی‌ها و تاریکی‌ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر دهم چه باید بکنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی‌ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن، مرا از تو دور می‌کند، وظیفهٔ من چیست؟

من باید «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه‌ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان بلند خویش از زادگاه خود دل برکنم و جدا شوم. از همهٔ وابستگی‌ها رهایی یابم و راهی سرزمینی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی‌ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی‌ها و خوبی‌ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی

معنوی مهم‌تر از زندگی مادی است. نباید به خاطر عشق به وطن، تن به ذلت دهم و اسیر تاریکی‌ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه‌ای وارد نکند.

حج: آیه ۶۰

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
لِيُضْرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

تو چهار ماه را به عنوان «ماه حرام» اعلام می‌کنی. این چهار ماه، ماه‌های حرام هستند: «رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرّم».

از همه می‌خواهی تا به این چهار ماه احترام بگذارند، تو جنگ در این ماه‌ها را حرام کردی و به همین خاطر این چهار ماه، ماه‌های حرام نام گرفتند. مسلمانان حق ندارند در این چهار ماه جنگی را آغاز کنند، این قانون توست. بُت‌پرستان از این قانون تو آگاهی داشتند، یک سال، گروهی از بُت‌پرستان به فکر حمله به مسلمانان افتادند، فقط دو روز دیگر از ماه محرّم باقی مانده بود که آنان به مسلمانان حمله کردند. مسلمانان به آنان گفتند: «صبر کنید این دو روز بگذرد، این ماه، ماه حرام است، جنگ در آن حرام است». بُت‌پرستان با شمشیرهای خود به سوی مسلمانان آمدند، اینجا بود که آنان از خود دفاع کردند و با بُت‌پرستان درگیر شدند.

آری، اگر دشمن در ماه حرام به مسلمانان حمله کرد، مسلمانان باید از خود دفاع کنند و با دشمن بجنگند، زیرا حرمت خون مسلمانان از حرمت ماه‌های حرام بیشتر است. احترام این ماه‌ها در برابر کسانی لازم است که این ماه‌ها را

محترم بشمارند. البتّه مسلمانان نباید در این امر، زیاده‌روی کنند، باید با دشمن هم به عدالت رفتار کنند، اگر دشمن زیاده‌روی کرد و بار دیگر به آنان ظلم کرد تو مسلمانان را یاری می‌کنی.

آری، وقتی گروهی از ستمکاران به مسلمانان ظلم می‌کنند مسلمانان می‌توانند ستمگران را به اندازه همان ظلمی که کرده‌اند، کیفر کنند.

اگر ستمگران بار دیگر ستم کنند، تو مسلمانان را یاری می‌کنی و به آنان اجازه می‌دهی آنان را مجازات کنند.

البتّه اگر ستمگران واقعاً پشیمان شدند و توبه کردند، بهتر است که مسلمانان از آنان بگذرند و آنان را عفو کنند، که تو خدای بخشنده و آمرزنده می‌باشی و گناه‌بندگان خود را می‌بخشی، تو عفو و بخشش را دوست داری و بندگان را به آن امر می‌کنی.

حج: آیه ۶۲ - ۶۱

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ
وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده‌ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیدار می‌کنی، تو خدای شنوا و بینا هستی.

فقط تو خدای بر حق هستی، همه خدایان دیگر، خدایان دروغین و باطل هستند، آنان به هیچ کاری توانایی ندارند، تو خدای بلند مرتبه و بزرگ هستی. با خود فکر می‌کنم، به راستی کسانی که بُت‌ها را می‌پرستند، چقدر نادان هستند! آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟ کسی لیاقت پرستش را دارد که بتواند چیزی بیافریند و به آفریده‌های خود

نعمت دهد.

تو این جهان را آفریدی، زمین و آسمان را خلق کردی، ماه و خورشید، شب و روز، کوه‌ها، نهرها، باران، میوه‌ها و... تو همه این‌ها را آفریدی. آیا این بُت‌ها چیزی را خلق کرده‌اند؟ آنان خودشان آفریده شده‌اند. تو به انسان نعمت‌های مادی و معنوی زیادی داده‌ای، هیچ کس نمی‌تواند نعمت‌هایی که به انسان‌ها داده‌ای را شمارش کند. به راستی بُت‌ها چه نعمتی به انسان‌ها داده‌اند که عده‌ای آن‌ها را می‌پرستند؟

حج: آیه ۶۶ - ۶۳

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ
الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ
لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ
السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾ وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

تو همان خدایی هستی که از آسمان باران فرو می‌فرستی و زمین را سرسبز و
خرّم می‌کنی، تو به همه جزئیات امور جهان به خوبی آگاه هستی. هرچه در
آسمان‌ها و زمین است، از آن توست، تو بی‌نیاز می‌باشی و شایسته ستایش
هستی.

من چگونه تو را حمد و ستایش کنم، چگونه شکرگزار تو باشم، هرگز نمی‌توانم نعمت‌های تو را شمارش کنم.

تو هر آنچه روی زمین است برای انسان آفریدی، دریاها را هم در اختیار او قرار دادی، تو کشتی‌ها را در دریاها به حرکت درآوردی تا انسان از آن بهره‌مند شود.

این آسمانی که من می‌بینم پر از ستارگان و سیارات است، آسمان را در جای خودش نگاه می‌داری تا بر زمین نیفتد، نظام ستارگان را بر اساس جاذبه‌ها و دافعه‌ها به گونه‌ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیاره‌ای در مدار خود می‌چرخد، همه این‌ها برای آسایش زندگی انسان است. تو با بندگان خود مهربان و بخشنده هستی.

تو به انسان نعمت حیات دادی و او را آفریدی، او در این دنیا مدتی زندگی می‌کند و وقتی عمرش به پایان رسید تو او را می‌میرانی، روز قیامت که فرارسد، او را دوباره زنده می‌کنی تا نتیجه کارهای خود را ببیند.

این‌ها گوشه‌ای از نعمت‌هایی است که تو به انسان دادی اما انسان بسیار ناسپاس است و شکر نعمت‌های تو را به جانمی‌آورد.

حج: آیه ۶۹ - ۶۷

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا
يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَيَّ رِيكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى
مُسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾ وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ اللَّهُ

يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

یهودیان در شهر مدینه زندگی می کردند، چند نفر از بزرگان آنان نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: «ای محمد! تو می گویی پیامبر خدا هستی و قرآن، کتاب خداست، پس چرا این قدر قرآن تو با تورات اختلاف دارد؟ مگر می شود خدا در تورات یک حکمی بدهد، سپس در قرآن بر خلاف آن حکم بدهد؟».

منظور آنان از این سخن چه بود؟

شنیده ام که در تورات فقط یک روز، روزه واجب است. اسم اولین ماه سال آنان، «تشرین» می باشد. یهودیان روز دهم این ماه را روزه می گیرند، پس در تورات فقط روزه آن روز، واجب است، اما در قرآن، روزه سی روز در ماه رمضان، واجب شده است.

روزه یهودیان، یک شبانه روز کامل است، آنان به مدت بیست و چهار ساعت از خوردن و آشامیدن خودداری می کنند، اما مسلمانان از اذان صبح تا غروب آفتاب روزه می گیرند.

به راستی چرا حکم روزه در تورات با قرآن تفاوت دارد؟

اکنون این آیه را بر محمد ﷺ نازل می کنی: «ای محمد! من برای هر امتی، آیین عبادی ویژه ای قرار دادم تا به آن عمل کنند».

آری، تو برای هر امتی برنامه ای مخصوص قرار دادی و در آن زمان، آن برنامه کامل بود، اما وقتی زمان عوض شد و شرایط دگرگون شد، تو برنامه ای

دیگر را جایگزین کردی. تو بهتر می‌دانی چه حکمی را نازل کنی، تو از روی مصلحت، برنامه‌ای را تغییر می‌دهی.

زمان موسی علیه السلام صلاح را آن می‌دانستی که مردم فقط یک روز روزه بگیرند و یک شبانه‌روز از غذا خوردن پرهیز کنند، وقتی دین اسلام آمد، دین یهود را باطل کردی، از همه خواستی تا از بهترین و آخرین دین تو پیروی کنند، تو در این دین فرمان دادی تا مردم یک ماه کامل فقط روزها، روزه بگیرند.

آیا بزرگان یهودیان این سخن پیامبر را قبول می‌کنند؟

آنان نشانه‌های محمد صلی الله علیه و آله را در تورات خوانده‌اند ولی نمی‌خواهند حق را قبول کنند زیرا منافع آنان به خطر می‌افتد، آنان شیفته دنیا و زیبایی‌های آن شده‌اند، می‌دانند اگر ایمان بیاورند دیگر از ریاست خبری نیست. آنان حق را می‌شناسند و نباید با محمد صلی الله علیه و آله بحث و ستیز کنند.

اکنون به محمد صلی الله علیه و آله چنین می‌گویی: «ای محمد! مردم را به سوی من دعوت کن، بدان که تو بر راه راست قدم برمی‌داری، اگر آنان با تو جدل و ستیز کردند، به آنان بگو: خدا از اعمال شما آگاهی کامل دارد و او در روز قیامت درباره آنچه اختلاف داشتید، داوری می‌کند».

آری، روز قیامت که فرارسد همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، در آن روز یهودیان سزای این دشمنی‌های خود را می‌بینند، آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند و راه کفر را پیمودند، سزای آنان چیزی جز آتش جهنم

نیست.

اکنون تو را شکر می‌کنم که پیرو آخرین دین تو هستم، دین اسلام که کامل‌ترین دین هاست. می‌دانم که تو برای هدایت انسان‌ها، پیامبران زیادی فرستادی و هر کدام مردم را به یکتاپرستی فراخواندند.

موسی علیه السلام دین یهود و کتاب تورات را آورد، عیسی علیه السلام دین مسیح و انجیل را آورد و محمد صلی الله علیه و آله هم دین اسلام و قرآن را برای بشریت به ارمغان آورد.

تو در قرآن حکم جدیدی می‌آوری که بر خلاف تورات یا انجیل است، این حکم، نشانه دروغ بودن قرآن نیست، بلکه نشانه کامل بودن دین اسلام است، زیرا رشد انسان‌ها، زمینه‌ساز نازل شدن حکم جدید بوده است.

حج: آیه ۷۱ - ۷۰

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

مردم مکه بُت‌ها را می‌پرستیدند، محمد ﷺ با آنان سخن می‌گفت و آنان را به
یکتاپرستی فرا می‌خواند، به راستی چرا آنان در مقابل بُت‌ها سجده
می‌کردند؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که از حال بندگان خود باخبر باشد، اما بُت‌ها از
هیچ چیز خبر ندارند، آنان قطعه‌ای از سنگ و چوب هستند، موجوداتی
بی‌جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.

من تو را می‌پرستم، فقط تو شایسته پرستش می‌باشی، زیرا تو از بندگان خود

باخبر هستی و راز دل آنان را می‌دانی و به نیازهای آنان آگاهی. وقتی من در نیمه شب در جای خلوتی تو را صدا می‌زنم، تو صدایم را می‌شنوی. (۶۸)

تواز آنچه در آسمان و زمین است باخبر هستی، این جهان و همه حوادث آن در «کتاب علم» تو ثبت شده است. تو از همه چیز آگاه هستی، این آگاهی برای تو آسان است.

بُت پرستان به جای پرستش تو به پرستش بُت‌ها رو آورده‌اند و هیچ دلیلی برای پرستش بُت‌ها ندارند. آنان می‌گویند: «خدا این بُت‌ها را شریک خود قرار داده است». اما این سخن، باطل است. آنان به دروغ این سخن را به تو نسبت می‌دهند، تو هیچ شریکی نداری، تو خدای یگانه و بی‌نیاز هستی.

آنان گرفتار جهل و نادانی شده‌اند، به خود ظلم می‌کنند، سرمایه‌های وجودی خویش را تباه می‌کنند و فکر می‌کنند که این بُت‌ها آنان را یاری خواهند کرد. این خیالی باطل است، وقتی عذاب تو فرارسد، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد.

حج: آیه ۷۲

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ نَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ
أَفَأُتَيْتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ دَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشَسَ
الْمَصِيرُ ﴿۷۲﴾

وقتی محمّد ﷺ برای کافران قرآن می‌خواند، آنان از روی انکار، چهره در هم می‌کشیدند. هر کس به صورت آنان نگاه می‌کرد می‌توانست آثار انکار را

ببیند. کافران آن قدر عصبانی می شدند که نزدیک بود از شدت خشم به محمد ﷺ حمله ور شوند.

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «ایا می خواهید شما را به عذابی بدتر از این خبر دهم؟ آن آتش سوزان جهنّم است که خدا به کافران وعده داده است و به راستی که جهنّم بدترین جایگاه است.»

حج: آیه ۷۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿۷۳﴾

بُت پرستان مکه در اطراف کعبه بُت های زیادی قرار داده بودند و در مقابل آن ها سجده می کردند، یکی از رسوم آنان این بود که در روزهای مخصوصی، بت های خود را با عسل می پوشانند. آنان این کار را برای تبرک انجام می دادند. در این هنگام مگس ها به سوی بُت ها می رفتند تا آن عسل ها را بخورند، بُت پرستان هرکاری می کردند نمی توانستند آن مگس ها را از بُت ها دور کنند.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی تا شاید وجدان خفته آنان بیدار شود: «ای مردم! من برای شما مثالی می زنم تا شاید از آن مثال پند بگیرید: این بُت هایی که شما آن را می پرستید، نمی توانند حتی مگسی بیافرینند، اگر آنان برای این کار، همه دست به دست هم بدهند، نمی توانند چنین کاری بکنند. اگر مگسی چیزی از آنان برباید، آن را نمی توانند پس بگیرند. چرا فکر نمی کنید؟ چرا

قطعه‌های سنگ و چوب بی جان را می‌پرستید، شما و بُت‌های شما، هر دو ناتوان هستید».

تو آسمان‌ها و زمین را خلق نمودی، هزاران موجود زنده در دریا و خشکی آفریدی. تنها تو شایسته پرستش هستی، اما این انسان چقدر جاهل و نادان است، او پرستش تو را رها می‌کند و بُت‌ها را می‌پرستد، بُت‌هایی که نمی‌توانند مگسی را بیافرینند.

امروزه علم و دانش پیشرفت کرده است و اختراعات زیادی در سطح جهانی صورت گرفته است، اما هیچ کدام از اختراعات انسان نمی‌توانند تولیدمثل کنند، تولیدمثل مگس عجیب است، اگر در ابتدای فصل تابستان دو مگس را در شرایط مناسب قرار دهیم، با فرارسیدن پاییز، تعداد آنان به بیش از سیصد هزار میلیارد مگس می‌رسد. (با توجه به این که عمر متوسط مگس، سه هفته است). (۶۹)

چشم مگس از چهار هزار واحد تشکیل شده است، هر کدام از این واحدها، یک دوربین پیچیده است، در واقع مغز مگس، هر لحظه، چهار هزار تصویر از مجموع این واحدها دریافت می‌کند و آن تصاویر را پردازش می‌کند و فرمان مناسب را به اعضای بدن مگس ارسال می‌کند. امروزه دانشمندان برای ساختن بهترین دوربین‌های فیلمبرداری، تلاش می‌کنند از چشم مگس الگو بگیرند.

حس بویایی مگس بسیار قوی است، او از فاصله دور بوی غذای خود را تشخیص می‌دهد. کف پای مگس چسبناک است و به راحتی می‌تواند روی

دیوار، سربالایی راه برود. (۷۰)

دانشمندان حشره‌شناس می‌گویند ساختمان مغز و سیستم اعصاب مگس از مجهزترین هواپیماها پیچیده‌تر است.

حج: آیه ۷۷ - ۷۴

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾ اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ
وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

عده‌ای فرشتگان را دختران تو می‌دانند، یهودیان هم که «عزیر» را پسر خدا می‌دانند، مسیحیان هم عیسی علیه السلام را پسر تو می‌دانند، تو هرگز فرزندی نداری، کسانی که چنین اعتقادات باطلی دارند تو را آن‌طور که باید بشناسند، نشناختند. تو خدای توانا و نیرومند هستی.

فرشتگان را خلق کردی، از میان فرشتگان بعضی را به عنوان فرستاده خود انتخاب می‌کنی تا وحی تو را به پیامبران برسانند، همچنین تو از میان مردم، عده‌ای را به عنوان پیامبر مبعوث می‌کنی تا مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند.

مأموریت فرشتگان رساندن پیام تو به پیامبران است، مأموریت پیامبران هم رساندن پیام تو به مردم است، فرشتگان و پیامبران بندگان تو هستند و تسلیم فرمان تو می‌باشند، تو کردار آنان را می‌بینی و سخنشان را می‌شنوی، گذشته و

آینده آنان را می دانی.

کسانی که فرشتگان و عیسی علیه السلام و عزیز را فرزندان تو می دانند، در گمراهی هستند، هرگز فرشتگان و عیسی علیه السلام و عزیز چنین سخنی نگفته اند، آنان بارها به بندگی تو اعتراف کرده اند.

تو در این دنیا به کسانی که این سخنان باطل را گفته اند، مهلت دادی، در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند. آن روز تو آنان را به خاطر این سخنان کفرآمیز به عذاب گرفتار می سازی. من باید یکتاپرست باشم و فقط تو را پرستم و فقط از تو یاری بطلبم، به من فرمان می دهی تا نماز بخوانم و در مقابل عظمت تو به رکوع و سجود بروم و کارهای نیک و شایسته انجام دهم تا رستگار و سعادتمند شوم.

حج: آیه ۷۸

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِتْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فِئْتَمَّ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

از مؤمنان می خواهی تا با مال و جان در راه تو (آن گونه که شایسته است) تلاش کنند، تلاش آنان باید با اخلاص همراه باشد، آنان باید از ریا دوری کنند که تو ریا کاران را دشمن می داری. (۷۱)

تو مؤمنان را برای پیروی از دین اسلام برگزیدی، در حق آنان لطف کردی و

در دین بر آنان سخت نگرفتی. احکام دین اسلام با فطرت پاک انسان هماهنگ و سازگار است و سبب رشد و کمال انسان می شود، برای مثال اگر مسلمانی به مسافرت رفت، روزه را از او برداشتی و به او فرمان دادی تا نماز را شکسته بخواند.

دین اسلام، ادامه دین ابراهیم علیه السلام است، دین ابراهیم علیه السلام هم اسلام بود، ابراهیم علیه السلام، پدر معنوی مسلمانان است، هر کس پیرو ابراهیم علیه السلام باشد، فرزند معنوی او حساب می شود.

تو کسانی را که پیرو دین اسلام هستند در کتاب های آسمانی قبل و در قرآن، مسلمان نامیدی، تو این نام را برای آنان انتخاب کردی.

تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی تا پیام تو را به مؤمنان برساند، سپس از مؤمنان خواستی تا این پیام را به دیگران برسانند، تو از آنان خواستی تا به سخن محمد صلی الله علیه و آله گوش فرا دهند و آن را به دیگران و نیز کسانی که محمد صلی الله علیه و آله را ندیدند، منتقل کنند. مؤمنان در هر زمانی وظیفه دارند تا پیام قرآن و اسلام را برای نسل بعد از خود بگویند.

در پایان این سوره از مؤمنان می خواهی تا نماز را به پا دارند و زکات بدهند و در همه کارها به تو توکل کنند و از غیر تو یاری نطلبند که تو یار و یاور آنان هستی و تو بهترین یاری کننده می باشی. (۷۲)

سوره مؤمنون

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکتی» است و سوره شماره ۳۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در این سوره از ویژگی‌های مومنان واقعی سخن به میان آمده است و برای همین آن را با نام «مؤمنون» می‌خوانند، آیه اول این سوره می‌گوید: «مؤمنان رستگار شدند».
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ویژگی‌های مؤمنان، نشانه‌های قدرت خدا در جهان، اشاره‌ای به مراسم حج، نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر، اشاره‌ای به سرگذشت مردمی که گرفتار عذاب آسمانی شدند...

مؤمنون: آیه ۹ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَدْ اَفْلَحَ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلٰتِهِمْ خٰشِعُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِیْنَ هُمْ
عَنِ اللّٰغُوْ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِیْنَ هُمْ لِلزَّكٰوةِ فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِیْنَ
هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُونَ ﴿۵﴾ اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ
فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ﴿۶﴾ فَمَنْ اِبْتَغٰی وَّرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمْ
الْعٰدُونَ ﴿۷﴾ وَالَّذِیْنَ هُمْ لِاٰمٰنٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رٰعُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِیْنَ
هُمْ عَلٰی صَلٰوٰتِهِمْ يُحٰفِظُونَ ﴿۹﴾

سخن خود را با وعده‌ای که به مؤمنان می‌دهی آغاز می‌کنی، وعده رستگاری و سعادت. مؤمنان رستگارند، آنان در دنیا و آخرت به هدف خود که همان رضایت و خشنودی توست می‌رسند.

اکنون برای مؤمنان هفت ویژگی ذکر می‌کنی:

* ویژگی اول: فروتنی در نماز

مؤمنان هنگامی که نماز می خوانند، فروتن هستند. آنان توجّه دارند چه می خوانند و با چه کسی مناجات می کنند و خود را ذرّه‌ای در برابر عظمت تو می یابند و با تمام وجود، تواضع و خشوع می کنند.

* ویژگی دوم: پرهیز از بیهودگی

مؤمنان از هر گونه کار لغو و بیهوده دوری می کنند، آنان در زندگی به دنبال هدفی مشخص هستند و آن هدف، رضایت توست، همه کارهای خود را با توجّه به آن هدف می سنجند، آنان از گناهان دوری می کنند، زیرا می دانند گناه، آنان را از هدف دور می کند.

انسانی که در زندگی هدف بزرگی ندارد، به بیهودگی رو می آورد، خودش هم احساس بیهودگی می کند. فرهنگ غرب از جهت مادی به انسان همه چیز می دهد، اما انسان را به پوچی می رساند، برای همین است که روز به روز، آمار خودکشی در غرب بیشتر می شود.

مؤمن هدفی مقدّس را برای خود انتخاب کرده است، همه کارهای او رنگ و بوی تو را دارد، شاید او کاری به ظاهر کوچک انجام دهد، اما این کار کوچک با عشقی بزرگ انجام شده است و این است که به کار او ارزش می دهد، او در جستجوی رضایت توست.

چقدر تفاوت است بین انسانی هایی که کارهای بزرگ را با احساس بیهودگی انجام می دهند و سرانجام به خودکشی می رسند و بین انسانی هایی که کارهای کوچک خود را نیز با عشقی بزرگ انجام می دهند و سرانجام آرامش را تجربه می کنند. آرامش فقط در گرو ایمان به توست.

* ویژگی سوم: پرداخت زکات

مؤمنان از آنچه که به آنان داده‌ای، به دیگران انفاق می کنند و زکات پرداخت می نمایند، آنان نیازمندان را فراموش نمی کنند. آنان می دانند که از خود چیزی

ندارند، این تو هستی که به آنان علم و دانش یا ثروت و دارایی داده‌ای، آنان خود را صاحب دارایی‌های خود نمی‌دانند، وقتی آنان به دیگران کمک می‌کنند، جلوۀ مهربانی تو می‌شوند. (۷۳)

* ویژگی چهارم: پاکدامنی

مؤمنان از هرگونه آلودگی جنسی دوری می‌کنند و هرگز دامن خود را به گناه آلوده نمی‌کنند. آمیزش جنسی مردان فقط با همسر یا کنیزشان جایز است، زنان هم فقط با شوهر خود می‌توانند رابطه جنسی داشته باشند. اگر کسی با مراعات قانون تو، آمیزش جنسی داشته باشد، هیچ ملامت و سرزنشی بر او نیست. کسی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

* ویژگی پنجم: امانت‌داری

مؤمنان هرگز در امانت خیانت نمی‌کنند، اگر کسی نزد آنان چیزی را به امانت گذاشت از آن به خوبی محافظت می‌کنند و هنگامی که صاحب امانت آن را درخواست کرد به او تحویل می‌دهند.

* ویژگی ششم: وفای به عهد

مؤمنان به عهد و پیمانی که با دیگران بسته‌اند، پایبندند و هرگز آن را فراموش نمی‌کنند.

* ویژگی هفتم: مواظبت بر نماز

مؤمنان نماز خود را در اوّل وقت می‌خوانند، آداب و شرایط نماز را مراعات می‌کنند. آنان می‌دانند که نماز، معراج دل انسان است، با خواندن نمازهای پنج‌گانه (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء) دل خود را از آلودگی‌های دنیا پاک می‌کنند و با تو به مناجات می‌پردازند.

این هفت ویژگی مؤمنانی بود که تو وعده دادی آنان سعادت‌مند می‌شوند، جالب است که ویژگی اوّل و ویژگی آخر آنها درباره نماز است: «فروتنی در

نماز، مواظبت بر نماز»، این اهمیّت ویژه نماز را می‌رساند، نماز انسان را از بدی‌ها و زشتی‌ها بازمی‌دارد، نماز ستون دین است، نماز معراج مؤمن است.

ویژگی چهارم مؤمنان، پاکدامنی بود، در دین اسلام بر عفت و پاکدامنی تأکید زیاد شده است و بی‌بندوباری جنسی و زنا به عنوان گناهان بزرگ معرفی شده است.

در اینجا لازم است چند نکته بنویسم:

۱- زنا و داشتن رابطه نامشروع جنسی باعث می‌شود تا پیوندهای خانوادگی گسسته شود و جامعه به تباهی برسد.

در جامعه‌ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می‌شود، آمار طلاق زیاد می‌شود و روز به روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می‌شود. سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را نابود می‌کند.

۲- اگر کسی با مراعات قانون دین، آمیزش جنسی داشته باشد، هیچ ملامت و سرزنشی بر او نیست. کسی که از قانون توپا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

در دین مسیحیّت، ازدواج نکوهش شده است و تجرّد را فضیلت بزرگی برای انسان می‌دانند، مقام‌های روحانی این دین ازدواج نمی‌کنند. آنان اعتقاد دارند رابطه جنسی اگر چه با همسر باشد، خلاف ارزش‌های انسانی است.

اما در اسلام، ازدواج پیمان مقدّسی است، این سخن پیامبر است: «ازدواج، سنّت و شیوه من است، هر کس از سنّت من دوری کند، از من نیست». در سخنان بزرگان دین آمده است که ازدواج باعث می‌شود نصف دین مسلمان حفظ شود. (۷۴)

وقتی مرد یا زن، ازدواج (دائم یا موقت) می‌کنند، می‌توانند با هم رابطه جنسی داشته باشند و این امر، هرگز در اسلام، مخالف ارزش‌های انسانی معرفی نشده است. غریزه جنسی برای بقای نسل انسان است و اگر به صورت صحیح و با حفظ حرمت‌ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می‌سازد.

۳- مرد مسلمان می‌تواند با همسر یا کنیز خود رابطه جنسی داشته باشد. منظور از «کنیز» چیست و چرا در آیه ۷ این سوره از «کنیز» سخن به میان آمده است؟

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می‌شود و او باید «عده» نگاه دارد، «عده» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عده این زنان یک بار حالت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عده» می‌تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود. به راستی فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهردار غیر مسلمان که در جنگ اسیر شده است، سه کار می‌توان کرد:

الف. او را به محیط کفر بازگرداند که مشخص است این کار سبب تقویت کفر می‌شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.

ب. در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

ج. رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عده» اگر

مسلمان شد از نو ازدواج نماید، اگر در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود. اسلام این راه حل را برگزیده است.

مؤمنون: آیه ۱۱ - ۱۰

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ

الَّذِينَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

آن مؤمنان وارثانی هستند که بهشت را به ارث می‌برند و برای همیشه در آنجا خواهند بود. وقتی آنان مهمان نعمت‌های زیبای تو می‌شوند، شکر تو را به جا می‌آورند، تو به آنان چنین می‌گویی: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می‌کنم».

آری، تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده‌ای، وقتی کسی که کفر بورزد به جهنم برود، جایگاه بهشتی او چه می‌شود؟

تو آن جایگاه را به مؤمنان می‌دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می‌شوند که به بهشت نیامده‌اند. این معنای سخن توست: «این همان بهشتی است که من به بندگان پرهیزکار خود عطا می‌کنم» (۷۵)

مؤمنون: آیه ۱۶ - ۱۲

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ

طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا

النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا

الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ تَبْعُونَ ﴿١٦﴾

اکنون برایم از نعمت‌های خود سخن می‌گویی تا معرفت و شناخت من به تو بیشتر شود و من هم راه مؤمنان را بیمایم، مؤمنان راه ایمان به تو را انتخاب کردند چون به معرفت و شناخت بهتر رسیده بودند.

اگر من در خلقت خود فکر کنم به آن معرفت می‌رسم. آدم ﷺ را از خاک آفریدی، فرزندان او را از نطفه آفریدی، نطفه از غذاهایی که انسان می‌خورد، تشکیل می‌شود، همه غذاهای انسان، ریشه‌اش به خاک برمی‌گردد. تو نطفه انسان را در رحم مادر (که جایگاه مطمئنی بود) قرار دادی.

سپس آن نطفه به خون، بعد به پاره گوشت، سپس آن را تبدیل به استخوان کردی و آن استخوان‌ها را با گوشت پوشاندی. پس از آن روح در آن دمیدی و این‌گونه انسان را آفریدی، آفرین بر تو باد که تو بهترین آفرینندگان هستی! این آغاز زندگی انسان است و سرانجام او، مرگ است، همه انسان‌ها مرگ را تجربه می‌کنند، آن‌ها در روز قیامت زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، خوبان به بهشت می‌روند و کافران به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند.

در آیه ۱۳ برای خلقت انسان هفت مرحله ذکر شده است:

۱ - خاک: موادی که اسپرم پدر و تخمک مادر را تشکیل می‌دهند در خاک می‌باشند.

۲ - نطفه: پدر و مادر از میوه‌ها و غذاها می‌خورند و اسپرم پدر و تخمک مادر شکل می‌گیرد، اسپرم پدر با تخمک مادر ترکیب می‌شود و نطفه به وجود می‌آید.

- ۳ - خون: نطفه کم کم به صورت خون بسته شده‌ای به دیواره رحم آویزان می‌شود و رشد می‌کند.
- ۴ - پاره گوشت: بعد از چهل روز، نطفه تبدیل به پاره گوشت کوچکی می‌شود.
- ۵ - سلول‌های استخوانی: در این مرحله آن پاره گوشت دچار تغییراتی اساسی می‌شود و همه سلول‌های آن به سلول‌های استخوانی تبدیل می‌شود و استخوان‌ها شکل می‌گیرد.
- ۶ - رویدن گوشت: در این مرحله گوشت اعضای بدن رویده می‌شود و رگ‌های کوچک و بزرگ شکل می‌گیرد.
- ۷ - دمیده شدن روح: جنین انسان چهارماهه که شد، روح انسانی در آن دمیده می‌شود و این جنین به رشد خود ادامه می‌دهد و پنج ماه بعد به دنیا می‌آید.

* * *

مؤمنون: آیه ۲۰ - ۱۷

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فُوقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا
عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي
الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَ لَقَادِرُونَ ﴿۱۸﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ
مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ ﴿۱۹﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِیغٌ
لِلْأَكْلِیْنَ ﴿۲۰﴾

تو هفت آسمان را آفریدی، فرشتگان از آسمان‌ها به زمین رفت و آمد می‌کنند، تو از حال آفریده‌های خود باخبر هستی، انسان را روی زمین آفریدی و هر لحظه به نیازهای او آگاه هستی و آنچه را که او برای زندگی نیاز

دارد برایش آماده می‌کنی.

تو از آسمان آب باران و برف را به اندازه کافی فرو می‌فرستی، این آب در زمین فرو می‌رود و سپس به صورت چشمه می‌جوشد و انسان با حفر چاه از آن بهره می‌گیرد، کوه‌های بلند، برف را در خود ذخیره می‌کنند و در فصل بهار و تابستان با ذوب شدن آن، نهرها جاری می‌شود. آب، نعمت بزرگی از سوی توست، اگر تو بخواهی می‌توانی این نعمت را از انسان بگیری. به برکت آب برای انسان باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردی که در آن باغ‌ها، میوه‌های بسیار است و انسان از آن می‌خورد. برای اولین بار درخت زیتون را در طور «سینا» رویاندی که از آن روغن به دست می‌آمد و هم میوه آن، غذایی بود که مردم از آن استفاده می‌کردند، (بعدها انسان‌ها درخت زیتون را از طور سینا به مکان‌های دیگر بردند و آن را کاشتند).

در اینجا فقط از میوه خرما، انگور و زیتون نام بردی، چه رازی در این کلام توست؟ من باید درباره این سه میوه بیشتر بدانم:

۱- زیتون

تمام املاح و ویتامین‌هایی که بدن نیاز دارد در زیتون یافت می‌شود، همچنین روغن آن برای سوخت و ساز بدن ارزش زیادی دارد و کالری زیادی تولید می‌کند. مصرف زیتون، بهترین راه برای پیشگیری از سکت‌های قلبی و مغزی است.

۲- خرما

خرما به خون‌سازی بدن کمک زیادی می‌کند، املاح و ویتامین‌های زیادی دارد و قند سالم را در اختیار بدن قرار می‌دهد. خرما به آرامش فکری و

اعصاب کمک بزرگی می کند.

۳- انگور

کسانی که انگور مصرف می کنند، سیستم دفاعی بدنشان، بسیار قوی خواهد بود. انگور خون را صاف می کند، از سرطان جلوگیری می کند. در طبیعت فقط یک چیز به شیر مادر شباهت دارد و آن هم انگور است. انگور داروخانه طبیعی است.

مؤمنون: آیه ۲۲ - ۲۱

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِمَّا
فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾ وَعَلَيْهَا
وَعَلَى الْفَلَكَ تَحْمِلُونَ ﴿۲۲﴾

در چهارپایان نشانه‌هایی از قدرت تو وجود دارد، تو به انسان از شیر آنان می نوشانی، چهارپایان فواید دیگری هم برای انسان دارند، از پشم، چرم و گوشت آنان استفاده می شود. انسان از چهارپایانی مثل شتر برای حمل و نقل هم استفاده می کند.

تو کشتی را به خدمت انسان گماشتی، به فرمان تو کشتی‌ها در دریاها روان می شوند. اگر کشتی‌ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت. (۷۶)

مؤمنون: آیه ۲۵ - ۲۳

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ
هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾

تو نوح علیه السلام را برای هدایت مردمی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند، فرستادی. نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید! (۷۷)

مردم نوح علیه السلام را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه

روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد. (۷۸)

او به مردم چنین می گفت: «ای مردم! خدای یکتا را پرستید که خدایی غیر از او نیست، چرا بُت‌ها را می پرستید، آیا از عذاب خدا نمی ترسید؟».

صاحبان قدرت و ثروت که منافع خود را در خطر می دیدند به مردم گفتند: «ای مردم! نوح انسانی مانند شماست، او می خواهد بر شما برتری جوید و بر شما ریاست کند، اگر خدا می خواست پیامبری به سوی ما بفرستد، حتماً یکی از فرشتگان را برای ما می فرستاد. ما از نیاکان خود چنین چیزهایی که او می گوید نشنیده ایم».

گروهی دیگر گفتند: «ای مردم! نوح دیوانه است. اگر مدتی صبر کنید بر سر عقل می آید و دست از این سخنان برمی دارد».

مؤمنون: آیه ۳۰ - ۲۶

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا
 كَذَّبْتَنِي ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا
 جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ
 إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
 مُغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ فَقُلِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي
 مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ
 كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

نوح ﷺ برای هدایت آنان تلاش زیادی نمود، او دیگر از هدایت آنان ناامید

شد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی:

ای نوح! با راهنمایی من یک کشتی بساز! وقتی که فرمان من برای غرق کردن کافران فرارسید، آب از تنور می جوشد. این علامت طوفان است. تو از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود بگیر و اهل خودت را غیر از کسانی که وعده عذاب به آنان داده شده است، سوار کشتی کن. ای نوح! درباره کسانی که به خود و دیگران ظلم کردند با من سخن مگو، به زودی همه آنان در طوفان غرق می شوند.

ای نوح! وقتی تو و کسانی که ایمان آورده‌اند، سوار بر کشتی شوید، طوفان فرامی‌رسد، شما در آن هنگام بگویید: «ستایش خدایی را که ما را از دست ستمکاران نجات داد».

ای نوح! وقتی طوفان کافران را نابود کرد، چنین بگو: «بار خدایا! مرا بر مکانی پربرکت فرود آور که تو بهترین مهمان‌نوازان هستی».

به راستی در داستان نوح علیه السلام نشانه‌هایی از قدرت تو نهفته است، این قانون توست، تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را نشانش می‌دهی، او باید راه خود را انتخاب کند، به کسانی که راه کفر را برمی‌گزینند مهلت می‌دهی، در عذاب آنان شتاب نمی‌کنی. تو با فرستادن پیامبران انسان‌ها را امتحان می‌کنی، عده‌ای در این امتحان قبول می‌شوند و عده‌ای هم مردود. این دنیا، محل امتحان انسان‌ها می‌باشد و آخرت هم محل پاداش‌ها و کیفرها. تو مؤمنان را

در بهشت جای می‌دهی و کافران را به عذاب جهنم گرفتار می‌سازی.

تو جبرئیل را فرستادی تا نوح علیه السلام را در ساختن کشتی راهنمایی کند، نوح علیه السلام و یارانش برای ساختن کشتی زحمت زیادی کشیدند. وقتی کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده شد. (۷۹)

نوح علیه السلام در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه‌ات، آب جوشید بدان که زمان وعده من فرا رسیده است.

زن نوح علیه السلام از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، یک روز زن نوح علیه السلام برای پختن نان سراغ تنور رفت دید که از تنور آب می‌جوشد.

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور نیست، زن نوح علیه السلام از دیدن این منظره تعجب کرد، به نوح علیه السلام خبر داد، نوح علیه السلام فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده تو فرا رسیده است، نوح علیه السلام به یاران خود خبر داد که هر چه سریع‌تر سوار کشتی شوند. (۸۰)

سه پسر نوح علیه السلام و یک دختر او همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح علیه السلام، همسر خود را سوار کشتی نکرد چون او کافر بود. نوح علیه السلام، پسر دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادعای ایمان می‌کرد، اما ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

وقتی نوح علیه السلام سوار کشتی شد، باران سیل آسا از آسمان بارید، رودها طغیان کردند، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت. نوح علیه السلام از

بالای کشتی پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود.

نوح علیه السلام کنعان را صدا زد و گفت:

— پسرم! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

— من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات دهد. کنعان خیال می کرد که آن کوه می تواند او را نجات بدهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی سهمگین آمد و نوح علیه السلام دیگر او را ندید، او در آب ها غرق شد. (۸۱)

نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و طوفان، کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت. به زمین وحی کردی که آب ها را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند. (۸۲)

آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جودی» قرار گرفت و نوح علیه السلام و پیروانش زندگی جدید را روی زمین آغاز کردند. (۸۳)

مؤمنون: آیه ۳۸ - ۳۱

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا
 آخِرِينَ ﴿۳۱﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ
 إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
 بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بِأَكُلُ
 مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿۳۳﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا
 مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿۳۴﴾ أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا
 وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾ هَئِهَاتَ هَئِهَاتَ لِمَا

تُوْعَدُونَ ﴿۳۶﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ
بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ
بِمُؤْمِنِينَ ﴿۳۸﴾

پس از قوم نوح علیهم السلام، مردم دیگری را روی زمین پدید آوردی و برای هدایت آنان پیامبری فرستادی، گویا تو در اینجا از قوم «هود» سخن می‌گویی که حضرت هود علیه السلام پیامبر آنان بود. (۸۴)

قوم هود جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بت پرست بودند. هود علیه السلام با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم! فقط خدای یگانه را پرستید که غیر از او برای شما خدایی نیست. چرا بت‌ها را می‌پرستید، آیا از روز قیامت نمی‌ترسید؟».

رهبران جامعه وقتی فهمیدند که هود علیه السلام مردم را از بت پرستی نهی می‌کند، موقعیت و ریاست خود را در خطر دیدند، آنان به قیامت باور نداشتند، تو به آنان نعمت فراوانی داده بودی، اما آنان به جای شکرگزاری با پیامبر تو دشمنی کردند.

آنان به مردم چنین گفتند:

این مرد که می‌گوید پیامبر خدا هستم، مانند شما انسان است، از آنچه شما می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد. چگونه ممکن است او فرستاده خدا باشد؟

آیا شما می‌خواهید از انسانی مانند خود اطاعت کنید؟ اگر شما از او اطاعت کنید زیانکار هستید، او به شما وعده می‌دهد که وقتی مُردید و تبدیل به خاک و استخوان شدید، دوباره زنده می‌شوید و از قبر بیرون می‌آیید؟ چنین چیزی

امکان ندارد که انسان پس از مرگ، زنده شود. غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنان را می گیرد، ما هرگز بعد از مرگ، زنده نمی شویم! این مردی که خود را پیامبر معرفی کرده است، دروغگویی بیش نیست، او سخنان دروغ به خدا نسبت می دهد، ما هرگز به او ایمان نمی آوریم.

* * *

مؤمنون: آیه ۴۱ - ۳۹

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَّبُونِ ﴿٣٩﴾ قَالَ
 عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ
 فَجَعَلْنَاهُمْ غُتَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

وقتی هود علیه السلام از ایمان آوردن آنان ناامید شد دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن». اینجا بود که تو به او چنین گفتی: «به زودی آنان از کار خود پشیمان خواهند شد، اما آن وقت، دیگر پشیمانی سود نخواهد داشت». و سرانجام صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فراگرفت و آنان را نابود کرد و هیچ کس از آنان باقی نماند. پس نفرین بر ستمکاران باد!

* * *

مؤمنون: آیه ۴۴ - ۴۲

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا
 آخِرِينَ ﴿٤٢﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ

أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَيْنَا بَعْضَهُمْ
بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

پس از نابودی آنان، اقوام دیگری را پدید آوردی (قوم ثمود، قوم لوط و قوم مدین و ...).

تو برای هر قوم و ملتی، دوره و زمان معینی را قرار دادی و راه ایمان و راه گمراهی را برای آنان بیان کردی و به آنان حق انتخاب دادی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، آنان در آن مهلتی که به آنان داده ای، آزاد هستند، می توانند راه خوب یا بد را انتخاب کنند، سرانجام زمان آن ها سپری می شود و وقتی زمان مرگ آنان فرا رسید، حتی یک ساعت هم نمی توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند. تو زمان مرگ آنان را قبلاً مشخص کرده ای، وقتی آن زمان فرا برسد، مرگ آنان را درمی یابد.

آری، تو پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادی، هر زمانی که پیامبری برای هدایت قومی می آمد، آن قوم او را دروغگو خطاب می کردند، تو هم آن کافران را یکی پس از دیگری نابود کردی و داستان آنان را مایه عبرت دیگران قرار دادی، هیچ کس از آنان را باقی نگذاشتی و فقط داستان آنان باقی مانده است، پس بر آن گروهی که ایمان نمی آورند، نفرین باد!

آنان در این دنیا به عذاب تو گرفتار شدند و در آخرت هم آتش سوزان جهنم نصیب آنان خواهد شد و از رحمت تو دور خواهند بود.

مؤمنون: آیه ۴۹ - ۴۵

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا
 وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأِيهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا
 عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا
 عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا
 مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

موسی علیه السلام و برادرش هارون را با معجزات و دلیل های آشکار به سوی فرعون و پیروان او فرستادی، اما فرعون و پیروانش ایمان نیاوردند و تکبر ورزیدند، زیرا آنان مردمی خودخواه و مغرور بودند.

موسی و هارون علیهم السلام با آنان سخن گفتند و راه سعادت و رستگاری را نشان دادند، اما آنان گفتند: «آیا به دو نفر که مثل خودمان انسانی معمولی هستند، ایمان بیاوریم؟ موسی و هارون علیهم السلام از قوم بنی اسرائیل هستند، همان قومی که سال های سال است که بردگان ما هستند».

آری، فرعون و فرعونیان موسی و هارون علیهم السلام را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و سرانجام همه آنان هلاک شدند. تو به آنان مهلت دادی تا شاید ایمان بیاورند و سرانجام یک شب به موسی علیه السلام فرمان دادی تا قوم بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد. موسی علیه السلام با یارانش حرکت کردند و به رود نیل رسیدند، فرعون و سپاه بزرگ او نیز به دنبال آنان آمدند تا آنان را قتل عام کنند. تو از موسی علیه السلام خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و آنها در آب غرق شدند. بعد از آن موسی علیه السلام با بنی اسرائیل به سوی فلسطین حرکت کردند، آنان باید به سمت شمال صحرای سینا می رفتند. تو موسی علیه السلام را به کوه طور (که در جنوب صحرای سینا بود) دعوت کردی و کتاب تورات را به او دادی تا شاید قوم بنی اسرائیل هدایت شوند.

مؤمنون: آیه ۵۰

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ

ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿۵۰﴾

هزار و نهصد سال از زمان موسی علیه السلام گذشت، دین یهود دچار انحراف‌های زیادی شد، دیگر وقت آن رسید که تو پیامبری بفرستی تا مردم را از آن انحراف‌ها برهاند، تو تصمیم گرفتی تا عیسی علیه السلام را برای هدایت آنان بفرستی. تولد عیسی علیه السلام معجزه بود، مادرش مریم علیه السلام، ازدواج نکرده بود و در بیت المقدس زندگی می کرد، تو جبرئیل را فرستادی و او در آستین مریم علیه السلام دمید و مریم علیه السلام به عیسی علیه السلام حامله شد. تو این چنین اراده کردی و تو بر هر کاری توانا هستی.

مریم علیه السلام به خارج شهر رفت و فرزندش را به دنیا آورد، وقتی او به شهر

بازگشت، مردم به او تهمت زنا زدند، اینجا بود که عیسی علیه السلام به سخن آمد و از پیامبری خود و پاکدامنی مادرش سخن گفت.

مدتی گذشت، کسانی که منافع خود را در خطر می دیدند، تصمیم گرفتند تا عیسی علیه السلام را به قتل برسانند، تو به مریم علیها السلام الهام کردی تا همراه با فرزندش از بیت المقدس بیرون رود، تو آنان را به سرزمینی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت، راهنمایی کردی و شرّ دشمنان را از آنان دور کردی. (گویا آن سرزمین، شهر ناصره می باشد که در صد و پنجاه کیلومتری شمال بیت المقدس واقع شده است).

مؤمنون: آیه ۵۲ - ۵۱

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا
صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾ وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَإِنَّا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

در این آیات سرگذشت چهار تن از پیامبران را بیان کردی: نوح، هود، موسی، عیسی علیهم السلام.

تو به پیامبران فرمان دادی تا از غذاهای پاکیزه و حلال بخورند و عمل نیک انجام دهند، تو به همه کارهای آنان آگاهی داشتی. آری، پیامبران مانند بقیه انسان ها نیاز به غذا داشتند، آنان صفات و ویژگی های یک انسان معمولی را داشتند و برای همین تو آنان را الگوی انسان ها قرار داده ای.

پیامبران، همه یک امت بودند و پیرو یک هدف. تواز آنان خواستی تا تو را عبادت کنند و مردم را به سوی تو بخوانند و از عذاب روز قیامت بترسانند. در میان پیامبران هیچ اختلافی نبود، ادیان آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران معلّمان این کلاس‌ها.

پیامبران مردم را به راه راست هدایت کردند، وقتی مردم سخنان آنان را شنیدند، عده‌ای راه کفر را برگزیدند و دین حق را نپذیرفتند و اختلاف ایجاد کردند و هر گروهی به راهی رفت، آری، هر گروهی به آنچه خود دارد و پسندیده است، دلخوش می‌شود.

این ویژگی انسان است که راه و رسم خود را دوست می‌دارد و آن را زیبا می‌پندارد و به آن دلخوش می‌شود. این حالت از خودخواهی و خودپسندی سرچشمه می‌گیرد.

مؤمنون: آیه ۵۶ - ۵۳

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۵۴﴾ أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ﴿۵۵﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۶﴾

کافران به آیین خود، دل خوش کرده‌اند، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده است، آنان سخن حق را نمی‌شنوند، قرآن آنان را به سعادت فرا می‌خواند ولی آنان گوش نمی‌دهند، تواز همه کارهای آنان باخبر هستی.

تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در جهل و غفلت باقی بمانند، آنان به طغیان ادامه می دهند تا لحظه ای که مرگشان فرارسد یا عذابی آسمانی بر آنان نازل شود.

کافران به ثروت و فرزندان خود دل خوش کرده اند و ثروت زیاد را نشانه حق بودن خود می دانند. وقتی به آنان ثروت بیشتر و فرزند می دهی، تصور می کنند که تو آنان را دوست داشته ای و خواسته ای که خیر و خوبی به آنان برسانی.

اما زهی خیال باطل! آنان از قانون تویی خبرند، این قانون توست: اگر کسی راه گمراهی را در پیش بگیرد، تو مال و ثروت او را زیاد می کنی و او را به دنیا مشغول می کنی. او آن چنان غرق دنیا می شود که دیگر توبه را فراموش می کند.

تو کافران را از راهی که متوجه نمی شوند، آرام آرام به دام می اندازی و آنان را مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می کنی. آنان تو را فراموش می کنند و پس از آن توبه یکباره به عذاب گرفتارشان می کنی.

مؤمنون: آیه ۶۱ - ۵۷

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ
 مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
 بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ
 إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا

سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

از کافران سخن گفתי، اکنون وقت آن است تا از خوبان سخن بگویی، تو خوبان را در بهشت جای می دهی، آنان در بهشت در کمال آرامش، زندگی جاودانه خواهند داشت.

آنان کسانی هستند که در این دنیا از تو خشیت دارند و از عذاب روز قیامت می ترسند. خشیت، حالت معنوی با ارزشی است، اگر این حالت در کسی باشد، سعی می کند وظیفه خود را به درستی انجام بدهد و از گناه دوری می کند.

آنان به قرآن تو ایمان می آورند و هرگز به تو شرک نمی ورزند. آنان تو را اطاعت می کنند و اعمال نیکو و شایسته انجام می دهند، اما نگران هستند که شاید اعمال آنان در روز قیامت پذیرفته نشود. (۸۵)

آنان از روزی که برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، هراس دارند، اگر بهترین اعمال نیک را هم انجام دهند، هرگز مغرور نمی شوند بلکه از کمی زاد و توشه خود برای روز قیامت نگران هستند، آنان در انجام خوبی ها از دیگران پیشی می گیرند.

مؤمنون: آیه ۶۲

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ

بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

برایم از مؤمنان واقعی سخن گفتی، چشم اندازی ترسیم کردی، آیا من می توانم مانند آنان باشم؟ من کجا و بندگان خوب تو کجا؟
 اکنون برایم می گویی که به اندازه توانایی هایی که دارم از من انتظار داری!
 هرگز بیش از اندازه توانم چیزی از من نمی خواهی!
 این قانون توست: «به هر کس استعدادی داده ای و متناسب با همان استعداد از او انتظار داری».

همه انسان ها نتیجه عمل نیک و بد خود را خواهند دید، اعمال هر کس در کتابی که نزد فرشتگان توست، ثبت می شود، این کتاب، همان پرونده اعمال است.

پرونده اعمال به قدر کافی گویا می باشد و نیاز به توضیح ندارد، همه جزئیات در آن به روشنی نوشته شده است. در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و در آن روز به اندازه سر سوزنی به کسی ظلم نمی شود.

مؤمنون: آیه ۶۷ - ۶۳

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ
 مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ
 بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ﴿٦٤﴾ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا
 تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
 تُنكِّصُونَ ﴿٦٦﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

در قرآن انسان‌ها را از عذاب روز قیامت می‌ترسانی، انسان‌ها نتیجه اعمال خود را در آن روز می‌بینند، اما دل‌های کافران از آیات قرآن در غفلت و بی‌خبری می‌باشد، این غفلت و بی‌خبری، گناه بزرگ آنان است، آنان به غیر از غفلت، کارهای ناشایسته و زشت دیگری هم انجام می‌دهند، زیرا آنان به روز قیامت ایمان ندارند. آنان به گناهان رو می‌آورند تا آن لحظه که مرگشان فرا رسد. فرشته مرگ آنان را از همه لذت‌ها و خوشی‌هایشان جدا می‌کند. وقتی آنان عذاب تو را می‌بینند ناگاه به زاری می‌افتند و ناله سر می‌دهند.

آری، روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن آنها می‌اندازند و آنها را به سوی جهنم می‌برند، آن روز صدای ناله آنان بلند می‌شود. (۸۶)

فرشتگان به آنان می‌گویند: «امروز ناله و زاری نکنید که ما شما را یاری نمی‌کنیم، آیا به یاد دارید که در دنیا، سخنان خدا برای شما خوانده می‌شد، شما با تکبر روی برمی‌گردانیدید و بر کفر خود می‌افزودید و پنهانی از قرآن، بدگویی می‌کردید و کلام خدا را مسخره می‌کردید».

آن روز، روز ناامیدی کافران است، روز حسرت و پشیمانی، روزی که دیگر پشیمانی سودی ندارد.

مؤمنون: آیه ۷۱ - ۶۸

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ
آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ
مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ
مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

به محمد ﷺ فرمان می دهی تا مردم مکه را به یکتاپرستی دعوت کند و برای
آنان قرآن بخواند. آن مردم بُت‌ها را شریک تو می دانند و در مقابل بُت‌ها
سجده می کنند. آنان به سخن محمد ﷺ گوش نمی دهند و به گمراهی خود
ادامه می دهند.

چرا آنان در قرآن فکر نمی کنند؟ قرآن آنان را به سعادت فرا می خواند، چرا

در آیات قرآن نمی‌اندیشند؟

آنان قرآن را انکار می‌کنند و می‌گویند: «خدا هرگز کتابی را به انسانی نازل نمی‌کند»، مگر نمی‌دانند که تو پیش از این نیز، پیامبران را با کتاب برای هدایت مردم فرستادی؟ به موسی علیه السلام تورات دادی و به عیسی علیه السلام انجیل! آنان محمد صلی الله علیه و آله را به خوبی می‌شناسند و به او لقب «محمد امین» داده‌اند، در درستی و امانت‌داری او شکّی ندارند. محمد صلی الله علیه و آله از خود آنان است، سال‌هاست که او را می‌شناسند.

آنان می‌گویند محمد صلی الله علیه و آله دیوانه است، چرا آنان چنین سخن می‌گویند؟ آنان می‌دانند که محمد صلی الله علیه و آله برای آنان سخنان حکیمانه می‌گوید، محمد صلی الله علیه و آله حق را برای آنان آورده است. آنان این را می‌دانند، ولی بیشتر آنان منافع خود را در بُت‌پرستی می‌بینند، برای همین از حق روی‌گردان هستند.

آنان از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهند تا به اعتقادات آنان احترام بگذارد و بدگویی‌ها را نکند، آنان حاضر هستند به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند به شرط آن که بت‌ها شریک تو باشند، اما آیا چنین چیزی ممکن است؟

خواستۀ آنان این است که بت‌ها شریک تو باشند، اما اگر تو از خواستۀ آنان پیروی کنی، آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن است تباه می‌شود.

شریک شدن بت‌ها یعنی چه؟

یعنی این که بت‌ها همانند تو، خدایی بکنند و در اداره جهان دخالت نمایند! آخر مگر این بت‌ها، جان دارند!! مگر می‌شود این جهان چند خدا داشته باشد؟

این یک حقیقت است: «اگر در این جهان، چند خدا باشد، جهان به تباهی

کشیده می شود».

وقتی چند خدا در جهان باشد، طبیعی است که هر کدام تصمیمی برای خود می گیرند.

به چه کسی خدا می گویند؟

خدا کسی است که اراده مستقل دارد.

اگر چند خدا در جهان باشد، یکی می خواهد خورشید از مشرق طلوع کند، دیگری می خواهد خورشید از مغرب طلوع کند، اینجاست که جهان به تباهی کشیده می شود.

تو قرآن را برای آنان فرستادی، در این قرآن آنان را پند و اندرز دادی، اما آنان همواره از پند و اندرز روی برمی گردانند و خود را از سعادت محروم می کنند.

مؤمنون: آیه ۷۲

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرٌ

الرَّازِقِينَ ﴿۷۲﴾

چرا آنان به محمد ﷺ ایمان نمی آورند؟ شاید فکر می کنند که محمد ﷺ از آنان انتظار پاداش دارد.

ولی این خیال باطلی است!

محمد ﷺ هرگز از آنان چنین انتظاری ندارد، او آنان را به یکتاپرستی دعوت می کند، او رسالت خویش را انجام می دهد و به دنبال پول و ثروت دنیا نیست. اجر و مزد او با توست، پاداش تو از همه پاداش ها بهتر است.

مگر این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام روزی‌ها به دست تو نیست؟ تو روزی دهنده اصلی هستی.

مؤمنون: آیه ۷۴ - ۷۳

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾ وَإِنَّ الَّذِينَ لَأُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ
لَنَأْكُفُونَ ﴿۷۴﴾

محمد ﷺ مردم را به راه راست دعوت می‌کند، اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست، منحرف هستند.

به راستی راه راست چیست؟

این همان راه توحید و یکتاپرستی است، محمد ﷺ مردم را به این راه راهنمایی می‌کرد، اما پس از او، چه کسی این وظیفه را به عهده گرفته است؟ پاسخ این سؤال یک کلمه است: «امام».

راه امامت، ادامه راه نبوت است. امام کسی است که دست مردم را می‌گیرد و آنان را به مقصد می‌رساند. (۸۷)

امروز هم مهدی ﷺ، امام من است، این آیه قرآن را که می‌خوانم او را یاد می‌کنم، او همان راهنمای امروز مردم است.

او حجت تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم. (۸۸)

مهدی ﷺ نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همگان است، اگر

هدایت او نباشد، هیچ کس نمی تواند به مقصد برسد.
 هر کس می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از
 راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد
 رسید. (۸۹)

مؤمنون: آیه ۷۷ - ۷۵

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ
 لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمْ بِالْأَعْدَابِ فَمَا
 اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَنْصُرُهُمْ ﴿۷۶﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا
 عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۷﴾

تو به کافران رحم کردی و گرفتاری و مشکلاتشان را بر طرف ساختی، ولی
 نه تنها بیدار نشدند بلکه در طغیان خود اصرار ورزیدند و در سرکشی خود
 بیشتر فرو رفتند، سپس آنان را به بلاها گرفتار کردی تا شاید بیدار شوند، اما
 باز هم راه خود را ادامه دادند و در مقابل تو فروتنی نکردند و با توبه و ناله به
 درگاه تو رو نیاوردند.

هیچ کدام از لطف و بلا، نعمت و گرفتاری سبب بیداری آنان نشد، تنها وقتی
 که دری از عذاب دردناک بر آنان می گشایی و مرگ را جلو چشم خود
 می بینند، آنان از خواب غفلت بیدار می شوند، آن وقت، دیگر کار از کار
 گذشته است و پشیمانی سودی ندارد، آنان دیگر از نجات خود ناامید
 می شوند.

لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم کافران برمی دارند و آن ها شعله های

آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست. (۹۰)

کافران در آن لحظه توبه می کنند، اما توبه در آن لحظه فایده ای ندارد، آنان به التماس می افتند و با ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویند که امروز سخن دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به کارهای شما آگاه است». (۹۱)

مؤمنون: آیه ۸۰ - ۷۸

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ
وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

مردم مکه در جهل و نادانی بودند، تو محمد ﷺ را فرستادی تا آنان را هدایت کند. آنان به قیامت باور نداشتند و مرگ را نابودی کامل انسان می دانستند. تو خدایی هستی که برای انسان ها گوش و چشم و عقل آفریدی تا بتوانند حق را ببینند و سخن حق را بشنوند و به آن ایمان آورند، اما عده کمی تو را سپاس می گویند.

تو انسان ها را از خاک آفریدی و به آنان نعمت زندگی عطا کردی و سرانجام آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند.

اگر انسان به جهان آفرینش فکر کند، به روز قیامت ایمان می آورد، جهان صحنه مردن و زنده شدن است، تو همان خدایی هستی که به موجودات، هستی و حیات می بخشی و سپس آنان را نابود می کنی، رفت و آمد روز و شب، نشانه ای از قدرت توست. چرا انسان در این نشانه ها فکر نمی کند؟

من باید قدری فکر کنم، این تو هستی که دانه و هسته را می شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می آوری تا گیاهی سرسبز شود. تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آوری، فقط تو شایسته پرستش هستی. از دانه مرده، گیاه تر و تازه به وجود می آوری، از گیاه سرسبز، دانه می آفرینی. تو انسان را از نطفه ای به وجود می آوری و سپس از این انسان، باز نطفه می آفرینی تا نسل انسان ادامه پیدا کند. تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی انتهاست، پس چرا انسان ها از حق روی گردان می شوند؟

تو با قدرت خود، صبح و روشنی را از تیرگی شب آشکار کردی و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه ریزی نمودی، میلیون ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند.

تو در آسمان ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادی تا در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله آن، راه خود را پیدا کنند، تو نشانه های قدرت خود را برای کسانی که اهل تحقیق و اندیشه اند، بیان می کنی. (۹۲)

مؤمنون: آیه ۸۳ - ۸۱

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿۸۱﴾ قَالُوا
 أَيُّدَا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۸۲﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ
 وَأَبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۳﴾

بُت پرستان به جای آن که در آیات قرآن فکر کنند، همان حرف‌های جاهلانۀ پدرانشان را تکرار کردند. پدران آنان به قیامت ایمان نداشتند و در جهل و گمراهی بودند.

به راستی چرا آنان از جهل پدران و نیاکان خویش پیروی می‌کنند؟ چرا از خواب غفلت بیدار نمی‌شوند.

وقتی محمد ﷺ از روز قیامت برای آنان سخن گفت، آنان در جواب گفتند: «آیا وقتی ما مُردیم و بدن ما تبدیل به خاک و استخوان‌های پوسیده شد، دوباره زنده خواهیم شد؟ این وعده‌ها به پدران ما نیز داده شد، این سخنان فقط افسانه‌های گذشتگان است.»

آنان قرآن تو را افسانه و دروغ خواندند، محمد ﷺ از روی دلسوزی آنان را از عذاب قیامت می‌ترساند ولی آنان او را مسخره می‌کردند، اما سرانجام روزی فرامی‌رسد که آنان به آتش جهنم گرفتار شوند.

مؤمنون: آیه ۹۰ - ۸۴

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ
 السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا
 تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ مِنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ
 عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لَللَّهِ قُلْ فَأَنَّى
 تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت و وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه‌ها دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان‌ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می‌شود و می‌فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان! آری، تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا کنند.

اکنون سه سؤال را بیان می‌کنی که باید از انسان‌ها پرسید و فطرت آنان، پاسخ آن را به خوبی می‌داند:

* سؤال اول: «این زمین و آنچه در آن است، از آن کیست؟».

انسان‌ها به فطرت خود جواب می‌دهند: «زمین و هرچه در آن است، از آن خداست».

پس چرا عده‌ای حق را انکار می‌کنند و پند نمی‌گیرند؟

* سؤال دوم: «هفت آسمان و عرش با عظمت را چه کسی آفریده است».

آنان در پاسخ می‌گویند: «خداوند آن را آفریده است».

پس چرا آنان بُت‌ها را شریک تو قرار می‌دهند و از عذاب روز قیامت نمی‌ترسند؟

* سؤال سوم: «فرمانروای بزرگی که اختیار همه چیز در دست اوست، کیست؟ آن فرمانروایی که به بی‌پناهان پناه می‌دهد و خود بی‌نیاز از حمایت دیگران است؟».

آنان می‌گویند: «آن فرمانروای بزرگ، خداست».

پس چرا عده‌ای از انسان‌ها فریب می‌خورند و راه گمراهی را برمی‌گزینند و بُت‌ها را می‌پرستند؟ چرا حق را باطل می‌پندارند و از آن دوری می‌کنند؟ تو قرآن را که پیام حق است برای انسان‌ها فرستادی ولی آنان بر سخن دروغ خود اصرار کردند و حق را انکار کردند. روز قیامت حق است، آنان که قیامت را افسانه می‌پندارند، دروغ می‌گویند، روزی که برای حسابرسی به پیشگاه تو زنده شوند و فرشتگان آنان را به سوی آتش جهنم ببرند، می‌فهمند که سخن باطلی گفته‌اند و خود را از سعادت محروم کرده‌اند.

مؤمنون: آیه ۹۲ - ۹۱

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ
إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
يَصِفُونَ ﴿۹۱﴾ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾

در اینجا از دو اعتقاد کفرآمیز بُت پرستان سخن می‌گویی:

* اعتقاد اول: بُت پرستان فرشتگان را دختران تو می‌دانستند.

این اعتقاد باطلی بود که از پدران خود به آنان رسیده بود، تو هرگز فرزندی نداری، کسانی که برای تو فرزندی قرار می دهند، دروغ می گویند، این سخن کفر بزرگی است که بر زبان می آورند. مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، پس دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا به او انس گیرد، اما تو بی نیاز از همه این ها هستی.

* اعتقاد دوم: آنان بت ها را شریک تو می دانستند و در مقابل بت ها به سجده می افتادند.

تو خدای یکتا و یگانه ای، خدایی جز تو نیست، اگر در این جهان، چند خدا بود، جهان به تباهی کشیده می شد.

در همه اجزای این جهان هماهنگی کامل وجود دارد، این هماهنگی نشانه آن است که یک خدا این جهان را اداره می کند، زیرا اگر چند خدا در جهان بود، آنان هرگز نمی توانستند این یکپارچگی را پدید آورند و جهان از هم پاشیده می شد.

اگر در این جهان خدایان دیگری وجود داشتند، هر کدام هر آنچه را خلق کرده بود به تصرف خود در می آورد، همچنین هر خدایی برای گسترش

قلمرو و حکومت خود، سعی می‌کرد بر دیگری برتری جوید و این سبب از هم‌گسستگی جهان می‌شد.

در جهان همواره نظم و هماهنگی برقرار است و این نشانه یگانگی خدا است.

لا اله الا الله.

نیست خدایی جز الله.

توازین نسبت‌های ناروایی که بُت‌پرستان به تو می‌دهند پاک و منزّه هستی، تو هرگز فرزند و شریک نداری. تواز هر عیب و نقصی به دور هستی، تو بر پنهان و آشکار جهانیان آگاهی داری، تو برتر و والاتر از این هستی که شریک داشته باشی. (۹۳)

مؤمنون: آیه ۹۵ - ۹۳

قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيَّبِي مَّا
يُوعَدُونَ ﴿۹۳﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾ وَاِنَّا
عَلَىٰ اَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿۹۵﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می خواند و آنان را از بت پرستی نهی می کرد، گروهی به او ایمان آوردند، اما بزرگان مکه که منافع خود را در بت پرستی می دیدند با محمد ﷺ دشمنی می کردند، آنان مسلمانان را به سختی شکنجه می کردند و محمد ﷺ را دروغگو، دیوانه و جادوگر خطاب می کردند، بر سرش خاکستر می ریختند و حتی برای کشتن او برنامه ریزی کردند. تو به محمد ﷺ خبر دادی که او را به مدینه می بری و یاران باوفایی دور او را می گیرند و او در سرزمین «بدر» به جنگ این بزرگان مکه می رود. این وعده تو بود که در جنگ «بدر»، فرشتگان را به یاری محمد ﷺ می فرستی و در آن

روز، هفتاد نفر از گردن‌کشان آنان کشته می‌شوند.

محمد ﷺ هنوز در مکه است، چند سال دیگر باید صبر کند، تو در عذاب دشمنان شتاب نمی‌کنی، این قانون توست، به آنان مهلت می‌دهی، اما وقتی مهلتشان تمام شد به آنان رحم نمی‌کنی و آنان سزای ستم‌های خود را می‌بینند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا چنین دعا کند: «بارخدا یا! من امید دارم که وعده‌هایی را که به این کافران داده‌ای نشان من بدهی، بارخدا یا! مرا در میان آن قوم ستمکار وامگذار!» (۹۴)
آری، تو می‌توانی آن عذابی را که به کافران وعده دادی به محمد ﷺ نشان بدهی.

تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا امروز برای استقامت و پایداری یاران خود دعا کند، جنگ «بدر» در سال دوم هجری واقع خواهد شد، هنوز محمد ﷺ در مکه است و به مدینه هجرت نکرده است، اما تو از او می‌خواهی به یارانش بگویی: «در آن روز استوار باشید و مرا در میان کافران تنها رها نکنید».

چند سال گذشت و روز جنگ بدر فرا رسید، سپاه مکه نهصد نفر بودند و همه نوع امکانات نظامی داشتند، اما مسلمانان ۳۱۳ نفر بودند و فقط ۲۰ شمشیر داشتند!

تعدادی از مسلمانان وقتی شنیدند که لشکری بزرگ به سوی آنان آمده است، ترس وجود آنان را فرا گرفت، عده‌ای به فکر تسلیم شدن افتادند. اینجا

بود که مقدار از جا بلند شد و گفت: «ما به تو ایمان آورده‌ایم، اگر به ما دستور دهی که میان آتش برویم یا روی تیغ‌های بیابان راه برویم، این کار را می‌کنیم، ما در همه حال تو را همراهی می‌کنیم».

وقتی مقدار این سخن را گفت، لبخند بر لب‌های پیامبر نشست و در حقّ مقدار دعا کرد. سپس یکی از یاران پیامبر بلند شد و گفت: «ای پیامبر! ما به تو ایمان آورده‌ایم، به خدا اگر دستور دهی که وارد دریا شویم، این کار را می‌کنیم، بدان که ما تا پای جان تو را یاری می‌کنیم».^(۹۵)

اینجا بود که همهٔ مسلمانان روحیه گرفتند، این اثر دعای پیامبر در چند سال قبل بود: «بارخدا یا! مرا در میان آن قوم ستمکار و امگذار». اگر تو مسلمانان را یاری نمی‌کردی و به آنان قوت قلب نمی‌دادی، آنان پیامبر را در آن شرایط سخت تنها می‌گذاشتند و پیامبر اسیر کافران می‌شد و آنان پیامبر را به قتل می‌رساندند.

مسلمانان تصمیم گرفتند تا پای جان، پیامبر را یاری کنند. آنان برای جنگ آماده شدند. وقتی جنگ آغاز شد، تو فرشتگان را به یاریشان فرستادی و آنان بر کافران پیروز شدند. در آن روز هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند. آری، این همان وعدهٔ تو بود، تو از کافران انتقام گرفتی، یکی از کسانی که در آن روز کشته شد، ابو جهل بود، او مسلمانان زیادی را شکنجه داده بود و بارها پیامبر را اذیت و آزار کرده بود.

مؤمنون: آیه ۹۸ - ۹۶

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ
بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ
الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

اکنون محمد ﷺ در مکه است، تا جنگ بدر، زمان زیادی مانده است، از او می‌خواهی فعلاً با کافران مدارا کند و بدی‌های آنان را با رفتار نیک دفع کند، تو می‌دانی که آنان محمد ﷺ را دروغگو، دیوانه و جادوگر می‌خوانند، تو می‌دانی که بر سرش خاکستر می‌ریزند، اما از او می‌خواهی صبر کند.

بعضی از مسلمانان از شکنجه‌های کافران به تنگ می‌آیند و تصمیم‌های احساسی می‌گیرند، آنان از پیامبر می‌خواهند تا به آنان اجازه جهاد بدهد، اما این کار به صلاح نیست، در این شرایط، مبارزه مسلحانه یعنی خودکشی!

اگر مسلمانان دست به شمشیر ببرند، کافران بهانه پیدا می‌کنند و همه آنان را قتل عام می‌کنند، مسلمانان باید صبر کنند تا زمان مناسب برای جهاد فرا برسد. فکر حمله مسلحانه به کافران، وسوسه‌ای شیطانی است، شیطان می‌خواهد با این کار، بهانه‌ای دست کافران بدهد، تو از پیامبر می‌خواهی تا این‌گونه دعا کند: «بارخدا یا! من از وسوسه‌های شیطان به تو پناه می‌آورم، خدایا! از این که شیطان به من نزدیک شود به تو پناه می‌برم».

پیامبر که معصوم است و هرگز شیطان نمی‌تواند او را وسوسه کند، این دعا درسی برای مسلمانان است، در واقع تو این سخن را به پیامبر می‌گویی اما منظور تو، این است که مسلمانان این‌گونه دعا کنند.

چه دعای زیبایی!

شایسته است هر مسلمان در هر زمان و مکان، این دعا را فراموش نکند،

شیطان تلاش می‌کند تا من وظیفه خود را خوب تشخیص ندهم. باید به هوش باشم، جهاد خوب است، اما در چه زمانی؟ اگر زمانی که باید صبر کنم، دست به شمشیر ببرم، دچار وسوسه شیطان شده‌ام!

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که «تواین» در راه حسین علیه السلام کشته شدند، آنان با شمشیر خود قیام کردند، اما دیر اقدام کردند. وقتی حسین علیه السلام آنان را به یاری طلبید در خانه‌های خود ماندند، آنان به وظیفه خود عمل نکردند، چند سال بعد از شهادت حسین علیه السلام دست به شمشیر بردند، اما آن وقت زمان مناسبی برای این کار نبود، خون همه آنان هدر رفت و هیچ نتیجه‌ای نداد.

مسلمان واقعی می‌داند که در چه زمانی، چه کاری انجام دهد. قدرت تشخیص وظیفه، بزرگ‌ترین نعمت است.

مؤمنون: آیه ۱۰۱ - ۹۹

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ
ارْجِعُونِي ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ
قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَإِذَا نُفِخَ فِي
الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

کافران همچنان راه باطل خویش را ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ آنان فرا
برسد. در لحظه مرگ کافر چه اتفاقی می افتد؟ پرده‌ها از مقابل چشم او کنار
می رود، فرشتگان آتش سوزان جهنم را به او نشان می دهند، آن وقت است که
او به التماس می افتد، ابتدا می گوید: «ای خدا! ای خدا!». سپس به فرشتگان
می گوید: «به من اجازه دهید به زندگی برگردم تا با مال و ثروتی که باقی
گذاشته‌ام، کاری نیک انجام دهم».

آیا فرشتگان به سخن او گوش فرا می دهند؟

هرگز.

این سخنی است که او از روی حسرت بارها می‌گوید، اما هیچ فایده‌ای ندارد، او دیگر به دنیا باز نمی‌گردد، فرصت او تمام شده است، تو به اندازه کافی به او فرصت دادی، اما به خودش ستم کرد و سرمایه وجودی خویش را تباه کرد و اکنون وقت مرگ اوست.

بعد از مرگ چه اتفاقی برای آنان می‌افتد؟

اولین مرحله، «برزخ» است. از زمان مرگ تا روزی که قیامت برپا شود، آنان در برزخ هستند، سپس آنان در روز قیامت برای حسابرسی زنده می‌شوند و به پیشگاه تو می‌آیند.

در این آیه از «برزخ» سخن گفتی. برزخ چیست؟

وقتی انسان می‌میرد، روح او از جسمش جدا می‌شود، جسم او را داخل قبر می‌گذارند و پس از مدتی این بدن می‌پوسد و از بین می‌رود. اما روح انسان چه می‌شود؟

روح انسان به دنیایی می‌رود که به آن «عالم برزخ» می‌گویند. برزخ، مرحله‌ای است که بین این دنیا و قیامت وجود دارد.

در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می‌اندازد، برزخ می‌گویند. وقتی من به مسجد می‌روم، می‌بینم که صف‌های مردان و زنان را با پرده‌ای جدا کرده‌اند. به این پرده، برزخ می‌گویند.

اکنون فهمیدم که چرا به مرحله‌ای که بین دنیا و آخرت است، برزخ می‌گویند.

انسان در برزخ چه می‌کند؟ زندگی در آنجا چگونه است؟
بدن انسان، داخل قبر است، این روح انسان است که به برزخ می‌رود و در
آنجا زندگی می‌کند.

در برزخ، خدا برای هر انسانی، جسمی که مانند جسم او در این دنیا است
قرار می‌دهد، هر کس در آنجا او را ببیند، می‌فهمد که او کیست.
این جسم از این دنیایِ خاکی نیست، وزن ندارد، فضایی را اشغال نمی‌کند،
جسمی است که لطافت دارد و مناسب با برزخ و شرایط آنجا می‌باشد.
درک ویژگی‌های برزخ برای ما ممکن نیست، کودکی که در رحم مادر است،
نمی‌تواند ویژگی‌های این دنیا را درک کند، او باید به دنیا بیاید تا این دنیا را
بفهمد، همین‌طور ما هم الآن نمی‌توانیم برزخ را درک کنیم.

در برزخ باغ‌های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. مؤمنان به آن
باغ‌های زیبا می‌روند و از نعمت‌های بی‌شمار آن بهره می‌برند، در آنجا از
میوه‌های آن باغ‌ها می‌خورند و از نوشیدنی‌های آن می‌نوشند. (۹۶)
آن باغ‌ها، بهشت نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج
نمی‌شود، کسی که در برزخ به آن باغ‌ها می‌رود، قبل از قیامت از آن خارج
می‌شود.

همچنین در برزخ قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می‌شود، کافر در آن
گودال‌ها در آتش می‌سوزد و به سختی عذاب می‌شود.
این آتش از جنس دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده
نمی‌شود، این آتش از جنس برزخ است. (۹۷)

وقتی تو بخواهی روز قیامت را برپا کنی به اسرافیل دستور می دهی تا در صور خود بدمد. صور اسرافیل، ندای ویژه‌ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند. اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان‌هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرامی رسد. این دنیا به پایان می رسد. همچنین برزخ نیز نابود می شود، روح و جسم لطیف کسانی که در برزخ هستند، از بین می رود. (باغ‌ها و گودال‌های آتش در برزخ نیز نابود می شوند).

آری، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان‌ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

در روز قیامت، جسم خاکی هر انسانی به حالت اول باز می گردد. یعنی همین جسمی که در قبر پوسیده شده است، این جسم شکل اول خود را پیدا می کند و روح انسان هم بار دیگر خلق می شود و به این جسم دمیده می شود و انسان سر از قبر خود بیرون می آورد.

در روز قیامت هر کس به فکر نجات خود است، همه، رابطه خویشاوندی را فراموش می کنند. انسان‌ها در دنیا به پیوندهای خانوادگی خود افتخار می کردند، اما در آن روز، دیگر این حرف‌ها به کار نمی آید.

برادر، برادر را از یاد می برد، مادر فرزندش را فراموش می کند. آنان چنان در

وحشت فرو می روند که از حال یکدیگر نمی پرسند.

در باره این آیه، دو نکته باید بنویسم:

* نکته اول: روزی پیامبر در مسجد نشسته بود، او به یارانش رو کرد و فرمود: «در روز قیامت همه پیوندهای خویشاوندی از بین می رود، اما پیوند خویشاوندی با من در آن روز باقی می ماند.» (۹۸)

این افتخاری است که خدا به پیامبر داده است، پیامبر برای دین خدا در دنیا زحمت زیادی کشید، خدا اراده کرده است که این گونه از او تقدیر کند. در روز قیامت، کسانی که از نسل پیامبر باشند (به شرط آن که اهل ایمان باشند) به این پیوند خود افتخار خواهند کرد.

* نکته دوم: این آیه شرح حال انسان ها در صحرای قیامت است، همان وقتی که همه از خاک برخاسته اند و ترس و اضطراب همه را فرا گرفته است، اما وقتی کافران به جهنم رفتند، از حال یکدیگر می پرسند، در آیه ۲۷ سوره «صافات» چنین می خوانیم: «آن ها به یکدیگر رو می کنند و از یکدیگر سؤال می کنند». مؤمنان نیز در بهشت با یکدیگر سخن می گویند.

مؤمنون: آیه ۱۱۱ - ۱۰۲

فَمَنْ تَقُلْتُ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
 أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا
 كَالِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا
 تُكذِّبُونَ ﴿۱۰۵﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا

ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا عِذْنَا فَأِنَّا
ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾ قَالَ اخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿۱۰۸﴾ إِنَّهُ كَانَ
فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّاحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي
وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ
هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۱﴾

روز قیامت، روز سنجش اعمال است، در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حق انجام می‌گیرد و به هیچ کس ظلم نمی‌شود. کسانی که کارهای نیک آنان، بیشتر از گناهانشان باشد، رستگار می‌شوند و به بهشت می‌روند و از نعمت‌های زیبای آنجا بهره‌مند می‌شوند.

اما کسانی که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند. آنان برای همیشه در جهنم خواهند بود.

شعله‌های سوزان جهنم، صورت آنان را می‌سوزاند و آنان روسیاه و بدچهره می‌شوند، آنان در میان آتش‌ها فریاد و ناله سر می‌دهند و انتظار دارند تو آنان را نجات بدهی.

تو به آنان چنین می‌گویی:

— آیا شما نبودید که وقتی قرآن من برای شما خوانده می‌شد، آن را دروغ می‌شمردید؟

— بارخدا یا! به سبب گناهایی که انجام دادیم، بدبختی بر ما چیره شد و ما

قومی گمراه بودیم. خدایا! ما را از این جهنم نجات بده و به دنیا بازگردان، اگر ما به اعمال بد گذشته برگشتیم، آن وقت ما را مجازات کن.

— بروید در این آتش گم شوید و دیگر با من سخن مگویید! آیا به یاد دارید که بندگان مؤمن مرا مسخره می‌کردید و به آنان می‌خندیدید؟ مگر آنان چه می‌گفتند؟ آنان با من مناجات می‌کردند و می‌گفتند: «خدایا! ما ایمان آوردیم، ما را ببخش و بر ما مهربانی کن که تو مهربان‌ترین مهربانان هستی»، چرا آنان را مسخره می‌کردید؟ با مسخره کردن آنان، از یاد من غافل شدید. من به آنان به پاس صبرشان، پاداش نیک دادم و آنان رستگار شدند و در بهشت من جای گرفتند.

بعد از این سخن، دیگر آن کافران نمی‌توانند با تو سخن بگویند، آنان در آتش جهنم می‌سوزند و ناله و فریاد سر می‌دهند. (۹۹)

مؤمنون: آیه ۱۱۴ - ۱۱۲

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ
سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ
الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۴﴾

زندگی انسان در دنیا نسبت به زندگی او در آخرت، لحظه‌ای بیش نیست، اگر کافران در این لحظه کوتاه از حق پیروی می‌کردند، هرگز گرفتار آتش نمی‌شدند، آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود و برای همیشه آنان را می‌سوزاند. روز قیامت، روز پشیمانی و حسرت است، برای آن که کافران

حسرت بیشتری بخورند، یکی از فرشتگان به آنان چنین می‌گوید:

— شما چند سال روی زمین زندگی کردید؟

— فقط به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز. از آنان که می‌توانند بشمارند،

پرس!

— اگر شما نسبت دنیا و آخرت را می‌دانستید، می‌فهمید که جز زمانی

کوتاه در دنیا نبودید.

آن وقت است که آنان به حسرت بزرگی گرفتار می‌شوند، آنان می‌فهمند که با خوش‌گذرانی دنیا (که لحظه‌ای بیش نبوده است)، عذاب جاودان را برای خود خریده‌اند. این حسرت، بزرگ‌ترین عذاب برای آنان است. آنان می‌توانستند با اطاعت و بندگی خدا در دنیا، سعادت ابدی را از آن خود کنند.

مؤمنون: آیه ۱۱۶ - ۱۱۵

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ

إِنِنَّا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ

الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾

کافران در این دنیا خیال می‌کنند که بیهوده آفریده شده‌اند و تو از خلقت آنان هیچ هدفی نداشته‌ای، آنان به روز قیامت ایمان ندارند، اما این خیال باطلی است، تو انسان و جهان را هدفمند آفریدی، تو خدای والا و بزرگ هستی، خدایی که پادشاهی او بر جهان حق است، خدایی جز تو نیست، تو خدای عرش کریم هستی.

عرش کریم!

در اینجا باید این دو واژه را معنا کنم:

* واژه اول: عرش

عرش به معنای «تخت» است، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده‌های خود فرمان بدهی! تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار بگیری!

منظور از «عرش»، در اینجا، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست. آری، تو به همه جهان تسلط داری و از همه چیز باخبری.

* واژه دوم:

«کریم» به معنای «خوب و پسندیده» می‌باشد، فرمانروایی تو بر جهان، پراز خوبی و خیر است و در آن بیهودگی و نابسامانی وجود ندارد.

مؤمنون: آیه ۱۱۷

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ

فَأِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾

هر کس خدای دیگری را با خدای یگانه شریک قرار دهد، کم‌ترین دلیلی برای این کار خود ندارد. در روز قیامت، حسابرسی این کار او با توست و تو او را کیفر می‌کنی و هرگز کافران رستگار نمی‌شوند.

این سوره با بیان حال مؤمنان آغاز شد و با بیان حال کافران به پایان می‌رسد، آری، سرانجام کافران چیزی جز جهنم نیست.

مؤمنون: آیه ۱۱۸

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ

الرَّاحِمِينَ ﴿۱۱۸﴾

این آیه آخر سوره است، تو از محمد ﷺ می خواهی تا وظیفه خود را به خوبی انجام دهد و پیام تو را به کافران برساند و منتظر نباشد که حتماً آنان ایمان بیاورند.

تو انسان‌ها را آزاد آفریده‌ای و هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کنی، مهم این است که حق به انسان‌ها برسد و آن را بشناسند، پس از آن، دیگر اختیار با خود آن‌هاست.

وقتی محمد ﷺ وظیفه خود را انجام داد، باید خود را به رحمت تو بسپارد و چنین دعا کند: «بارخدا یا! مرا ببخش و بر من رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان هستی» (۱۰۰)

سوره نور

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۲۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه ۳۵ این سوره آیه‌ای زیبا بیان شده است که چنین می‌گوید: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است». به همین جهت این سوره را سوره نور می‌خوانند.
- ۳ - این سوره از پاکدامنی زنان و حجاب و عفت آنان، سخن می‌گوید. عده‌ای به یکی از همسران پیامبر تهمت ناروایی زدند، در این سوره به آن ماجرا اشاره شده است و پاکدامنی همسر پیامبر بیان شده است.

نور: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا
وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ الزَّانِيَةُ
وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ
فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

این سوره را بر محمد ﷺ نازل کردی و عمل به آن را بر مسلمانان واجب نمودی و در آن آیات روشن فرو فرستادی، باشد که آنان پند گیرند! احکام این سوره برای نیل جامعه به عفت و پاکدامنی ضروری است. زنا و داشتن رابطه نامشروع با زنان، سبب می شود پیوندهای خانوادگی از هم گسسته شود و جامعه به تباهی کشیده می شود. در جامعه ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می شود، آمار طلاق زیاد می شود و روز به

روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می شود. سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را از هم می پاشد. تو می خواهی جامعه به فساد و تباهی کشیده نشود، برای همین دستور می دهی اگر زنی که شوهر ندارد، زنا کند به او صد تازیانه بزنند. اگر مردی که زن ندارد، زنا کند او را صد تازیانه بزنند. (اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد، زنا کند، حکم آنان، اعدام است. البته باید مرد یا زن به همسر خود دسترسی داشته باشد و بتواند از او بهره جنسی ببرد، پس اگر مردی به مسافرت رفت و در آنجا مرتکب زنا شد، مجازاتش اعدام نیست، همچنین اگر زنی شوهرش به مسافرت رفت و آن زن مرتکب زنا شد، حکمش اعدام نیست).

از مسلمانان می خواهی که در اجرای این حکم تو، مهربانی بی جا از خود نشان ندهند و دلشان برای زناکاران نسوزد، مبادا دلسوزی سبب شود حکم تو اجرا نشود. اگر آنان به تو و روز قیامت ایمان دارند، باید دلشان برای سلامتی جامعه بسوزد، اگر زنا در جامعه ای ریشه بدواند، آن جامعه روی سعادت را نمی بیند.

مجازات زناکاران باید در آشکار و در مقابل چشم دیگران باشد تا برای دیگران درس عبرت باشد.

نور: آیه ۳

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا

إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٍ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

این قانون توست: اگر زنی به زنا مشهور شد مؤمنان نباید با او ازدواج کنند، همچنین اگر مردی به زنا مشهور شد، نباید به او زن بدهند، ازدواج با زناکار، ننگی برای مؤمن است.

مرد زناکار فقط باید با زن زناکار یا زن مشرک ازدواج کند، همچنین زن زناکار فقط باید با مرد زناکار یا مرد مشرک ازدواج کند. (مشرک همان بُت پرست است، کسی که خدا را به یگانگی قبول ندارد).

آری، مؤمن حق ندارد با زناکار ازدواج کند، اما اگر زناکار واقعاً توبه کند و از این کار زشت دست بردارد، ازدواج با او اشکالی ندارد.

نور: آیه ۵ - ۴

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ
عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵﴾

تو می دانی که ممکن است افراد بی تقوا به خاطر حسادت و دشمنی به عده‌ای تهمت زنا بزنند.

تهمت زنا، گناه بزرگی است. اگر کسی زن پاکدامنی را به زنا متهم کرد باید چهار شاهد بیاورد و آن چهار شاهد گواهی بدهند که آن زن زنا کرده است، اما اگر چهار شاهد پیدا نشد، باید به تهمت زننده هشتاد تازیانه زد.

این قانون تو برای مجازات کسی است که به دیگران تهمت زنا می‌زند. به تهمت‌زننده باید هشتاد تازیانه زد و دیگر گواهی او قبول نمی‌شود و او فاسق و تبهکار است و عذاب سختی در روز قیامت در انتظار اوست.

تو به گواهی و شهادت دادن مسلمان اهمیت زیادی دادی، اگر کسی وصیت کرد باید کسی را گواه بگیرد و اگر زنی از شوهرش طلاق گرفت باید دو نفر گواه باشند (در هنگام طلاق باید دو نفر به عنوان شاهد وجود داشته باشند و به آن طلاق گواهی بدهند، این حکم اسلام است).

کسی که به زن یا مردی تهمت زنا زد و نتوانست چهار شاهد بیاورد، دیگر گواهی و شهادت او پذیرفته نمی‌شود و نباید به سخن او توجهی نمود، البته اگر او از تهمت زدن توبه کرد و به جبران گذشته پرداخت و اعمال و رفتار خود را اصلاح نمود، عفو و بخشش تو شامل حال او می‌شود که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

زنا، گناه بزرگی است و تو مجازات آن را بیان کردی، اما برای اجرای این مجازات، شرایط سختی قرار داده‌ای.

اکنون سؤالی مطرح می‌شود: چگونه ثابت می‌شود کسی زنا کرده است؟

زنا به یکی از دو روش زیر ثابت می‌شود:

* روش اول: اعتراف کردن: وقتی که خود زناکار، چهار بار به گناه زنا اعتراف کند، گاهی پیش می‌آید که زناکار از گناه خود پشیمان می‌شود و

تصمیم می‌گیرد تا در این دنیا، مجازات شود و از عذاب جهنم نجات پیدا کند. او خودش چنین تصمیمی می‌گیرد و نزد قاضی می‌رود و چهار بار به گناه خود اعتراف می‌کند، او حق ندارد نام طرف مقابل خود را بیان کند، اعتراف او فقط برای خود او قبول است و بعد از چهار بار اعتراف، مجازات می‌شود.

* روش دوم: شهادت دادن: وقتی چهار نفر زناکار را در حال زنا ببینند و آن چهار شاهد نزد قاضی بیایند و با هم شهادت بدهند که فلان شخص زنا کرده است.

آن چهار نفر باید به صورت دقیق و جزئی، عمل جنسی زناکار را گزارش بدهند. اگر چهار نفر نزد قاضی بیایند و بگویند: «دیدیم که زناکار با زنی در یک بستر خوابیده بودند»، این سخن آنان پذیرفته نمی‌شود و به این چهار نفر هشتاد تازیانه می‌زنند.

اگر سه نفر آنان نزد قاضی آمدند و شهادت دادند و نفر چهارم روز بعد آمد، باید هر چهار نفر را هشتاد تازیانه بزنند. شهادت باید در یک مجلس باشد.

اگر چهار نفر با هم آمدند و گفتند: «ما به چشمان خود دیدیم که فلان مرد با فلان زن، زنا می‌کرد، ما عمل جنسی آنان را به صورت دقیق دیدیم»، در این صورت است که شهادت آنان قبول می‌شود و مرد و زن زناکار مجازات می‌شوند. البته اگر ثابت بشود که مرد زن را مجبور به زنا کرده است، فقط مرد مجازات می‌شود.

وقتی این مطلب را خواندم به این سؤال رسیدم: چرا اسلام این قدر در شرایط اثبات زنا سخت گرفته است؟

هرچه فکر می‌کنم می‌بینم چنین چیزی بسیار کم اتفاق می‌افتد: این که مرد و زنی زنا کنند و چهار نفر، این کار آنان را به صورت دقیق و جزئی ببینند. گویا هدف اسلام چیز دیگری است، اسلام می‌خواهد که زنا علنی و آشکار نباشد.

اسلام نمی‌خواهد انسان‌ها را زود مجازات کند، اسلام در توبه را باز گذاشته است، گناهکاران می‌توانند از گناه خود توبه کنند و خدا گناه آنان را می‌بخشد. آری، اگر جامعه به سوی بی‌بندوباری جنسی پیش رفت، وقت مجازات فرا می‌رسد. اگر وضع جامعه به جایی رسید که مرد و زن آشکارا زنا کنند، باید آنان را مجازات سختی کرد.

نور: آیه ۱۰ - ۶

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا
 أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ
 الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ
 الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ
 لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ
 حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

این قانون توست: «اگر کسی به زنی پاکدامن تهمت زنا بزند، باید چهار شاهد بیاورد، اگر این کار را نکنند، هشتاد تازیانه می خورد».

گاهی پیش می آید که مردی به زن خود تهمت زنا می زند و چهار شاهد هم ندارد، در اینجا چه باید کرد؟

آیا باید سخن مرد را به این دلیل که شوهر آن زن است، پذیرفت و زن را مجازات کرد؟ احتمال دارد که آن مرد، دروغ بگوید. از طرف دیگر، اگر به سخن مرد هیچ توجهی نشود، این زندگی زناشویی دیگر زندگی واقعی نیست.

راه حل چیست؟

در این آیه تو قانون خود را بیان می کنی:

اگر مرد به زن خود تهمت زنا زد و چهار شاهد آورد و آنان شهادت دادند، زن مجازات می شود، اما اگر مرد نتوانست چهار شاهد بیاورد، او همراه با همسرش نزد قاضی می روند.

قاضی از آنان می خواهد که هر دو رو به روی هم بایستند و سپس این دو مرحله را اجرا می کند:

* مرحله اول:

مرد چهار بار می گوید: «به خدا قسم! در این نسبت زنا که به همسرم دادم، راستگو هستم»، بعد یک بار می گوید: «اگر دروغگو باشم، لعنت خدا بر من

باشد».

* مرحله دوم:

وقتی سخن مرد تمام شد، قاضی از زن می خواهد تا یکی از این سه گزینه را انتخاب کند:

۱- سکوت

زن سکوت کند و این نشانه آن است که مرد راستگو بوده است و در آن صورت، زن مجازات می شود.

۲- اعتراف

زن اعتراف به گناه خود می کند، در این صورت هم او مجازات می شود.

۳- انکار

زن سخن مرد را انکار می کند. او چهار بار می گوید: «به خدا قسم، شوهر من در نسبت زنا که به من داده است، دروغ می گوید». بعد یک بار می گوید: «اگر شوهرم راستگو باشد، لعنت خدا بر من».

بعد از انکار زن، قاضی حکم به جدایی این زن و شوهر می دهد، آنان برای همیشه از هم جدا می شوند و دیگر هرگز نمی توانند با هم ازدواج کنند. مرد به جرم تهمت زدن، هشتاد تازیانه نمی خورد، زن هم به جرم زنا مجازات نمی شود.

به این نوع جدایی زن و شوهر «لعان» می گویند. (لعان، یعنی دور کردن از خود. مرد این گونه زن را از خود دور می کند).

زن از آن تاریخ، باید «عده» نگاه دارد.

«عده» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عده او این است که سه بار حالت زنانگی (پریود) ببیند و پاک شود، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند. پس از آن می تواند با مرد دیگری ازدواج کند.

اگر آن زن باردار بود، وقتی بچه به دنیا آمد، هیچ کس حق ندارد آن بچه را «حرام زاده» بخواند ولی این بچه به آن مرد نسبت داده نمی شود و از او ارث نمی برد.

اگر کسی به آن بچه بگوید: «تو حرام زاده ای، تو زنا زاده ای»، باید هشتاد تازیانه بخورد. (۱۰۱)

این قانون تو، نمونه ای از لطف و رحمت توست، که تو توبه پذیر هستی و همه قانون های تو از روی حکمت است. اگر این لطف و رحمت تو نبود، کار جامعه به مشکل برمی خورد. تو مصلحت زن و شوهر را در این قانون مراعات کردی.

اگر این قانون تو نبود، وقتی مردی به خانه می آمد و همسرش را در حال زنا می دید و شاهدی هم نداشت، با این درد بی درمان چه می کرد؟
توراه را برای او باز گذاشتی.

اگر این قانون تو نبود، وقتی زنی گرفتار شوهر بی ایمانی می شد و آن شوهر

به او تهمت زنا می‌زد، چه می‌کرد؟
تو این‌گونه او را از مجازات زنا نجات دادی، همچنین او را از دست این مردِ
نامرد آزاد کردی، او بدون طلاق، از شوهرش جدا می‌شود.
اگر آن مرد پشیمان هم بشود، هرگز نمی‌تواند با این زن ازدواج کند.

نور: آیه ۱۱

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا
لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي
تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾

- اولین باری بود که می خواستم به مدینه سفر کنم، برای خدا حافظی نزد یکی از استادان خود رفتم. او به من گفت:
- وقتی به مدینه رفتی حتماً به مشربه برو!
 - مشربه؟ این نام را تا به حال نشنیده‌ام.
 - مشربه به باغی می‌گویند که در آن اتاقی بنا شده باشد. آنجا باغ پیامبر بوده است.
 - علت این سخن شما چیست؟
 - امام صادق علیه السلام از شیعیان خود خواسته است که هر وقت به مدینه آمدند به

مشربه هم بروند. (۱۰۲)

من از استاد خود تشکر کردم. از او خواستم تا برایم از این موضوع بیشتر بگوید. او برایم گفت که پیامبر در میان نخلستان‌های مدینه، باغی داشت، وقتی پیامبر با «ماریه» ازدواج کرد، ماریه را به مشربه برد. بعد از مدتی خدا به پیامبر و ماریه، پسری داد، پیامبر نام او را «ابراهیم» نهاد و به او علاقه زیادی داشت.

آن باغ به «مشربه امّ ابراهیم» مشهور شد، یعنی «باغ مادر ابراهیم»، چون ماریه که مادر ابراهیم بود، در آنجا زندگی می‌کرد.

یک سال و نیم از عمر ابراهیم گذشت، او بیمار شد و از دنیا رفت. مشربه مکان مقدّسی است، پیامبر حدود یک ماه در آنجا زندگی کرد، در آنجا پیامبر شب‌ها به نماز می‌ایستاد. آنجا مناجات‌های پیامبر را به یاد دارد.

در مدینه با چند نفر از دوستان خود سخن گفتم، قرار شد با هم به مشربه برویم، عصر روز جمعه بود، ماشین گرفتیم و حرکت کردیم، راننده شماره همراه خود را به ما داد و گفت:

— من شما را نزدیک مشربه پیاده می‌کنم و برمی‌گردم، هر وقت که خواستید برگردید به من زنگ بزنید.

— برای چه؟

— اگر پلیس مرا ببیند که کسی را برای زیارت مشربه برده‌ام، مرا جریمه سنگینی می‌کند.

تعجب کردم اما چیزی نگفتم. به مشربه رسیدیم، راننده ما را پیاده کرد و

سریع رفت. ما ماندیم و یک دیوار سیمانی بلند!
جلو رفتیم تا به در بسته‌ای رسیدیم، چیزی پیدا نبود، من به یکی از دوستان
گفتم مرا بلند کند تا از سر دیوار داخل را ببینم. او مرا بلند کرد، نگاه کردم،
داخل آنجا یک زمین صاف بود که در وسط آن مقداری سنگ ریخته شده بود،
در آنجا قبلاً مسجد کوچکی بوده است که وهابی‌ها آن را خراب کرده بودند و
دور آن را دیوار کشیده بودند.

در همین هنگام صدای آژیر ماشین پلیس به گوشمان خورد، پلیس آمد و ما
را از آنجا دور کرد. ما به خیابان رفتیم، وقتی کمی از آنجا دور شدیم به راننده
زنگ زدیم، او ما را سوار ماشین کرد و به هتل برگرداند.

آن شب خیلی فکر کردم، چرا امام صادق علیه السلام از شیعیان خود می‌خواهد به
مشربه بروند؟ چرا وهابی‌ها این قدر به زیارت آنجا حساس هستند؟ چرا آنان
با یاد و نام «ماریه» مخالف هستند؟ مگر ماریه، همسر پیامبر نبود؟ چه رازی
در این میان است؟

تصمیم گرفتم وقتی به ایران بازگشتم در این باره تحقیق کنم...

من به سال هشتم هجری سفر کردم و به ماجرای «افک» رسیدم!

«افک» یعنی تهمت بزرگ!

عده‌ای به ماریه، همسر پیامبر تهمت زنا زدند.

ماریه، همسر مظلوم پیامبر! ماریه، زنی که به او ظلم کردند، به او حسودی
کردند.

پیامبر تا خدیجه علیها السلام زنده بود با زن دیگری ازدواج نکرد، خدیجه علیها السلام بانوی

بزرگواری بود که برای پیامبر دو پسر آورد، قاسم و عبدالله. اما این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند. (۱۰۳)

پنج سال از نبوت پیامبر گذشت و خدا به پیامبر و خدیجه رضی الله عنهما، دختری داد که نام او را فاطمه رضی الله عنها نهادند، پیامبر دخترش را بسیار دوست می داشت. در سال دهم بعثت خدیجه رضی الله عنها از دنیا رفت.

پیامبر بعد از آن با چند زن ازدواج کرد، یکی از آنان عایشه بود، اما هیچ کدام از آنان برای پیامبر فرزندی نیاوردند. سال ششم هجری فرا رسید. پیامبر نامه ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. پادشاه مصر دعوت پیامبر را نپذیرفت اما به رسم آن روزگار، هدیه هایی برای پیامبر فرستاد، یکی از آن هدیه ها، کنیزی بود که ماریه نام داشت. پادشاه مصر ماریه را همراه با خدمتکاری به مدینه فرستاد. ماریه به مدینه آمد، پیامبر او را به حال خود گذاشت، ماریه آیات قرآن را شنید و در آن فکر کرد و سرانجام مسلمان شد. ماریه کنیز پیامبر بود و خدا چنین اراده کرده بود که به ماریه و پیامبر، پسری عطا کند. آری، تنها پسر پیامبر (بعد از رسالت پیامبر)، از همین ماریه بود. (۱۰۴)

پیامبر به ماریه علاقه زیادی داشت و همین باعث شد که عایشه به ماریه حسد بورزد.

برای این که ماریه از دست حسادت عایشه راحت باشد، پیامبر ماریه را از شهر مدینه به مشربه برد و محل زندگی او را در آنجا قرار داد. مشربه، همان باغ پیامبر بود و در اطراف مدینه واقع شده بود و در وسط آن، اتاقی برای سکونت بود.

سرانجام سال هشتم هجری فرارسید و ماریه حامله شد، اینجا بود که آتش حسد در دل عایشه روشن شد.

امان از حسد!

راست گفته‌اند که حسد آتشی است که ایمان فرد را می‌سوزاند.

عایشه فکرهای شیطانی کرد، گویا او با خود چنین گفت: «پیامبر چندین سال زودتر از ماریه با من ازدواج کرد، چرا من از او حامله نشدم، بر فرض که من نازا هستم، در این سال‌ها پیامبر چند زن دیگر هم داشته است، اما هیچ کدام از پیامبر حامله نشدند، حالا چطور شده است که ماریه از پیامبر حامله شده است؟».

شیطان عایشه را وسوسه کرد تا آنجا که او را واداشت که به ماریه نسبت زنا بدهد. پادشاه مصر همراه با ماریه، خدمتکاری را فرستاده بود، آن خدمتکار در مدینه ماند و در کارهای ماریه او را کمک می‌کرد، عایشه به این نتیجه رسید بچه‌ای که در رحم ماریه است از پیامبر نیست، بلکه از آن، خدمتکار است و ماریه زنا کرده است!

این فکر تا زمانی که در ذهن عایشه بود، یک بدگمانی بود، اما افسوس که عایشه این فکر را به زبان آورد و برای اطرافیان خود نقل کرد، خبر دهان به دهان گشت، مسلمانان که تا چند روز پیش از خوشحالی پیامبر، خوشحال بودند، شگفت زده شدند، عده‌ای این سخن را باور کردند، آنان نیز شریک جرم شدند.

عایشه گرفتار حسادت زنانه شده بود، اما منافقان چرا به این مسأله دامن

زدند؟

این همان «افک» بود، «افک» یعنی تهمت بزرگ!

کسانی که این ماجرا را با آب و تاب نقل کردند، منافقان بودند. عده‌ای هم آن را انکار کردند، آخر چگونه می‌شود که ناموس پیامبر زنا کند؟ این خبر به گوش پیامبر رسید و از این ماجرا بسیار ناراحت شد. مدتی گذشت و تو حقیقت را آشکار کردی، آن خدمتکار اصلاً نمی‌توانست با هیچ زنی رابطه جنسی برقرار کند، او اصلاً عضو جنسی نداشت، به همین علت، شاه مصر او را به عنوان خدمتکار همراه ماریه فرستاده بود.

ماجرایی پیش آمد و یکی از مسلمانانی که مورد اعتماد پیامبر بود به مشربه رفت و به صورت کاملاً اتفاقی فهمید که آن خدمتکار، عضو جنسی مردانه ندارد. آن فرد نزد پیامبر آمد و آنچه را که دیده بود، بیان کرد و گفت: «من به مشربه رفتم... آن خدمتکار به بالای درخت خرمایی رفت، من پایین درخت بودم و به او نگاه می‌کردم، بادی وزید و لباس او کنار رفت...». اینجا بود که همه فهمیدند که عایشه به ماریه تهمت زده است.

پس از آن، خداوند جبرئیل را فرستاد تا آیات ۱۱ تا ۲۰ این سوره را برای پیامبر بخواند، در این آیات به پاکدامنی ماریه اشاره شده است و از کسانی که این تهمت بزرگ را باور کردند و در جامعه نقل کردند، نکوهش شده است.

وقتی از این ماجرای تاریخی باخبر شدم، فهمیدم که چرا وهابی‌ها می‌خواهند نام و یاد «ماریه» از خاطره‌ها محو شود. اکنون فهمیدم که چرا امام صادق علیه السلام از شیعیان خواسته است تا هر وقت به مدینه رفتند، به مشربه هم

بروند.

مشربه، سند ظلمی است که عایشه به همسر دیگر پیامبر روا داشت! مشربه و ماجرای ماریه، سخن‌های نهفته‌ی زیادی دارد، خیلی حرف‌ها را می‌توان فهمید.

اهل سنت می‌گویند عایشه از «اهل بیت» است! این شعار آنان است، آنان به عایشه قداستی عجیب داده‌اند و سخنان او را در دین و اعتقادات خود، محور می‌دانند.

قرآن می‌گوید: «اهل بیت کسانی هستند که از هر گناهی به دور هستند». چگونه می‌شود که عایشه از اهل بیت باشد در حالی که به ماریه آن نسبت ناروا داده است؟

هر کس ماجرای ماریه را بداند، می‌فهمد که عایشه گناهکار بوده است و هرگز نمی‌تواند از «اهل بیت» باشد. اهل بیت، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند.

ماجرای ماریه و مشربه او، حقیقتی است که وهابی‌ها می‌خواهند آن را از خاطره‌ها پاک کنند. آیا آنان موفق خواهند شد؟ (۱۰۵)

اکنون تو این آیات را نازل می‌کنی، تو می‌دانی که مؤمنان واقعی از این ماجرا ناراحت هستند و بسیار غصه می‌خورند، آنان با خود می‌گویند چرا باید ناموس پیامبر این‌گونه مورد تهمت قرار گیرد. اکنون با آنان چنین سخن می‌گویی: «کسانی که آن تهمت بزرگ را به آن بانوی پاکدامن زدند، گروهی از شما بودند، اما این ماجرا، برای شما خیری داشت و آن این که منافقان شناخته

شدند. هر کس به اندازهٔ تهمتی که زده است مجازات می‌شود و کسی که فتنهٔ اصلی زیر سر او بوده است، سهمش از مجازات بیشتر خواهد بود. آری، شناخته شدن منافقان، نعمت بزرگی برای مؤمنان بود و به آنان هشیاری سیاسی و اجتماعی داد، این ماجرا به آنان این درس را داد که نباید از شایعات پیروی کنند.

نور: آیه ۲۰ - ۱۲

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّتِّكُمْ
وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ
اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا
سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ زَعُوفٌ
رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

درست است که منافقان این تهمت را رواج دادند، اما چرا وقتی مردان و زنان مؤمن این تهمت ناروا را شنیدند، به آن زن یا کدامن گمان خوب نبردند؟ چرا

آنان نگفتند: «این تهمت و دروغی آشکار است» (۱۰۶).

آنان که چنین تهمتی را زدند، چرا چهار شاهد برای اثبات سخن خود نیاوردند؟ اکنون که چهار شاهد نیاوردند، پس نزد تو دروغگویند و شایسته عذاب می‌باشند.

گروهی از مسلمانان زود باور بودند و آن شایعه را باور کردند، اگر لطف و رحمت تو نبود به خاطر این که آن شایعه را منتشر کردند، به عذاب بزرگی گرفتار می‌شدند.

آری، گناه آنان بزرگ بود، زیرا آن شایعه را پذیرفتند و سخنی را که به آن یقین نداشتند، دهان به دهان گفتند و گمان کردند که این کارشان، ساده و بی‌اهمیت است، در حالی که این کار، نزد تو گناهی بسیار بزرگ بود.

چرا وقتی آنان این دروغ بزرگ را شنیدند، نگفتند: «سزاوار نیست که مادر این موضوع سخن بگوییم». چرا آنان نگفتند: «شگفتا! این یک تهمت بسیار ناروا می‌باشد».

آری، تو پاک و منزهی از این که نسبت به آبروی مؤمنان بی‌تفاوت باشی! تو مسلمانان را پند و موعظه می‌کنی و به آنان می‌گویی: «اگر ایمان دارید، دیگر چنین کاری را تکرار نکنید». تو این‌گونه آیات خود را برای مردم بیان می‌کنی که تو خدای دانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

در جامعه افرادی هستند که دوست دارند درباره مؤمنان شایعه‌های زشت را رواج بدهند، آنان منافقان هستند. تو آنان را در دنیا و آخرت به عذاب دردناکی گرفتار می‌کنی، سرانجام مرگ سراغ آنان می‌آید و آنان عذاب تو را می‌بینند و در روز قیامت هم در آتش سختی گرفتار می‌شوند. تهمت زدن به

زنان و مردان پا کدامن گناه بزرگی است، تو از بزرگی این گناه باخبر هستی و دیگران نمی دانند.

اگر فضل و رحمت تو نبود، مجازات شدیدی دامن گیر کسانی می شد که آن شایعه را باور کرده بودند، اما تو خدای مهربان هستی و آن مؤمنان را بخشیدی، زیرا آنان فریب منافقان را خورده بودند و از روی جهالت و نادانی این تهمت را باور کردند. آنان از عمل خود پشیمان شدند و به درگاه تو توبه کردند و عهد کردند که دیگر زودباور نباشند، پس تو آنان را بخشیدی.

اما منافقان را هرگز نمی بخشی و آنان را به عذاب گرفتار می سازی، زیرا آنان در این کار به دنبال بهره های سیاسی و اجتماعی خود بودند، آنان می خواستند مقام پیامبر و جایگاه او را خراب کنند و از این راه به دین او ضربه بزنند، آنان هرگز از کار خود پشیمان نشدند، بلکه در دل آرزو کردند که کاش بار دیگر زمینه چنین شایعه ای پیش بیاید تا بتوانند ضربه ای اساسی به آبروی پیامبر بزنند.

آری، شرط توبه این است که انسان از عمل خود پشیمان شود، اگر آن منافقان واقعاً پشیمان شوند و به درگاه تو رو کنند، تو آنان را هم می بخشی.

نور: آیه ۲۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ وَمَنْ
يَتَّبِعْ خُطُوتَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

ماجرای «افک» و تهمت به همسر پیامبر، دسیسه شیطان بود، این درسی برای مؤمنان شد که همواره مواظب باشند مبادا فریب شیطان را بخورند. اکنون از مؤمنان می‌خواهی تا از وسوسه‌های شیطان پیروی نکنند، زیرا شیطان انسان را به زشت‌کاری و گناه فرمان می‌دهد، اگر فضل و رحمت تو نبود، هیچ انسانی از گناه و معصیت پاک نمی‌شد، این تو هستی که در توبه را به روی بندگان خود باز گذاشتی و توبه آنان را می‌پذیری.

آری، هر کس واقعاً از گناه خود توبه کند و به درگاه تو رو نماید، تو گناهان او را می‌بخشی، این قانون توست: انسان باید به اختیار خودش تصمیم بگیرد توبه کند و گذشته‌اش را جبران کند. تو گناهان چنین انسانی را می‌بخشی و روح او را از آلودگی‌ها پاک می‌گردانی، اما اگر کسی اصلاً از کردار خود پشیمان نبود و بر گناه خود اصرار ورزید، تو توبه او را نمی‌پذیری.

تو شنوا و دانا هستی و از راز دل آنان باخبری، وقتی بنده تو از کردار خود پشیمان شد، تو پشیمانی او را می‌فهمی، به همین خاطر به او توفیق توبه و جبران گذشته را می‌دهی.

* * *

نور: آیه ۲۲

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفُوا وَلْيُغْفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

در ماجرای «افک»، تعدادی از مؤمنان زودباور فریب شیطان را خورده بودند و به نقل آن شایعه پرداخته بودند، آنان از کار خود پشیمان شدند و توبه

کردند، اتفاقاً بعضی از آنان فقیر و بیچاره بودند و نیاز به کمک دیگران داشتند. (فقیرانی که بعضی از آنان با ثروتمندان خویشاوند بودند، فقیرانی که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند). آنان انسان‌های بدی نبودند، قصد ضربه زدن به آبروی اسلام و پیامبر را نداشتند، از روی جهل و نادانی فریب منافقان را خوردند.

وقتی این ماجرا پیش آمد، ثروتمندانی که به آن فقیران کمک می‌کردند، از این کار آنان بسیار ناراحت شدند و سوگند یاد کردند که دیگر به آنان کمک نکنند.

اکنون تو این آیه را نازل می‌کنی و از آن ثروتمندان می‌خواهی که خطا و اشتباه فقیران را نادیده بگیرند و به آنان کمک کنند. آری، ثروتمندان نباید در حق خویشاوندان و فقیران و مهاجران کوتاهی کنند، آن‌ها باید عفو داشته باشند، آیا آن ثروتمندان دوست ندارند تو آنان را ببخشی؟ معلوم است که آنان در جستجوی بخشش تو هستند، پس باید از خطای دیگران چشم‌پوشی کنند. تو خدای بخشنده و مهربان هستی، گناه آن فقیران و نیازمندان را بخشیدی، ثروتمندان هم باید آنان را ببخشند و بار دیگر به آنان کمک کنند.

نور: آیه ۲۵ - ۲۳

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ
 الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ يَوْمَ
 تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ
 الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿۲۵﴾

کسانی که به زنان پاکدامن و بی‌خبر از توطئه‌ها، تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت از رحمت تو دور هستند و عذاب بزرگی در انتظار آنان است. قانون تو این است: «اگر کسی به زنی تهمت زنارد و چهار شاهد نیاورد، باید به تهمت‌زننده هشتاد تازیانه بزنند»، گاهی آن تهمت‌زننده از قانون فرار می‌کند، اما روز قیامت هرگز نمی‌تواند از عذاب تو فرار کند، او نمی‌تواند گناه خود را انکار کند، زیرا در آن روز به قدرت تو، زبان و دست‌ها و پاهای آن‌ها به آنچه انجام دادند، گواهی می‌دهد.

آن روز معلوم می‌شود که با زبان به چه کسی تهمت زدند؟ با دست به کدام زن پاکدامن اشاره کردند و به او تهمت زدند؟ با پا به کدام مجلس رفتند و دور هم جمع شدند و آبروی زنان پاکدامن را بردند؟ در آن روز تو کیفر اعمالشان را بر اساس حق و به طور کامل می‌دهی، در آن روز می‌فهمند که تو خدای عادل هستی و حق را از باطل آشکار می‌کنی و به هیچ کس ظلم نمی‌کنی.

نور: آیه ۲۶

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ
لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

اکنون می‌خواهی سخن خود را درباره تهمت زدن به زنان پاکدامن به پایان ببری پس یک قانون کلی را بیان می‌کنی: اهل فحشا با هم می‌سازند، اهل عفت هم با هم هماهنگ هستند، برای همین کسانی که پاکدامن هستند، هرگز نباید

با اهل فحشا ازدواج کنند.

آری، زنان پلید برای مردان پلید می‌باشند و مردان پلید هم برای زنان پلید می‌باشند.

زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاکند، مردان و زنان پاکدامن از نسبت‌هایی که پلیدها به آنان می‌دهند، برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیک خواهد بود، تو آنان را در روز قیامت وارد بهشت می‌کنی و از نعمت‌های زیبای خودت به آنان روزی می‌دهی. (۱۰۷)

نور: آیه ۲۹ - ۲۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ
بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ
لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَازْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ
فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

اکنون بعضی از آداب معاشرت اجتماعی که با عفت عمومی جامعه ارتباط
دارد، بیان می‌کنی:

از مؤمنان می‌خواهی تا قبل از اجازه گرفتن به خانه دیگران وارد نشوند،
حتماً از صاحب خانه اجازه بگیرند، همچنین به صاحب خانه سلام کنند،
رعایت این امر برای آنان بهتر است، امید است که آنان پند بگیرند و با آداب

اجتماعی اسلام آشنا شوند.

وقتی من به خانه دوستم رفتم و اتفاقاً در خانه او باز بود، نباید بدون اجازه وارد شوم، باید صبر کنم، اگر به من اجازه داد، می توانم وارد خانه شوم. اگر کسی در خانه نبود، هرگز نباید وارد خانه شوم، همچنین اگر دوستم عذر مرا خواست و به من اجازه ورود به خانه اش را نداد، باید سخن او را بپذیرم و برگردم، این رفتار برای من شایسته تر و بهتر است که تو به همه رفتار بندگان خود آگاهی داری.

البته بعضی از ساختمان ها جنبه عمومی دارد، مثل مغازه، فروشگاه، رستوران...، وقتی من در این مکان ها، کاری دارم و یا می خواهم چیزی از آنجا تهیه کنم، نیاز نیست اجازه بگیرم، زیرا مغازه و فروشگاه و رستوران، «اماکن عمومی» محسوب می شوند.

این قانون توست، هر کسی باید در خانه خود احساس امنیت کند، خانه هر کس، حریم خصوصی اوست، نباید بدون اجازه به حریم خصوصی کسی وارد شد. همسر، خواهر و دختر یک مسلمان، ناموس او هستند و در خانه او زندگی می کنند، هیچ کس نباید بدون اجازه وارد خانه یک مسلمان شود. تو به همه کارهای آشکار و پنهان انسان ها آگاه هستی، کسانی را که بدون اجازه به حریم خصوصی دیگران وارد می شوند، عذاب خواهی کرد. اگر کسی بدون اجازه وارد خانه مسلمانی شد تا به ناموس او نگاه کند، مسلمان حق دارد با او برخورد شدید کند و از ناموسش دفاع کند.

نور: آیه ۳۱ - ۳۰

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا

فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَقُلْ
 لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضَضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ
 زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ
 زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ
 بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ
 مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ
 الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا
 يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ
 تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

اکنون درباره نگاه کردن مرد و زن به یکدیگر سخن می‌گوییم، از مردان
 می‌خواهی تا چشم خود را از نگاه ناروا به زنان بپوشانند و بر میل جنسی خود
 مسلط باشند که این امر، برای آنان بهتر و شایسته‌تر است و تو بر آنچه آنان
 انجام می‌دهند دانا هستی.

مرد باید شرمگاه خود را از نگاه مردان و زنان (چه زنان محرم مثل مادر،
 خواهر و چه زنان نامحرم) حفظ کند، مرد فقط در مقابل همسرش لازم نیست
 شرمگاه خود را بپوشاند.

به زنان فرمان می‌دهی تا آنان نیز چشم خود را از نگاه ناروا به مردان
 بپوشانند و بر میل جنسی خود مسلط باشند. زن باید شرمگاه خود را از نگاه
 زنان و مردان (چه مردان محرم مثل پدر، برادر، چه مردان نامحرم) حفظ کند،
 زن فقط در مقابل شوهرش لازم نیست شرمگاه خود را بپوشاند.

تو از مردان و زنان نمی خواهی که چشم خود را ببندند، در جامعه مرد و زن با هم ارتباط دارند و از این گریزی نیست، تو از آنان می خواهی نگاه ناورا به هم نداشته باشند، به یکدیگر خیره نشوند، از نگاه تیز بپرهیزند. نگاهی که از روی هوس و شهوت باشد، حرام است، این نگاه مقدمه‌ای برای فسادهای بعدی می شود.

تو می دانی که جامعه‌ای که در آن نگاه شهوت‌آمیز رواج داشته باشد، به تباهی کشیده می شود، شیطان و سوسه خود را از راه نگاه ناروا آغاز می کند. آری، نگاه ناروا، گذرگاه ورود به منجلاب فساد جنسی است. نگاه آلوده، تخم شهوت را در دل بارور می سازد و انسان را به گناه می کشاند.

این چشم می تواند مرا به تباهی بکشاند، اما همین چشم می تواند مرا نزد تو عزیز و محترم کند. اگر من از نامحرم چشم فرو بندم، تو به من پاداش بزرگی می دهی، در روز قیامت همه چشم‌ها گریان هستند، اما در آن روز چشمی که به نامحرم نگاه آلوده نکرده است، گریان نخواهد بود. (۱۰۸)

اگر من نگاهم به نامحرمی افتاد و به احترام سخن تو، نگاهم را به زمین انداختم، تو پاداشی بس بزرگ به من می دهی.

شاید فرشتگان از این پاداش تو تعجب کنند و بگویند: «این ثواب بسیار زیادی است، اما چرا باید این کار کوچک، این همه ثواب داشته باشد!»

آری، فرشتگان نمی دانند که چشم از نامحرم پوشیدن چقدر عظمت دارد، فرشتگان شهوت ندارند، آنها نمی دانند وقتی جوانی که در اوج شهوت است، به خاطر تو نگاه از نامحرم برمی گیرد، چه کار بزرگی انجام داده است!

* * *

اکنون از «حجاب» سخن می‌گوییم و از زنان می‌خواهیم تا زینت‌های خود را از دید مردان نامحرم بپوشانند و با روسری یا مقنعه، خود را بهتر بپوشانند و هنگام راه رفتن، توجه مردان را به خود جلب نکنند. این خواسته‌های تو از زنان مؤمن است، برای روشن شدن این سخن تو، باید این سه نکته را بنویسیم:

* نکته اول: زینت

زینت‌های زنان به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف. زینتی که آشکار است، وقتی زن مسلمان در جامعه حضور پیدا می‌کند، صورت و دست‌ها او (تا میچ دست آشکار است)، بر زن واجب نیست تا صورت و دست‌های خود را تا میچ بپوشاند، آری، هر چند که صورت زن، زیبایی دارد، اما این زینت و زیبایی، پوشاندن آن، واجب نیست، البته اگر زنی این زینت‌ها را بپوشاند، اشکال ندارد. (۱۰۹)

ب. زینتی که معمولاً زنان مسلمان آن را می‌پوشانند، مثل گردنبند، گوشواره. در اینجا از زنان می‌خواهیم تا این زینت‌ها را از دید مردان نامحرم بپوشانند.

* نکته دوم: حجاب

زنان در زمان پیامبر معمولاً از چهار لباس استفاده می‌کردند که در اینجا به آن اشاره می‌کنم:

۱- آنان لباسی همانند شلوار کوتاه زیر لباس خود می‌پوشیدند و به آن «سروال» می‌گفتند.

۲- آنان پیراهن بلندی به تن می‌کردند که بدن آنان را می‌پوشاند، اما بالای

سینه آنان آشکار بود. به این پیراهن، «قمیص» می گفتند.
 آنان این پیراهن بلند را از سر می پوشیدند، طبیعی است که یقه آن پیراهن
 گشاد بود تا بتوانند هنگام پوشیدن، سر را از آن عبور دهند.
 ۳- آنان وقتی می خواستند به بیرون خانه بیایند، نوعی روسری به سر
 می انداختند و به آن «خمار» می گفتند.

آنان دامنه روسری خود را پشت شانه های خود می انداختند و برای همین
 گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود، همچنین گوشواره و گردنبند آنان نیز
 آشکار بود. در واقع آنان با آن روسری فقط موهای خود را می پوشاندند.
 ۴- آنان لباس دیگری داشتند که از روسری بزرگتر و از چادر کوتاه تر بود و
 به آن «جلباب» می گفتند.

وقتی آنان می خواستند از خانه بیرون بیایند، آن را بر روی سر می انداختند
 خود را با آن می پوشاندند، البته این لباس، گردن و قسمت بالای سینه آنان را
 نمی پوشاند.

اکنون می توان تصوّر کرد که زنان مدینه چگونه در بیرون از خانه ظاهر
 می شدند، اگر من یکی از آنان را می دیدم، چهره، گوش، گوشواره، گردن،
 بالای سینه، گردنبند را می توانستم به راحتی ببینم.

تو این آیه را نازل می کنی و از زنان می خواهی تا دامنه روسری خود را تا
 روی سینه پایین آورند، با این کار، گردن، گردنبند، بالای سینه، گوش و
 گوشواره آنان پوشیده می شد.

پس از نزول این آیه، زنان مسلمان به وظیفه خود آشنا شده بودند، تو از آنان
 خواسته بودی که اعضای بدن خود در مقابل نامحرم بپوشانند، البته آنان

می توانستند گردی صورت و دو دست (از انگشتان تا میچ) را نپوشانند. (۱۱۰)

* نکته سوم: پرهیز از عشوه‌گری

در آن روزگار رسم بود که زنان «خلخال» به پا می‌کردند. خلخال، حلقه‌هایی از طلا یا نقره بود که برای زینت از آن استفاده می‌شد، عده‌ای از زنان وقتی به بیرون خانه می‌رفتند از روی عشوه‌گری و برای این که توجه مردان را به خود جلب کنند، پاهای خود را محکم به زمین می‌زدند و صدای خلخال‌ها به گوش مردان می‌رسید.

تو از زنان مؤمن خواستی تا هنگام راه رفتن، پای خود را به زمین نزنند تا صدای خلخال که به پا دارند به گوش نامحرم نرسد.

امروزه کمتر زنی از خلخال استفاده می‌کند، اما سخن تو برای همه‌ی زمان‌ها می‌باشد، هدف تو از این سخن این است: زنان نباید به گونه‌ای در جامعه حاضر شوند که توجه مردان را به خود جلب کنند.

آری، هر چیزی که توجه مردان را به خود جلب کند و نگاه‌ها را برانگیزد و زمینه فساد را فراهم کند، حرام است. زن نباید با عشوه‌گری در جامعه ظاهر شود، عطر تندی که یک زن می‌زند و به خیابان می‌آید، کفش‌های پاشنه بلندی که صدای آن توجه مردان را به خود جلب می‌کند و...

سخن از این به میان آمد که زن باید در مقابل مردان نامحرم خود را بپوشاند.

زن در مقابل چه کسانی می‌تواند مثلاً روسری از سر بردارد؟

من در اینجا مردانی که به زن محرم هستند را در سه گروه ذکر می‌کنم:

۱- شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر.

- ۲- پسر شوهر. (مثلاً اگر مردی که پسری دارد، از همسرش طلاق بگیرد و بعد آن مرد با زن دیگری ازدواج کند. آن زن به آن پسر محرم است).
- ۳- مردانی که میل جنسی ندارند (مردی که بیمار است و اصلاً غریزه شهوت ندارد، مردی که بسیار پیر شده است). همچنین پسر بچه‌ای که نمی‌داند غریزه جنسی چیست. (۱۱۱)
- ۴- محرم بودن عمو و دایی نیز از این آیه فهمیده می‌شود. (۱۱۲)

اکنون که سخن از پوشش زن است، سؤالی به ذهن می‌رسد، آیا زن باید در مقابل زنان دیگر پوشش خود را حفظ کند؟

پاسخ این است: زنان می‌توانند در مقابل زنان دیگر پوشش خود را بردارند، البته آنان باید شرمگاه خود را از نگاه هر انسان دیگری (به غیر از شوهر) حفظ کنند.

نکته دیگر این که زنان مسلمان نباید زیبایی‌های مخفی خود را به زنان کافر نشان بدهند، زیرا زنان کافر ویژگی‌های زنان مسلمان را برای شوهران خود بیان می‌کنند.

همچنین زنان می‌توانند در مقابل کنیزان خود، پوشش خود را بردارند. کنیز، زن کافری است که در خانه مسلمانان زندگی می‌کند. اسلام از زنان مسلمان خواسته است که در مقابل زنان کافر، پوشش خود را بردارند، کنیز گرچه کافر است، اما چون زیر سلطه مسلمانان است، اشکال ندارد که زنان مسلمان در مقابل او پوشش خود را بردارند.

در پایان آیه از همه مؤمنان (زن و مرد) می‌خواهی تا به درگاه تو رو کنند و از گناهان خود توبه کنند تا رستگار شوند.

در جامعه‌ای که زنان با عشوه‌گری و بی‌حجابی، همواره غریزه جنسی مردان را شعله‌ور می‌سازند، طلاق و فساد زیاد می‌شود و زن به ابزاری برای هوسرانی مردان بی‌بندوبار تبدیل می‌شود.

تجربه جهان غرب نشان می‌دهد که با برهنگی زنان، طلاق رشد می‌کند و زندگی زناشویی از هم می‌پاشد. در بسیاری از موارد، شخصیت زنان به اندازه یک عروسک یا یک کالای بی‌ارزش سقوط می‌کند، ارزش‌های والای انسانی او فراموش می‌شود و تنها افتخار او، زیبایی ظاهرش می‌شود.

اسلام می‌خواهد احساسات و عواطف جنسی فقط در خانواده و به صورت سالم شکل بگیرد و کانون خانواده سالم بماند که سلامتی جامعه به سلامتی این کانون بستگی دارد.

وقتی زن با حجاب در جامعه ظاهر می‌شود، جامعه به ارزش‌های وجودی او توجه می‌کند و انرژی زن صرف کمالاتی مانند علم و هنر می‌شود و دیگر او همه انرژی خود را صرف ظاهر و زیبایی نمی‌کند.

چقدر تفاوت است بین جامعه‌ای که به زن به چشم یک کالای جنسی نگاه می‌شود و جامعه‌ای که در سایه حجاب به زن نگاه آلوده ندارد و او را انسانی می‌داند که در مسیر رشد و کمال قرار دارد.

نور: آیه ۳۳ - ۳۲

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ

عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾ وَلَيْسَتَنَّغْفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهَنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾

از حجاب سخن گفتی تا جامعه صحنه هوس بازی نشود، اکنون از ازدواج سخن می‌گویی، تو غریزه جنسی را باعث بقای نسل قرار دادی و اگر این غریزه به صورت صحیح و با حفظ حرمت‌ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می‌سازد.

آری، در دین اسلام، ازدواج پیمان مقدسی است. این سخن پیامبر است: «ازدواج، سنت و شیوه من است، هر کس از سنت من روی برگرداند، از من نیست». «کسی که ازدواج می‌کند، نصف دین خود را حفظ کرده است». (۱۱۳) به پدران و مادران فرمان می‌دهی تا به موقع، برای ازدواج پسر و دختر خود اقدام کنند و به آنان کمک کنند تا همسر شایسته انتخاب کنند.

همچنین دستور می‌دهی اگر کسی برده یا کنیزی دارد و می‌داند آن برده یا کنیز می‌تواند مسئولیت زندگی مشترک را به عهده بگیرد، اسباب ازدواج آن‌ها را فراهم کند.

کسی که می‌خواهد ازدواج کند، اگر از فقر می‌ترسد به او وعده می‌دهی که هر کس ازدواج کند تو از فضل و لطف خویش او را بهره‌مند می‌سازی که رحمت تو وسیع است و تو به حال بندگان خود دانا هستی.

گاهی انسان با تمام تلاشی که می‌کند، وسیلهٔ ازدواجش فراهم نمی‌شود و ناچار است بدون همسر زندگی کند، در این صورت او باید تقوا و عفت خود را حفظ کند تا تو او را از فضل و رحمت خود از دیگران بی‌نیاز کنی و به او کمک کنی تا بتواند ازدواج کند.

مؤمنان در هیچ شرایطی نباید به گناه آلوده شوند، آنان باید به احترام فرمان تو، صبر کنند که تو آنان را حتماً یاری می‌کنی و از دست و سوسه‌های شیطان نجاتشان می‌دهی و به یاری تو، دامن آنان به گناه آلوده نمی‌شود.

از آن جهت که بردگان به دلیل وابسته بودن به صاحبان خود نمی‌توانستند ازدواج کنند و برای ازدواج کردن نیاز به استقلال داشتند تا بتوانند مسئولیت یک زندگی مشترک را بپذیرند. پس در اینجا از روشی برای آزادی بردگان و استقلال آنان سخن می‌گوییم.

در روزگار پیامبر در میان مسلمانان، برده‌هایی زندگی می‌کردند، تو برای آزاد کردن بردگان راه‌های مختلف قرار دادی، مثلاً اگر کسی یک روز، عمداً روزه خود را می‌خورد کفارهٔ آن را شصت روزه یا آزاد کردن یک برده قرار دادی.

در اینجا از روش «مکاتبه» سخن می‌گوییم.

روش «مکاتبه» این‌گونه بود: برده با صاحب خود یک قرارداد می‌نوشت. طبق آن قرارداد، برده باید مبلغی به صاحب خود می‌داد، او متعهد می‌شد که این مبلغ را به صورت قسط پرداخت نماید.

اینجا بود که صاحب برده، آن برده را آزاد می‌کرد، آن برده شروع به کار می‌کرد و قسط‌های خود را پرداخت می‌کرد تا وقتی که او همهٔ بدهی خود را به صاحب خود می‌داد. این قرارداد را «مکاتبه» می‌گفتند. ازدواج نیاز به استقلال مالی دارد، برده‌ای که می‌خواهد ازدواج کند بهتر است آزاد شود و کار و کسبی راه بیندازد تا بتواند زندگی زناشویی خود را اداره کند.

بردگان نزد مسلمانان می‌آمدند و درخواست می‌کردند که با روش «مکاتبه» آزاد شوند، تو از مسلمانان می‌خواهی که بررسی کنند، اگر آنان واقعاً قدرت پرداخت قسط‌های خود را دارند، با درخواست آنان موافقت کنند و حتی به آنان مقداری پول بدهند تا بتوانند با آن سرمایه‌ی کار و تلاش خود را فراهم کنند.

سخن از بردگان به میان آمد، اکنون درباره کنیزان سخن می‌گویی، وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، بعضی افراد، کنیزان خود را مجبور به زنا می‌کردند تا از این راه پول به دست بیاورند، آن کنیزان خواستار پادامنی بودند، اما صاحبانشان از آنان می‌خواستند تن به زنا بدهند، این نشان می‌دهد که مردم در روزگار جاهلیت چقدر گرفتار سقوط اخلاقی شده بودند که اثرات آن حتی تا سال‌های اولیّه ظهور اسلام باقی مانده بود. اکنون تو در این آیه این کار را حرام اعلام می‌کنی و به این وضع ننگین پایان می‌دهی.

تو با آن مردم چنین سخن می‌گویی: شما خود را برتر از کنیزان می‌دانید و

کنیزان و بردگان را انسان‌های عقب افتاده می‌دانید، اگر کنیزان علاقه به فحشا هم داشتند، شما باید مانع آنان می‌شدید، اکنون که کنیزان شما خواستار پاکدامنی هستند، چرا این کار زشت را می‌کنید؟ شما که این همه ادعا دارید و خود را بهتر از آنان می‌دانید، پس چرا آنان را مجبور به فحشا می‌کنید؟ اگر کسی کنیزان خود را به فحشا مجبور کند، گناه این کار با اوست و کنیزان گناهی ندارند، زیرا آنان مجبور به این کار شده‌اند. تو آن کنیزان را عذاب نمی‌کنی، تو خدای مهربان هستی و به هیچ کس ظلم نمی‌کنی.

نور: آیه ۳۴

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا

مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۳۴﴾

در این سوره، احکام مهمی که برای عفت عمومی جامعه لازم بود بیان کردی، اگر مسلمانان به قرآن عمل کنند، در دنیا و آخرت به سعادت و رستگاری می‌رسند.

اکنون وقت آن است که از قرآن خود تقدیر کنی و چنین بگویی: «ای مردم! من آیاتی را برای شما فرستادم که حقایق زیادی را بیان می‌کند و اخبار کسانی را که پیش از شما بودند، بازگو می‌کند و پندی برای پرهیزکاران است.» (۱۱۴)

نور: آیه ۳۵

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا
مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ
شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ
تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است.»

در این سخن فکر می‌کنم، آیا تو نور هستی؟ آیا تو نوری هستی که زمین و
آسمان‌ها را در برگرفته‌ای؟
آیا حقیقت تو از نور است؟ تو در همه جا وجود داری، پس اگر تو نور
هستی، چرا شب‌ها همه جا تاریک می‌شود؟ اگر تو نور آسمان‌ها و زمین
می‌باشی، پس چرا در بعضی مکان‌ها تاریکی وجود دارد؟

اگر من همین الان، داخل اتاقی بروم که پنجره‌ای ندارد، آنجا تاریک است، آیا من می‌توانم بگویم تو در آن اتاق نیستی؟ اگر تو نور هستی، پس هر جا که تاریکی هست، تو نباید باشی!

معلوم است که تو همه جا هستی! این سخن قرآن است: «شما هر کجا که باشید، خدا با شما هست» (۱۱۵)

باز فکر می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که نور، خودش یک آفریده است و صفات آفریده‌ها را دارد، هر نوری ناگزیر روزی خاموش می‌شود، چطور تو می‌توانی نور باشی؟

آیا کسی می‌تواند جواب مرا بدهد؟ چرا در قرآن، تو خود را «نور» معرفی می‌کنی؟

باید مطالعه کنم، سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را بخوانم، حتماً پاسخ سؤال خود را خواهم یافت.

اسم او عباس شامی بود، از شام (سوریه) به مدینه آمده بود تا از امام رضا علیه‌السلام همین سؤال را بپرسد. (۱۱۶)

او رو به امام رضا علیه‌السلام کرد و گفت:

— آقای من! معنای یک آیه برای من معماً شده است، آیا به من کمک

می‌کنید؟

— کدام آیه را می‌گویید؟

— قرآن در سوره نور، آیه ۳۵ می‌گوید: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است». (۱۱۷)

— منظور این است که خدا، هدایت‌کننده اهل آسمان‌ها و اهل زمین به سوی روشنایی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد. فرشتگان که در آسمان‌ها هستند، خدا آن‌ها را به سوی کمال و خوبی‌ها هدایت می‌کند، همچنین این خداست که انسان‌ها را به خوبی‌ها هدایت می‌کند. (۱۱۸)

وقتی این پاسخ امام رضا علیه السلام را می‌خوانم، احساس کسی را دارم که گمشده‌اش را یافته است، نمی‌دانم چگونه از تو تشکر کنم که تفسیر واقعی این آیه را به من آموختی.

آری، اگر هدایت تو نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد. وقتی که شبی تاریک، در بیابان راه را گم می‌کنم، به دنبال نوری می‌گردم تا بتوانم راه را پیدا کنم، در آن تاریکی، فقط نور می‌تواند مرا راهنمایی و هدایت کند. وقتی نوری را از دور می‌بینم، به سوی آن می‌روم، زیرا می‌دانم در آنجا کسی هست که می‌تواند به من کمک کند.

تو هدایت‌کننده همه جهان می‌باشی، همه نیازمند هدایت تو هستی. اکنون دیگر معنای این آیه را می‌دانم، من فهمیدم که تو هدایت‌کننده آفریده‌ها می‌باشی، برای همین به تو، نور گفته می‌شود، اما حقیقت تو از نور نیست، چون هیچ کس نمی‌تواند ذات تو را درک کند.

* * *

در ادامه سخن خود، مثال نورِ خود را بیان می‌کند و از «فانوس» سخن می‌گوید.

در روزگار قدیم برای روشن کردن مسجد از «فانوس» استفاده می‌کردند، فانوس را از سقف آویزان می‌کردند و داخل آن، چراغ می‌گذاشتند، نور چراغی که داخل فانوس بود، فضای مسجد را روشن می‌کرد، البته گاهی به خودِ چراغ هم، فانوس می‌گفتند.

در این آیه سخن از چراغدان است نه چراغ. به فضایی که در آن چراغ بزرگی قرار داده می‌شود تا کشتی‌ها در شب به ساحل هدایت شوند، «فانوس دریایی» می‌گویند، این نشان می‌دهد که فانوس به معنای «جایگاه چراغ» استفاده می‌شود.

شاید بتوان گفت که امروزه «لوستر» جایگزین «فانوس» شده است، لوسترهای امروزی چراغ‌هایی دارند که با برق روشن می‌شوند، اما فانوس‌ها با چراغ‌هایی که با روغن می‌سوخت، روشنایی می‌دادند.

اکنون که معنای «فانوس» روشن شد، درباره چراغ روغنی که داخل فانوس می‌گذاشتند، توضیحی می‌دهم: چراغ برای افروخته شدن نیاز به این داشت که فتیله آن همواره در روغن باشد.

فتیله با آتش افروخته می‌شد، به کمک فتیله، روغن کم‌کم می‌سوخت و روشنایی می‌داد.

بهترین و گران‌ترین روغن برای این کار، روغن زیتون بود. برای این باد، شعله فتیله را خاموش نکنند، روی شعله، حبابی شیشه‌ای قرار می‌دادند که بالای آن باز بود و هوارا عبور می‌داد.

اکنون که این نکته را دانستم، سخن تو را می‌خوانم:

نور تو، همانند فانوسی است که در وسط آن، چراغی قرار دارد. آن چراغی که دارای حبابی درخشانده است و همچون ستاره‌ای می‌درخشد. (۱۱۹)

این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که در نوع خود بی‌نظیر است، زیرا این روغن از میوه درخت زیتون گرفته شده است.

درختی که از میوه آن، این روغن تهیه شده است درختی پربرکت بوده است و در وسط باغ قرار داشته است و نه در طرف شرق یا غرب باغ. درختی که در سمت شرق باغ باشد، صبح در سایه است، درختی که در سمت غرب باغ باشد، عصر در سایه است و روغن میوه آن، خوب و زلال نیست، اما درختی که این روغن از میوه آن گرفته شده است، در وسط باغ بوده است و به مقدار کافی از آفتاب بهره برده است، برای همین این روغن، آن قدر زلال و صاف است که نزدیک است خود به خود نور بدهد، هر چند آتش به آن نرسد.

این ویژگی‌های این چراغ است، معلوم است که نور چنین چراغی دو برابر است!

تو هر کس را که بخواهی به نور خود هدایت می‌کنی و این‌گونه برای مردم

مثال‌ها را بیان می‌کنی و تو به همه چیز دانا هستی.

قرآن، نور خدا را به فانوس مثال زد، من آن مثال را فهمیدم، حالا باید بدانم «نور خدا» چیست؟

به مطالعه و بررسی خود ادامه می‌دهم، به نکته‌ای عجیب می‌رسم، کمتر آیه‌ای در قرآن پیدا کردم که این قدر درباره آن، حدیث از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده باشد.

من پانزده حدیث در تفسیر این آیه پیدا کردم که همه آن‌ها به یک نکته اشاره داشتند.

واقعاً برایم جالب بود، پانزده حدیث از اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر یک آیه! همه این احادیث یک مطلب را به من می‌گفتند: «منظور از نور خدا همان نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام است».

در این احادیث از چهارده معصوم نام برده شده است، محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین... مهدی علیه‌السلام. (۱۲۰)
من به تحقیق خود ادامه دادم...

تو خدای یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، تو بودی و هیچ آفریده‌ای با تو نبود، زمین و آسمان‌ها نبود، هیچ چیز نبود.
پس از آن تو اراده کردی تا جهان را خلق کنی، ابتدا حقیقتی را آفریدی که

مخلوق و آفریده تو بود، آن حقیقت، نور محمد و آل محمد علیهم السلام بود، حقیقت ولایت بود.

آن نور، اولین آفریده تو بود، آن روزی که تو آن نور را آفریدی، هنوز زمین و آسمانها را خلق نکرده بودی، آن نور تو را حمد و ستایش می کرد.

آن نور بود و تو! هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، تو عرش خود را آفریدی، آن وقت بود که آن نور را در عرش خود قرار دادی. (۱۲۱)

این سخن درباره خلقت نور محمد و آل محمد علیهم السلام است، هزاران سال بعد، زمین آفریده شد و بعد از سالهای سال، تو جسم آنان را آفریدی، من از آفرینش نور محمد و آل محمد علیهم السلام سخن می گویم، نوری که جسم نبود.

آن نور، سالیان سال، در عرش تو و ملکوت تو بود، آن نور در آنجا عبادت تو را می نمود، بعد از آن تو اراده کردی و آن نور به این دنیا منتقل شد و در جسم محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام تا مهدی علیه السلام قرار گرفت، چهارده معصوم پاک.

تو آن نور را نور خودت قرار دادی، آن نور، آفریده تو بود. فکر می کنم با مثالی، مطلب روشن تر بشود:

تو کعبه را خانه خودت قرار دادی!
«خانه خدا».

معنای «خانه خدا» چیست؟

یعنی خانه‌ای که تو آن را به عنوان خانه خود انتخاب کرده‌ای و به آن شرافت و عظمت دادی و آن را باشکوه قرار دادی.

نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام، نور توست، یعنی تو آن نور را آفریدی و آن را به عنوان نور خود برگزیدی، به آن شرافت و عظمت دادی. تو خود نور نداری، نور، یک آفریده است، تو نمی‌توانی نور باشی، تو از هرچه به ذهن بشر بیاید، بالاتری. تو نور نداری زیرا ویژگی‌های آفریده‌های خود را نداری، اما نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام را به عنوان نور خودت انتخاب کردی.

تو دوست داشتی تا بندگان به وسیله آنان هدایت شوند و به کمال برسند، پس آن‌ها را به این دنیا آوردی، آنان را از ملکوت خود به این دنیا آوردی، آنان را از بزم مخصوص خود به این ظلمتکده منتقل نمودی تا دست همه را بگیرند و به سوی تو راهنمایی کنند.

آنان آمده‌اند تا راه تو را نشان انسان‌ها دهند، آمده‌اند تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند، آمده‌اند دستگیری کنند و همه را به سعادت و رستگاری برسانند، آمده‌اند تا خداجویان در این دنیا، بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند.

وقتی این مطالب را دانستم، مثال آن فانوس را خوب می‌فهمم: تو در جهان، این فانوس را قرار دادی، همه می‌توانند از نور آن استفاده کنند و در پرتو آن هدایت شوند، چراغی که در این فانوس است، هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود، نور آن درخشنده است.

تو در هر زمانی، امامی قرار دادی، بعد از محمد ﷺ، علی را برای هدایت انسان‌ها برگزیدی.

امروز هم مهدی ﷺ امام زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم، به هدایت رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم. (۱۲۲)

مهدی ﷺ نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی ﷺ رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۱۲۳)

آری، مهدی ﷺ همانند آن فانوس درخشان است که در این آیه درباره‌اش سخن گفتی.

در قسمت آخر این آیه چنین می‌گویی: «من هر کس را که بخواهم به نور خود هدایت می‌کنم».

تو همه انسان‌ها را هدایت می‌کنی، پیام و سخن خود را به آنان می‌رسانی، راه خوب و بد را نشان می‌دهی، این اولین مرحله هدایت است، هدایتی که برای همه انسان‌ها است.

پس از آن، برای کسانی که مرحله اول هدایت را پذیرفتند و راه حق را برگزیدند، هدایت دیگری قرار می‌دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کنی، این دومین مرحله هدایت است و همان هدایت به نور خودت است. این همان هدایت به نور ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

نور: آیه ۳۸ - ۳۶

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا
بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

نور تو کجاست؟

من کجا در جستجوی نور تو باشم؟

نور تو، در خانه‌هایی است که اجازه دادی آن خانه‌ها، محترم و با عظمت باشند، داخل آن خانه‌ها، افرادی هستند که هر صبح و شام نام تو را یاد می‌کنند. تو درباره آن افراد برایم بیشتر توضیح می‌دهی: کسانی که تجارت، آنان را از یاد تو و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی‌کند، آنان از روز قیامت بیم دارند، روز قیامت روزی است که دل‌ها و دیدگان، مضطرب و پریشان می‌شوند. تو در آن روز به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش می‌دهی و

از فضل و کرم خویش به آنان پاداشی افزون می‌بخشی، تو به هر کس که بخواهی، روزی بیشمار می‌دهی.

وقتی جبرئیل برای پیامبر این آیات را خواند، پیامبر این آیات را برای مردم خواند، مردم به فکر فرو رفتند، به راستی تو از کدام خانه‌ها سخن می‌گویی؟ یکی از مسلمانان از پیامبر پرسید: «ای پیامبر! این خانه‌ها کدامند؟». پیامبر در جواب فرمود: «منظور از آن خانه‌ها، خانه‌های پیامبران است». در این میان یکی بلند شد و با دست به خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام اشاره کرد و گفت:

— ای پیامبر! آیا این خانه هم از آن خانه‌ها می‌باشد؟

— آری. خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام از بهترین آن خانه‌ها می‌باشد. (۱۲۴)

آن روز همه فهمیدند که تو خانه ولایت را محترم داشته‌ای و اراده کردی تا خانه ولایت با عظمت باشد.

نور: آیه ۳۹

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَخْسَبُهُ الظَّمَانُ
مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ
وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۳۹﴾

اکنون درباره اعمال کافران سخن می‌گوییم، کارهای آنان همچون سرابی در بیابان است که انسان تشنه، آن را آب می‌پندارد، او به سوی سراب می‌رود تا

آب بنوشد، اما وقتی به آن می‌رسد، آبی نمی‌یابد. کافر در این دنیا کارهایی انجام می‌دهد و فکر می‌کند که کارهای او نیک است، اما چنین نیست، شیطان کارهای او را برایش زیبا جلوه داده است، روز قیامت که فرا رسد، او برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آید، آن روز حقیقت را می‌فهمد و تو به حساب او خیلی سریع رسیدگی می‌کنی.

کافر در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب دنبال سراب می‌رود و از تشنگی جان می‌دهد، اما مؤمن در پرتو ایمان، چشمه زلال هدایت را می‌یابد و به سعادت می‌رسد.

نور: آیه ۴۰

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ
مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ
يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾

کافر مانند کسی است که در دریای پهناوری غرق شده است و در تاریکی‌ها گرفتار شده است، شب است و هوا ابری. موج به دنبال موج می‌آید، تاریکی بر تاریکی افزوده می‌شود، او حتی نمی‌تواند دست خود را ببیند، او نمی‌داند ساحل نجات کجاست!

اگر در اقیانوس مسیر ساحل را گم کنم، نگران و مضطرب می‌شوم، از طوفانی که در راه است، می‌ترسم، نمی‌دانم به کدامین سو بروم، هوا ابری

است، هیچ ستاره‌ای نمی‌بینم، همه جا تاریک است، خودم را هم نمی‌توانم ببینم، قطب‌نما را هم نمی‌بینم، من چه کنم؟
 من به این مثال تو فکر می‌کنم، تو در اینجا از دریا و تاریکی آن سخن گفتی، فقط فانوس دریایی می‌تواند مرا نجات بدهد!

برای اولین بار که فانوس دریایی را در ساحل دریای سرخ دیدم، مدت‌ها به آن نگاه کردم، آن شب، شبی رؤیایی برای من بود، من از مکه برگشته بودم، به شهر «جدّه» آمده بودم تا با هواپیما به ایران پرواز کنم، به من خبر دادند که پرواز، بیست ساعت تأخیر دارد، من به ساحل دریا رفتم. برای اولین بار، فانوس دریایی را دیدم. نورش از کیلومترها دورتر، دیده می‌شد، همه کشتی‌ها با نور آن راهنمایی می‌شدند.

آن شب به فکر فرو رفتم، این دنیا دریای بزرگی است، انسان هم بر کشتی زندگی خود سوار است، تو برای او یک فانوس دریایی قرار داده‌ای تا با نور آن، انسان هدایت شود.

تو به انسان اختیار داده‌ای، هر کس به سوی این فانوس دریایی بیاید، از طوفان و غرق شدن نجات پیدا می‌کند، اما اگر کسی لجاجت کند و به سوی این فانوس نیاید راه به جایی نخواهد برد، ساحل نجات فقط اینجا است.
 نور حقیقی در زندگی انسان، نور نبوت و امامت است، نور محمد و آل محمد است، بدون آن، زندگی انسان تیره و تاریک خواهد بود.

اکنون جمله آخر این آیه را می خوانیم: «هر کس که من نوری برای او قرار ندهم، در آخرت هم نوری برای او نخواهد بود».

منظور تو از این سخن چیست؟

امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن تو چنین فرمود: «هر کس که خدا در این دنیا امامی برای او قرار نداد، در آخرت هم امامی نخواهد داشت تا او را به بهشت راهنمایی کند» (۱۲۵).

آری، در روز قیامت کسانی می توانند به بهشت بروند که حجّت و نماینده تو را شناخته اند و از او پیروی کرده اند، تو در هر زمانی برای مردم حجّت و نماینده ای قرار دادی و از مردم خواستی تا از او اطاعت کنند. هر کس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

بعد از وفات پیامبر، تو علی علیه السلام را به عنوان امام معرفی کردی، در روز غدیر خم، مسلمانان با علی علیه السلام بیعت کردند و فهمیدند که علی علیه السلام جانشین پیامبر است، اما عده ای بر پیمان خود ثابت قدم نماندند، آنان از ولایت علی علیه السلام روی برگرداندند و با او مخالفت کردند، آنان با ولایت دشمنی کردند، هر کس در این دنیا از امام زمان دوری کند، در روز قیامت امامی ندارد تا او را به بهشت راهنمایی کند.

امروز مهدی علیه السلام امام زمان من است، من از او پیروی می کنم، تو این توفیق را به من دادی تا قلب من با ولایت او آشنا شود، در پرتو ولایت او، قلب من روشن است.

نور: آیه ۴۲ - ۴۱

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ
الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

آنچه در زمین و آسمان است، تو را تسبیح می کنند، همچنین پرندگان که در آسمان بال گشوده اند، تو را تسبیح می کنند، هر کدام از موجودات، راه و رسم دعا و تسبیح خود را می دانند، تو بر آنچه آنان انجام می دهند، دانایی. (۱۲۶)

هر موجودی به اندازه درجه و جودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم.

موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، طبق بهره و جودی خود،

درکی از تو دارند، البته درک و شعور آنان قابل مقایسه با درک انسان نیست، تو انسان را با درک و آگاهی بالایی آفریدی، اما به موجودات دیگر به اندازه ظرفیت خودشان، بهره‌ای از درک و شعور دادی، آنان با همان شعور مخصوص خود دعا می‌کنند و تو را ستایش می‌کنند. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو با قدرت خود روز قیامت را برپا می‌کنی، همه انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند.

چرا در اینجا از «پرندگان» نام بردی؟ در پرندگان کدام ویژگی‌ای وجود دارد که نامشان را جداگانه می‌آوری؟ خلقت پرندگان پُر از اسرار و شگفتی است، ویژگی‌های آنان چشم و دل هر انسان عاقلی را به سوی خود جذب می‌کند. پرندگان بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان‌ها پرواز می‌کنند. بعضی از آنان به صورت دسته جمعی از قاره‌ای به قاره دیگر مهاجرت می‌کنند، آگاهی عجیب آنان در پیش‌بینی هوا و اطلاع دقیقشان از جغرافیای زمین بسیار عجیب است، آنان هرگز راه خود را گم نمی‌کنند، همه این‌ها نشانه‌هایی از قدرت توست. در اینجا از پرندگان نام بردی تا مرا با درس مهمی از درس‌های توحید آشنا کنی.

در این آیه از تسبیح و دعای موجودات سخن گفتی، در آیات دیگر قرآن از

حمد و سجده آنان یاد کردی.

موجودات جهان، چهار عبادت دارند که قرآن از آنها سخن گفته است:

۱- تسبیح: همه موجودات می دانند که کمبود دارند و به تو نیاز دارند، وقتی موجودی نقص های خود را می فهمد، تو را از آن نقص ها پاک می داند. در واقع، او درک می کند که کمبود دارد و برای ادامه حیاتش به تو نیاز دارد و تو بی نیاز هستی. این معنای تسبیح اوست.

۲- دعا: آنان در وجود خود به تو نیاز دارند، این نیاز را احساس می کنند، این معنای دعای آنها است. (منظور از کلمه «نماز موجودات» در این آیه همین دعای آنهاست).

۳- حمد: وقتی موجودی، وجود خود را درک می کند، می فهمد که تو این وجود را به او داده ای و تو او را آفریده ای. او درک می کند که وجود او از تو سرچشمه گرفته است، این معنای حمد اوست. (۱۲۷)

۴- سجده: کسی که به سجده می رود، می خواهد تواضع و فروتنی خود را نشان بدهد، موجوداتی که در آسمانها و زمین هستند، تسلیم فرمان قوانینی هستند که تو در این جهان قرار دادی، آنان در برابر فرمان تو، فروتن هستند، این معنای سجده آنان است. (۱۲۸)

نور: آیه ۴۳

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ
رُكَّامًا فَتَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ
فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا
بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿۴۳﴾

تو ابرها را در آسمان به حرکت در می آوری و آنان را به هم پیوند می دهی و بعد آن‌ها را متراکم می سازی. تو از لابه لای ابرها، قطرات باران را فرو می فرستی، همچنین از ابرهایی که در آسمان همچون کوه‌ها انباشته شده‌اند، دانه‌های تگرگ نازل می کنی، این تگرگ به هر کس که تو بخواهی زیان می رساند و به باغ‌ها و محصولات کشاورزی آسیب می رساند، تو از هر کس که بخواهی زیان تگرگ را دور می کنی، مهار ابر و باران و همه این جهان در دست توست، سود و زیان، مرگ و زندگی هم در دست توست.

تو با قدرت خود از ابر، رعد و برق ایجاد می کنی، برقی که گاهی نورش آن قدر شدید است که ممکن است به بینایی چشم انسان آسیب برساند. این نشانه قدرت توست، ابر از ذرات آب تشکیل شده است، اما تو از این ذرات آب، رعد و برقی می آفرینی که می تواند همه چیز را بسوزاند.

در هر دقیقه در دنیا حدود شش هزار رعد و برق کوچک و بزرگ اتفاق می افتد، رعد و برق‌های بزرگ می توانند در یک لحظه، گرمای ۳۰ هزار درجه سانتیگراد تولید کنند، گرمایی که تقریباً پنج برابر گرمای سطح خورشید است !!

برقی که در رعد و برق تولید می شود می تواند به ۱۰۰ میلیون ولت برسد!

نور: آیه ۴۵ - ۴۴

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً
لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي
عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى
أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده‌ای، روز را از پی شب و شب را از پی روز پدیدار می‌کنی، برای اهل بصیرت، پیدایش شب و روز، نشانه‌ای از قدرت توست.

تو همه جنبندگان را از آب آفریدی، با این که همه آنها از یک چیز آفریده شده‌اند، اما تنوع زیادی دارند، گروهی از آنان بر روی شکم خود می‌خزند، گروهی روی دو پا و گروهی هم بر روی چهارپا راه می‌روند. تو هرچه را بخواهی می‌آفرینی و بر هر کاری توانا هستی.

نور: آیه ۴۶

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

قرآن را برای انسان‌ها فرستادی، این قرآن، آیاتی بسیار روشن دارد که مردم می‌توانند به آسانی آن را درک کنند، تو همه انسان‌ها را هدایت می‌کنی، پیام و سخن خود را به آنان می‌رسانی و راه خوب و بد را نشان می‌دهی، این اولین مرحله هدایت است، هدایتی که برای همه انسان‌ها می‌باشد.

پس از آن، برای کسانی که مرحله اول هدایت را پذیرفتند و راه حق را انتخاب کردند، هدایت دیگری قرار می‌دهی و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کنی، این دومین مرحله هدایت است، تو آنان را به راه راست، هدایت می‌کنی، راه راست همان راه اطاعت از پیامبر و امام است.

نور: آیه ۴۷

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ

مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾

سخن از راه راست به میان آمد، راه راست، پیروی از راه نبوت و امامت است، مؤمنان می دانند که اگر بخواهند به رستگاری برسند، باید از پیامبر و امام اطاعت کنند، اما منافقان چنین نیستند، منافقان می گویند: «به خدا ایمان آوردیم و از پیامبر اطاعت می کنیم»، اما وقت عمل از این سخن خود روی برمی گردانند، آنان ایمان نیاورده اند.

نور: آیه ۵۴ - ۴۸

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۴۸﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعَيْنِينَ ﴿۴۹﴾ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۵۰﴾ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵۱﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۵۲﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَأَنْتُمْ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۵۳﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۵۴﴾

گروهی از منافقان در مدینه زندگی می کردند، آنان خطر بزرگی برای اسلام بودند، تو آنان را به مسلمانان معرفی کردی و از نشانه های آنان سخن به میان

آوردی.

منافقان کسانی بودند که هر وقت دین برای آنان نفع مادی داشت، ادعای ایمان می کردند، اما اگر می فهمیدند دین برای آنان سودی ندارد، از ایمان دست برمی داشتند.

وقتی یکی از آن منافقان با مسلمانی اختلاف پیدا می کرد، آن مسلمان می گفت: «بیا با هم نزد پیامبر برویم تا او میان ما قضاوت کند»، اگر پیامبر حق را به مسلمان می داد، آن منافق سخن پیامبر را نمی پذیرفت، اما اگر پیامبر به نفع او حکم می داد، سخن پیامبر را با اشتیاق می پذیرفت.

آیا دل‌هایشان بیمار بود؟ آیا دچار شک و تردید شده بودند؟ آیا می ترسیدند که تو و پیامبرت در حق آنان ظلم و ستم کنی؟ تو و پیامبر هرگز به کسی ظلم نمی کنید، این منافقان هستند که به خود ظلم می کنند، از پذیرش حق روی برمی گردانند و سرمایه‌های وجودی خویش را تباه می کنند.

آری، منافقان تسلیم سخن و قضاوت پیامبر نبودند، اما به راستی مؤمنان چگونه بودند؟ وقتی مؤمنان به حکم تو و حکم پیامبر تو فراخوانده شدند، چنین گفتند: «حکم خدا را شنیدیم و اطاعت می کنیم»، این مؤمنان به سعادت رسیدند، آری، هر کس از تو و پیامبرت اطاعت کند و از تو بیم داشته باشد و تقوا پیشه کند، به رستگاری می رسد.

مؤمنان از پیامبر تو با تمام وجود اطاعت می کردند و حاضر بودند جان خویش را فدای پیامبر کنند، اما منافقان در لحظه‌های حساس پیامبر را تنها می گذاشتند، آنان نزد پیامبر می آمدند و به نام تو سوگندهای سخت یاد می کردند که پیامبر را یاری کنند، آنان چنین می گفتند: «ای پیامبر! به خدا

قسم، هر وقت تو فرمان بدهی ما برای مقابله با دشمن به میدان مبارزه می‌رویم».

تو از پیامبر خواستی تا به آن منافقان چنین بگویی: «این قدر قسم بیهوده نخورید، اگر راست می‌گویید در عمل، اطاعت خود را نشان بدهید، بدانید که خدا بر همه کارهای شما آگاهی دارد، از فرمان خدا و فرمان من که پیامبر او هستم اطاعت کنید».

وقتی زمان جنگ فرا می‌رسید، منافقان به یاری پیامبر نمی‌آمدند و به عهد خود وفا نمی‌کردند، آنان مسئول کارهای خود بودند، پیامبر وظیفه خود را انجام داد، اگر منافقان از پیامبر اطاعت می‌کردند، هدایت می‌یافتند و رستگار می‌شدند، پیامبر وظیفه‌ای جز پیام‌رسانی آشکار نداشت، او هیچ کس را مجبور به ایمان نمی‌کند، او فقط حق و باطل را برای مردم بیان می‌کند، این مردم هستند که باید به اختیار خود، راه خود را انتخاب کنند.

آری، این که عده‌ای از کسانی که اطراف پیامبر بودند، منافق باشند، نشانه شکست تلاش پیامبر نیست. پیامبر وظیفه‌ای جز رساندن پیام نداشت، او وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و تو به او پاداش می‌دهی.

نور: آیه ۵۵

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

منافقان در مدینه از هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام استفاده می کردند، پیامبر علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، منافقان روز عید غدیر با علی علیه السلام بیعت کردند، اما تو می دانستی که آنان بر سر این پیمان خود باقی نمی ماندند، تو از نیت آنان آگاه بودی. تو می دانستی که بعد از پیامبر ظلم و ستم به اهل بیت علیهم السلام آغاز می شود.

منافقان منتظر بودند تا پیامبر از دنیا برود تا نقشه های خود را عملی کنند، آنان پس از رحلت پیامبر، به خانه علی علیه السلام حمله کردند، در خانه او را آتش زدند، دست های او را بستند و او را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. آنان راهی را آغاز کردند که سرانجامش شهادت حسین علیه السلام در کربلا بود، کسانی به خلافت رسیدند که برای حکومت چند روزه دنیا، امامان را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند...

تو همه این وقایع را می دانستی، برای همین، اکنون تو از وعده ای بزرگ سخن می گویی.

تو به مؤمنانی که عمل نیک انجام دادند، وعده می دهی که حکومت زمین را نصیب آنان کنی. تو قبل از این، حکومت را به کسانی همچون سلیمان علیه السلام داده بودی.

این وعده توست، مؤمنان سرانجام روی زمین به حکومت می رسند و دین اسلام را همان طور که تو می پسندی در همه زمین پابرجا و استوار خواهند ساخت، در آن روز، ترس مؤمنان به امنیت و آرامش تبدیل می شود، آنان فقط تو را می پرستند و هیچ شریکی برای تو قرار نمی دهند. در آن روزگار هر کس راه کفر را در پیش گیرد، تبهکار است و روی خوشی و سعادت را نمی بیند.

اسم او، ابن سنان بود، او نزد امام صادق علیه السلام آمد تا درباره این آیه سؤال کند، او می خواست بداند منظور تو از «مؤمنان» در این آیه چه کسانی می باشند؟ تو از چه کسانی سخن می گویی؟

امام صادق علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «منظور خدا در این آیه ظهور مهدی علیه السلام می باشد». (۱۲۹)

آری، این وعده توست، سرانجام مهدی علیه السلام ظهور می کند و بر سرتاسر جهان حکومت می کند، او و یارانش، عدل و داد را در همه جا می گسترانند و همه مردم جهان، مسلمان می شوند.

دوست دارم بدانم وقتی مهدی علیه السلام ظهور می کند، دنیا چگونه خواهد بود و تو به بندگان چه نعمت هایی می دهی؟

در آن روزگار، از ظلم و ستم هیچ خبری نیست، فقر از میان می رود، مردم دیگر فقیری را نمی یابند تا به او صدقه بدهند. (۱۳۰)

فرشتگان همواره بر انسان ها سلام می کنند؛ با آن ها معاشرت دارند و در مجالس آن ها شرکت می کنند، دل های مردم آن قدر پاک می شود که می توانند فرشتگان را ببینند. (۱۳۱)

تو آن روز، دست رحمت خویش را بر سر مردم می کنی و عقل همه انسان ها کامل می شود. (۱۳۲)

تو قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می کنی تا آنجا که مردم بدون هیچ واسطه ای، در هر کجای دنیا که باشند می توانند مهدی علیه السلام را ببینند و کلام او را

بشنوند. (۱۳۳)

در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نمی‌شود و همه در سلامت کامل زندگی می‌کنند. (۱۳۴)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی‌خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند. (۱۳۵)

روزگار ظهور، شکوه زیبایی‌ها و روز نعمت‌ها می‌باشد، اکنون من تو را سپاس می‌گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده‌ای، من چشم به راه آمدن مهدی علیه السلام هستم تا او را یاری کنم.

نور: آیه ۵۷ - ۵۶

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي
الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾

از من می‌خواهی تا نماز را به پا دارم و زکات را پرداخت کنم و از سخنان پیامبر اطاعت کنم، باشد که مشمول لطف و مهربانی تو گردم!
من نباید فکر کنم که کافران در زمین قدرت و مقام خواهند یافت بلکه تو به آنان مهلت می‌دهی، اما وقتی مهلت آنان به پایان آمد به عذاب سختی گرفتارشان می‌کنی و در روز قیامت هم، جایگاه آنان جهنم است و به راستی جهنم چه بد جایگاهی است!

نور: آیه ۵۹ - ۵۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ
الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ
عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

محور اصلی سخن تو در این سوره، حفظ عفت عمومی جامعه است، از حجاب، کنترل غریزه شهوت و حفظ چشم از نگاه ناروا سخن گفتم، اکنون قانون وارد شدن فرزندان به اتاق خصوصی پدر و مادر را بیان می‌کنی.

کودکان خیلی از مسائل را می‌فهمند و روی آن‌ها حساسیت زیادی دارند، سهل‌انگاری پدر و مادر در این زمینه سبب شده است تا فرزندان، منظره‌هایی را ببینند و سلامت روحی و اخلاقی آنان، دچار آسیب شود، عمل به این قانون سبب حفظ عفت در خانواده می‌شود.

تو فرزندان را به دو گروه تقسیم می‌کنی:

* گروه اول: فرزندان نابالغ

تا وقتی پسر یا دختر به سنّ بلوغ نرسیده است، می‌تواند بیشتر وقت‌ها به اتاق خصوصی پدر و مادر بیاید، اما او باید در سه وقت حتماً اجازه بگیرد:

الف. قبل از نماز صبح.

ب. نزدیک ظهر که پدر و مادر در اثر گرما لباس از تن بیرون می‌آورند.

ج. بعد از نماز عشاء.

این سه وقت آنان نباید بدون اجازه وارد اتاق خصوصی پدر و مادر بشوند. جز این سه وقت، اجازه لازم نیست، زیرا اگر هر رفت و آمدی نیاز به اجازه داشته باشد، زندگی مشکل می‌شود.

* گروه دوم: فرزندان بالغ

وقتی پسر و دختر به سنّ بلوغ رسیدند، برای وارد شدن به اتاق خصوصی پدر و مادر باید حتماً اجازه بگیرند، برای وارد شدن به اتاق غیر خصوصی، اجازه لازم نیست.

تو این‌گونه احکام خود را برای انسان‌ها بیان می‌کنی که تو به همه چیز آگاه هستی و همه قوانین تو از روی حکمت است.

اگر یک آقا، خدمتکارِ مرد دارد، آن خدمتکار می‌تواند غیر از این سه وقت، بدون اجازه وارد اتاق خصوصی آن آقا بشود. اگر یک خانم، خدمتکارِ زن دارد، آن خدمتکار به غیر این سه وقت می‌تواند بدون اجازه وارد اتاق آن خانم بشود. طبیعی است اگر زن و شوهری با هم زندگی می‌کنند، خدمتکار مرد یا خدمتکار زن هرگز نباید بدون اجازه وارد اتاق خصوصی آنها شود.

نور: آیه ۶۰

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ
عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

در این سوره حجاب را بر زنان واجب کردی و از آنان خواستی تا مو و بدن خود را از مردان نامحرم بپوشانند (البته آنان می‌توانند گردی صورت، دست‌ها از انگشتان تا مچ و پاها از انگشتان تا مچ را نپوشانند).

در این آیه حکم حجاب زنان سالخورده و از پا افتاده را بیان می‌کنی: این زنان دیگر امیدی به ازدواج ندارند، برای همین آنان می‌توانند پوشش خود را کنار بگذارند به شرط آن که خودآرایی نکرده باشند.

اگر آنان خود را بپوشانند برای آنان زیننده‌تر است که تو خدای شنونده و دانا هستی و از همه رفتار بندگان خود باخبر هستی.

آری، زنان پیری که معمولاً کسی به آنان برای مسائل جنسی رغبت نمی‌کند، می‌توانند روسری از سر بگیرند، اما آنان حق ندارند بدن خود را برهنه کنند. همچنین یک زن سالخورده حق ندارد پس از خودآرایی بدون روسری در

مقابل مردان ظاهر شود.

نور: آیه ۶۱

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا
عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى
أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

امروزه در جوامع غربی روابط خویشاوندی فراموش شده است تا آنجا که فرزندان، پدر و مادر خود را از خانه بیرون می‌کنند و پدران، جوانان خود را به حال خود رها می‌کنند.

تو دوست داری که رابطه انسان با خویشانش محکم و استوار باشد، انسان نباید نسبت به خویشاوندان خود بی تفاوت باشد، او نباید پدر، مادر، فرزند و بستگانش را فراموش کند. پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی از صفا و صمیمیت جامعه حکایت می‌کند و دیگر انسان در چنین جامعه‌ای، احساس تنهایی نمی‌کند و خودخواهی‌ها و انحصارطلبی‌ها از او دور می‌شود.

تو به من اجازه می‌دهی تا بدون اجازه از یازده خانه غذا بخورم، از طرف دیگر در جامعه افرادی نابینا و بیمار وجود دارند، آنان نمی‌توانند کار کنند و

نیازمند هستند، من می توانم آنان را همراه خود به این خانه ها ببرم و بدون اجازه صاحبخانه به آن ها غذا بدهم.

اما این یازده خانه کدام است؟

۱ - خانه همسر و خانه فرزندان (که در واقع خانه خودم محسوب می شود).

۲ - خانه پدر

۳ - خانه مادر

۴ - خانه برادر

۵ - خانه خواهر

۶ - خانه عمو

۷ - خانه عمه

۸ - خانه دایی

۹ - خانه خاله

۱۰ - خانه ای که کلیدش در اختیار من است. گاهی بعضی از افراد به خاطر ارتباط نزدیک و اعتمادی که به من دارند، مثلاً وقتی به مسافرت می روند کلید خانه خود را به من می دهند. وقتی من به آن خانه می روم، می توانم بدون اجازه صاحبخانه از غذایی که در آن خانه است، بخورم.

۱۱ - خانه دوست. منظور از دوست، کسی که با من آشنا می باشد، نیست، دوست کسی است که در دوستی اش با من صادقانه رفتار می کند، اگر کسی دوست من است، هرگز از این که من در خانه اش غذا بخورم، ناراضی نیست، این یازده خانه بود که تو در این آیه از آن ها نام بردی، من می توانم خودم به این خانه ها بروم و بدون اجازه از غذای آنان بخورم، همچنین می توانم افراد

نابینا، شل و بیمار را به آن خانه‌ها ببرم و بدون اجازه صاحبخانه به آنان غذا بدهم. (۱۳۶)

نکته مهم این است که من نمی‌توانم بدون اجازه صاحب این خانه‌ها، غذا را از خانه آنان بیرون ببرم، فقط می‌توانم به قدر نیاز غذا بخورم یا به بیمار و کور و.. به اندازه‌ای که گرسنگی آن‌ها برطرف شود، غذا بدهم. من نباید اسراف کنم.

از من می‌خواهی وقتی وارد خانه خودم می‌شوم به خانواده خودم سلام کنم، وقتی من به خانواده‌ام سلام می‌کنم، در واقع به خودم سلام کرده‌ام، خودم از آثار این سلام بهره‌مند می‌شوم. تو دوست داری حتی اگر خانواده در خانه نبودند، هنگام ورود به خانه، سلام کنم.

«سلام» یکی از نام‌های توست، مایه برکت زندگی من می‌شود. «سلام» یعنی من برای خانواده‌ام آرزوی سلامتی و آرامش می‌کنم! در اینجا این جمله زیبا را به من یاد می‌دهی تا هنگام ورود به خانه‌ام بگویم: «سلامی از طرف خدا! سلامی پر از برکت و نیکویی». تو این‌گونه سخنان خود را برایم بیان می‌کنی، شاید من از آن‌ها پند بگیرم.

من چقدر افرادی را دیده‌ام که در جامعه به همه مهربانی می‌کنند، اما دریغ از یک سلام که به همسر و فرزندان خود داشته باشند! چرا بعضی‌ها این‌طور تربیت شده‌اند که چیزهای زیبا و خوب را برای غریبه‌ها می‌گذارند و خانواده

خود را از خوبی‌ها محروم می‌کنند! به دیگران لبخند می‌زنند و سلام می‌کنند، اما وقتی وارد خانه می‌شوند، اخم می‌کنند، آنان فرزندان خود را از سلام محروم می‌کنند.

کاش آنان با این سخن تو آشنا بودند، کاش همه وقتی وارد خانه خود می‌شدند، چنین می‌گفتند:

سلامی از طرف خدا!

سلامی پر از برکت و نیکویی!

به راستی اگر مسلمانان به این دستور عمل می‌کردند، زندگی آنان زیبا می‌شد، وقتی مردی وارد خانه می‌شود و این جمله را می‌گوید، همه خستگی زن برطرف می‌شود و عشق و نشاط جایگزین آن می‌شود.

چرا ما این قدر با قرآن تو فاصله داریم! چرا قرآن را می‌خوانیم، اما معنای آن را نمی‌فهمیم، چرا به قرآن تو عمل نمی‌کنیم. قرآن، کتاب زندگی است، افسوس که ما آن را برای زندگی نمی‌خوانیم.

نور: آیه ۶۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٢﴾

در آیات قبل درباره ارتباط با دوستان و خویشاوندان سخن گفتم، به مسلمانان آموختی تا با هم رابطه صمیمی داشته باشند، الآن وقت آن است تا

از رابطهٔ مسلمانان با پیامبر سخن بگویی. تو از مؤمنان می‌خواهی تا در همه چیز از پیامبر اطاعت کنند و در کارهای مهم بدون اجازهٔ او از جمعیت جدا نشوند.

آری، کسانی که به تو و پیامبر تو ایمان آوردند کسانی هستند که وقتی پیامبر فرمان جهاد می‌داد به یاری او می‌آمدند، اگر کسی مشکلی داشت و نمی‌توانست به جهاد بیاید، نزد پیامبر می‌آمد و اجازه می‌گرفت و پیامبر هم دقت می‌کرد و اگر مصلحت می‌دید به او اجازه می‌داد، تو از پیامبر خواسته بودی تا در اجازه دادن دقت کند، مبادا با اجازه دادن به گروه زیادی، لشکر اسلام تضعیف شود.

برخی از کسانی که با اجازهٔ پیامبر به جهاد نمی‌آمدند، کار دنیایی را بر جهاد مقدم کرده بودند، تو از پیامبر خواستی تا برای آنان طلب بخشش کند که تو بخشنده و مهربان هستی.

نور: آیه ۶۳

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا
قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ
أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

پیامبر کسی است که امر و نهی او با امر و نهی دیگران فرق می‌کند، اگر او مسلمانان را برای مسأله‌ای فرا خواند، حتماً موضوع مهمی پیش آمده است. مسلمانان باید سخن او را مهم بشمارند، آری، به درستی که فرمان او، فرمان توست، وقتی او مردم را فرا می‌خواند، در واقع تو آنان را فراخوانده‌ای، هرگز

نباید فراخواندن او را ساده و عادی گرفت.

پیامبر مردم را فرا می خواند، همه نزد او جمع می شدند، سپس پیامبر به آنان خبر می داد که باید برای مقابله با دشمن به جهاد بروند، مؤمنان با تمام وجود آمادگی خود را اعلام می کردند، اما منافقان پشت سر دیگران مخفی می شدند و یکی پس از دیگری فرار می کردند، آنان به گونه ای فرار می کردند که پیامبر آنان را نبیند، اما تو که آنان را می دیدی و از حال آنان باخبر بودی، آنان به خیال خود، جانشان را نجات داده بودند، اما نمی دانستند که تو آنان را به بلای سختی در این دنیا گرفتار می کنی و در روز قیامت هم عذاب دردناکی در انتظارشان است.

نور: آیه ۶۴

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْسِفُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

در این سوره دستورهای مختلفی را بیان کردی: حجاب، پرهیز از نگاه ناروا، روابط صمیمی با خویشاوندان و دوستان، اطاعت از سخنان پیامبر و... در اینجا به سه نکته اشاره می کنی تا در من انگیزه عمل به این دستورها ایجاد شود:

اول: آنچه در آسمانها و زمین است از آن توست، تو به اطاعت بندگانت نیاز نداری، تو خدای بی نیاز هستی.

دوم: تو از همه کردار بندگان خود آگاهی، کوچک ترین عمل آنان از تو پنهان نمی ماند.

سوم: روز قیامت حق است، تو همه انسان ها را زنده می کنی، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو آنان را از حقیقت کارهایشان باخبر می کنی، خوبان را به بهشت می بری و بدان را گرفتار جهنم می کنی. وقتی من بدانم تو به تمام کردار من آگاهی داری، سعی می کنم از گناه دوری کنم، آری، تو به هر چیز دانا هستی. (۱۳۷)

سوره فُرْقَان

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۲۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «فُرْقان» به معنای «جداکننده حق از باطل» می‌باشد، قرآن کتابی است آسمانی که حق را از باطل جدا می‌کند. در آیه اول قرآن به عنوان «فُرْقان» یاد شده است و به همین خاطر این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: توحید، نبوّت، حق و باطل، روز قیامت، نعمت‌های خدا، عظمت جهان آفرینش...

فُرْقَان: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ
الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا
يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا
يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

تو خدای بزرگواری هستی که این قرآن را بر بنده ات، محمد ﷺ نازل کردی،
قرآن حق را از باطل جدا می کند، تو محمد ﷺ را فرستادی تا جهانیان را از
عذاب روز قیامت بترساند.

فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ توست، تو هرگز فرزندی نداری، تو
بی نیاز از همه چیز هستی، تو در فرمانروایی خود، هیچ شریکی نداری، هر

چیزی که در این جهان وجود دارد، آفریدهٔ توست، تو این جهان و هر چه در آن است را آفریدی و زمان نابودی آن را نیز مشخص کردی.

اگر من چیزی را بسازم، نمی‌دانم چه زمانی نابود خواهد شد، دیگر اختیار آن از دست من خارج می‌شود، اگر ساختمانی را بسازم، نمی‌دانم آن ساختمان کی خراب می‌شود، شاید زلزله‌ای بیاید و ساختمان با خاک یکسان شود، اختیار وجود و نابودی آن ساختمان در دست من نیست!

ولی وقتی تو چیزی را آفریدی، از همان ابتدا زمان نابودی آن را هم مشخص می‌کنی، آفریدهٔ تو هرگز نمی‌تواند از قدرت تو خارج شود، تو هر لحظه به آفریده‌های خود تسلط داری.

لحظه‌ای فکر می‌کنم، کرهٔ زمین با همهٔ آن عظمت‌هایی که دارد؛ کوه‌ها، دریاها، اقیانوس‌ها، در مقابل خورشید ذره‌ای بیش نیستند. می‌توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد. کهکشان راه شیری که سیاره زمین و منظومهٔ شمسی در آن می‌باشد، ۲۰۰ میلیارد برابر بزرگ‌تر از حجم خورشید است.

قطر کهکشان راه شیری ۱۰۰ هزار سال نوری است، اما تو کهکشان دیگری هم را خلق کرده‌ای که قطر آن ۶ میلیون سال نوری است، دانشمندان به آن کهکشان «آی. سی ۱۰۱۱» می‌گویند.

قطر این کهکشان ۶۰ برابر کهکشان راه شیری است و در آن صد هزار میلیارد ستاره وجود دارد.

این کهکشان بیش از یک میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد، نور می‌تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور

با این سرعت، یک میلیارد سال طول می‌کشد تا از آن کهکشان به زمین برسد! این تنها گوشه‌ای از جهان هستی است، تو همه این‌ها را آفریدی، زمان نابودی آن‌ها را هم می‌دانی، وجود همه این‌ها در دست قدرت توست.

تو چنین خدایی هستی که جهانی با این عظمت آفریدی، به راستی که کافرانی که خدایان دروغین را می‌پرستند در جهل و نادانی هستند، کافران بت‌هایی را می‌پرستند که قطعه‌ای از سنگ یا چوب هستند، آن بت‌ها توان آفریدن چیزی را ندارند بلکه خودشان هم آفریده شده‌اند.

کسی شایسته پرستش است که به مخلوقات خود سود می‌رساند و به آنان نعمت، ارزانی می‌دارد، خدا کسی است که می‌آفریند، می‌میراند و بار دیگر زنده می‌کند. این بت‌ها اختیار سود و زیانی برای خویش ندارند، نه می‌توانند بیافرینند، نه می‌توانند بمیرانند و نه می‌توانند بار دیگر زنده کنند، به راستی چرا کافران در مقابل این بت‌ها سر به سجده می‌برند و آن‌ها را پرستش می‌کنند؟

فرقان: آیه ۶ - ۴

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ
وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾ وَقَالُوا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾ قُلْ
أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا
رَحِيمًا ﴿٦﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت این بُت پرستان فرستادی، او قرآن را برای آنان خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد، اما قرآن را دروغ خواندند و گفتند: «این قرآن چیزی جز افسانه نیست، محمد این سخنان را از پیش خودش ساخته است و گروهی هم او را یاری کرده اند»، این سخن بُت پرستان درباره قرآن ظلمی بزرگ است، آنان به محمد ﷺ نسبتی ناروا دادند. آن بُت پرستان سخن دیگری هم درباره قرآن می گفتند، آنان به مردم چنین می گفتند: «این سخنانی که محمد می گوید، همان افسانه های گذشتگان است که در کتاب ها نوشته شده است، هر صبح و شام، پیروان محمد این سخنان را برای او می خوانند و او این سخنان را حفظ می کند، سپس نزد شما می آید و آن سخنان را بازگو می کند».

این چه سخن یاوه ای است که آنان درباره قرآن می گویند؟ این قرآن ساخته ذهن بشر نیست، زیرا در آن دانش ها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین مناسب با نیاز بشر ذکر شده است، همچنین اسراری از جهان در قرآن بیان شده است، چگونه ممکن است ذهن بشری چنین چیزهایی را درک کند؟ این قرآن، سخن توست، تو که از اسرار آسمان ها و زمین آگاهی داری، می توانی چنین سخن بگویی. بُت پرستان قرآن را دروغ خواندند، اما تورا توبه را به روی آنان باز می گذاری، تو خدای بخشنده و مهربان هستی، اگر آنان توبه کنند و به سوی تو بازگردند، تو گناه آنان را می بخشی.

فُرْقَان: آیه ۱۰ - ۷

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي

فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾ أَوْ يُلْقَى
إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا
رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا
يَسْتَبْطِئُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ
ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

دوست دارم بدانم چه چیز مانع ایمان آوردن بُت پرستان به محمد ﷺ می شد؟
راز ایمان نیاموردن آنان چه بود؟
آنان دو سخن مهم داشتند:

* سخن اول

آنان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال
آنان این بود که چرا تو انسانی را به پیامبری فرستاده ای؟ اگر تو فرشته ای را به
پیامبری می فرستادی، حتماً آنان به او ایمان می آوردند!
سخن آنان این بود: «این دیگر چه پیامبری است که غذا می خورد و مثل مردم
عادی، در کوچه و بازار راه می رود؟ محمد ما را از عذاب روز قیامت
می ترساند، چرا فرشته ای با او نازل نشده است تا دلیل راستگویی او باشد و
آن فرشته ما را از عذاب بترساند؟».

آنان از حکمت تو بی خبرند که چنین سخنی می گویند، حکمت تو در این
بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همه
قرار دهی، کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها
باشد، یوسف علیه السلام، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود
فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر

یوسف علیه السلام، فرشته بود، هرگز غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان، الگو نبود.

* سخن دوم

اگر واقعاً تو می خواستی انسانی را به پیامبری بفرستی، چرا محمد صلی الله علیه و آله را برگزیدی؟ محمد صلی الله علیه و آله که هیچ گنجی از طلا ندارد، او باغی که میوه های متنوع داشته باشد، ندارد. او همچون ما ثروتمند نیست. آنان فکر می کردند که ثروت دنیا، نشانه ارزش انسان نزد توست.

این بُت پرستان وقتی می دیدند گروهی به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند با خود می گفتند که محمد صلی الله علیه و آله آنان را جادو کرده است، آنان به پیروان محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: «شما از مردی جادوگر پیروی می کنید». (۱۳۸)

آن بُت پرستان چه سخنان ناروایی را درباره پیامبر تو گفتند، آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند، آنان فهمیدند که قرآن، معجزه توست، محمد صلی الله علیه و آله به آنان گفت: «اگر می توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید»، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نیاوردند؟

آنان با این سخنان نتوانستند مانع رشد اسلام شوند، بلکه خود را از راه سعادت محروم کردند، آنان راه را به روی خود بستند و دیگر نمی توانند راه راست را پیدا کنند.

تو حق و باطل را برای همه آشکار می کنی، این قانون توست، تو به همه انسان ها اختیار دادی، کافران به اختیار خود تصمیم گرفتند از حقیقت رو برگردانند و برای همین از راه هدایت باز ماندند.

تو خدای بزرگواری هستی، اگر بخواهی می توانی به محمد صلی الله علیه و آله ثروتی بهتر از

آنچه کافران گفتند، عطا کنی، تو می توانی به او باغ هایی بدهی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است و می توانی به او قصرهای باشکوه بدهی. آن کافران تصور می کنند که شخصیت انسان به ثروت اوست، اما چنین نیست، داشتن ثروت زیاد و باغ و قصرهای باشکوه با هدف پیامبر سازگاری ندارد، پیامبر آمده است تا انسان ها را تربیت کند، تو چنین اراده کردی که او ثروت زیادی نداشته باشد، تو این را برای هدف او بهتر دانستی.

فرقان: آیه ۱۶ - ۱۱

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ
بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾ إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا
وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ
ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَّا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا
كَثِيرًا ﴿١٤﴾ قُلْ أَدْلَيْكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ
لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى
رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

بُت پرستان روز قیامت را انکار می کردند و به آن ایمان نداشتند. وقتی انسانی، روز قیامت را تکذیب کرد، دست به هر گناهی می زند و از ظلم به دیگران هراسی ندارد، تو برای چنین انسان هایی عذاب سوزان جهنم را آماده کرده ای!

روز قیامت که فرا رسد، تو آنان را زنده می کنی، وقتی آنان آتش جهنم را از دور می بینند و صدای جوش و خروش جهنم را می شنوند، ترس و وحشت

وجود آنان را فرا می‌گیرد.

آنان امروز قیامت را انکار می‌کنند، اما وقتی جهنم را ببینند، پشیمان می‌شوند، آن وقت دیگر پشیمانی سودی ندارد. فرشتگان غل و زنجیر به دست و پای آنان می‌بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می‌دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می‌شود و آرزوی مرگ می‌کنند.

فرشتگان به آنان می‌گویند: «امروز یک‌بار آرزوی مرگ نکنید، بلکه مرگ بسیار طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در عذاب خواهید ماند».

این کافران چرا با خود چنین می‌کنند؟ چرا راه کفر را در پیش می‌گیرند و خود را از سعادت محروم می‌کنند؟

کفر بهتر است یا ایمان؟ جهنم بهتر است یا بهشت؟

کدام بهشت؟

بهشتی که تو به اهل تقوا وعده دادی. همان بهشتی که پاداش اعمال نیک آنان است.

تو در روز قیامت اهل تقوا را در بهشت جای می‌دهی و آنان در آنجا برای همیشه از نعمت‌های زیبای تو بهره‌مند می‌شوند، هر آنچه را که بخواهند برایشان فراهم است، این وعده‌ای است که بر عهده‌توست و هرگز وعده‌تو دروغ نیست.

فُرْقَان: آیه ۱۹ - ۱۷

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا
 سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ
 مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَقَدْ
 كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ
 نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

روز قیامت تو با قدرتت به بُت‌ها اجازه می‌دهی تا سخن بگویند. تو به
 بُت‌ها می‌گویی: «آیا شما بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان گمراه شدند؟».
 آنان در جواب می‌گویند: «خدایا! تو پاک و منزهی از این که شریک داشته
 باشی! برای ما سزاوار نبود که جز تو کسی را سرپرست خود بگیریم، تو به
 این کافران و پدرانشان نعمت‌های فراوانی دادی و آنان غرق در خوشی‌ها و
 لذت‌ها شدند، آنان به جای آن که شکرگزار تو باشند، تو را فراموش کردند و
 جماعتی تبهکار شدند».

آن وقت است که تو به بُت‌پرستان چنین می‌گویی: «شما می‌گفتید این بت‌ها
 شریک من هستند، دیدید و شنیدید که بُت‌ها سخن شما را انکار کردند، اکنون
 نمی‌توانید عذاب را از خود برطرف سازید، شما نمی‌توانید کسی را به یاری
 بطلبید، امروز هر کس از شما که ستم روا داشت به عذاب بزرگی گرفتار
 می‌شود».

در آن روز بُت‌ها به پیروان خود می‌گویند: «شما ما را نمی‌پرستیدید، شما
 هوس و خیالات خود را می‌پرستیدید! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت
 کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می‌پرستیدید،

بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم» (۱۳۹).

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می‌برند، در روز قیامت، همه انسان‌ها، نتیجه اعمال خویش را می‌یابند، آن روز معلوم می‌شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه‌ای!

کسانی که بُت‌ها را پرستش کرده‌اند، به عذاب گرفتار می‌شوند و بندگان خوب تو به بهشت می‌روند، همه بُت‌ها در آن روز نابود می‌شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می‌شوند، آنان فکر می‌کردند که بُت‌ها می‌توانند به آنان سودی برسانند و از خطرهای نجاتشان بدهند، اما وقتی می‌بینند که این بت‌ها، نابود می‌شوند، امیدشان از دست می‌رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بت‌ها را می‌پرستیدند، آن وقت که بت‌های آنان نابود می‌شوند، می‌فهمند که چقدر ضرر کرده‌اند، آنان سرمایه‌های وجودی خویش را در پای بت‌ها ریختند و اکنون آن بت‌ها، هیچ شده‌اند، آنان به خود ظلم کردند.

کاش آنان تو را می‌پرستیدند که هرگز نابود نمی‌شوی، تو پایان نداری، تو یگانه و بی‌نیازی!، تو همواره بوده‌ای و برای همیشه خواهی بود. (۱۴۰)

چگونه ممکن است که بت‌های بی‌جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا قطعه‌ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می‌تواند سخن بگوید؟ روز قیامت، روز شگفتی‌ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می‌گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می‌دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می‌گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟» آن‌ها پاسخ می‌دهند:

«خدایی که تمام موجودات را گویا می‌سازد، ما را نیز گویا کرد» (۱۴۱) آری، تو بر هر کاری توانا هستی، در آن روز، اراده می‌کنی که به بُت‌ها قدرت سخن گفتن دهی.

فرقان: آیه ۲۱ - ۲۰

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ
لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً
أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
لَوْلَا أَنْزَلْنَا عَلَيْنا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

سخن بُت پرستان این بود که چرا محمد ﷺ غذا می‌خورد و مانند مردم عادی، در کوچه و بازار راه می‌رود؟

چرا آنان فکر نمی‌کنند، محمد ﷺ که اولین پیامبر تو نیست، قبل از او نیز پیامبران زیادی را فرستادی که همه انسان بوده‌اند. حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همگان قرار دهی. کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها باشد. سخن دیگر بُت پرستان این بود: چرا محمد ﷺ ثروت زیادی ندارد؟ چرا گنج‌های طلا و باغ‌های میوه ندارد؟

حکمت تو چنین است، تو بعضی از بندگان خود را فقیر می‌گردانی تا ثروتمندان را امتحان کنی، تو فقیران را مایه آزمایش ثروتمندان قرار می‌دهی. فقیران باید بر فقر خود صبر کنند که تو بر حال بندگان خود آگاهی.

صلاح را در این دیدی که محمد ﷺ ثروت زیادی نداشته باشد، اگر تو می‌خواستی می‌توانستی به او ثروت زیادی بدهی. بُت پرستان تصوّر می‌کنند که شخصیت انسان به ثروت اوست، اما هرگز چنین نیست، ثروت زیاد نشانه امتحان توست نه نشانه محبت تو! داشتن ثروت زیاد با هدف مقدّس محمد ﷺ سازگاری ندارد، تو محمد ﷺ را فرستادی تا مردم را به سوی تو هدایت کند، این که او ثروتمند نباشد، برای این هدف بهتر است. تو صلاح کار بندگان خود را می‌دانی.

فُرْقَان: آیه ۲۴ - ۲۲

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ
 لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّخْجُورًا ﴿٢٢﴾ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا
 مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مُنثُورًا ﴿٢٣﴾ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ
 مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

بُت پرستان، روز قیامت و زنده شدن پس از مرگ را تکذیب می‌کردند و محمد ﷺ را دروغگو می‌پنداشتند. آن‌ها به محمد ﷺ می‌گفتند: «چرا فرشتگان از آسمان نازل نشدند؟ چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟». آنان تکبر ورزیدند و طغیان کردند. آن‌ها بُت‌های خود را می‌دیدند و در مقابلش سجده می‌کردند و تصوّر می‌کردند که تو را هم مانند بُت‌ها می‌توان با چشم دید.

هیچ کس نمی‌تواند تو را با چشم ببیند. اگر تو را می‌شد با چشم دید، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود و تو هرگز از بین

نمی‌روی.

تو صفات و ویژگی‌های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از این صفات را می‌داشتی، یقیناً می‌شد تو را درک کرد و می‌شد تو را با چشم دید، اما دیگر تو نمی‌توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می‌کرد. تو یگانه‌ای! هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، از این رو هرگز نمی‌توان تو را حس کرد و یا تو را دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی‌تواند تو را با چشمِ سر ببیند.

بُت پرستان دو خواسته داشتند، یکی دیدار تو بود، دیگری دیدار فرشتگان. فرشتگان را می‌توان با چشم دید، سرانجام روزی می‌آید که آنان فرشتگان را می‌بینند و به آرزوی خود می‌رسند. روز قیامت که فرا رسد، بُت پرستان فرشتگان را می‌بینند، اما در آن روز، فرشتگان به مُجرمان هیچ بشارت و خبر خوشی نمی‌دهند، بُت پرستان می‌بینند که فرشتگان به سوی آنان می‌آیند تا آنان را به جهنم ببرند، آنان فریاد بر می‌آورند: «ما را امان دهید». (۱۴۲)

بُت پرستان در دنیا بُت‌ها را می‌پرستند و گاهی برای بُت‌های خود، حیوانی را قربانی می‌کنند و گوشت آن را به بیچارگان می‌دهند، آنان خیال می‌کنند که این کارها، در روز گرفتاری برایشان مفید خواهد بود، اما همه کارهای آنان محکوم به فنا و نابودی است.

آنان در مقابل بُت‌ها سجده می‌کنند و باور دارند این سجده‌ها برای آنان مفید

است، اما این گمراهی شدید است، آنان از راه حق دور افتاده‌اند و اعمالشان تباه می‌شود.

روز قیامت به بررسی اعمال آنان می‌پردازد و همه آن کارها را تباه می‌کند، آنان چشم باز می‌کنند و می‌بینند هیچ اثری از کارهای آنان باقی نمانده است، همه کارهایشان همچون ذرات غبار در هوا پراکنده و نابود می‌شوند، آن وقت است که امید آنان ناامید می‌شود.

این حال بُت پرستان و کافران است، اما در روز قیامت، مؤمنان به پاداش کارهای خود می‌رسند، تو آنان را در بهشت جای می‌دهی و به راستی که آنان در بهترین منزلگاه و نیکوترین جایگاه خواهند بود.

فُرْقَان: آیه ۲۶ - ۲۵

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَتُزَلُّ الْمَلَائِكَةُ

تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى

الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

از من می‌خواهی تا روز قیامت را به یاد آورم، روزی که تو آسمان و «غمام» را می‌شکافی و فرشتگان را فرو می‌فرستی، در آن روز، فرمانروایی از آن توست، به راستی که آن روز برای کافران، روز سخت و ناگواری خواهد بود.

از «غمام» سخن گفتی، منظور تو از این واژه چیست؟

به ابری که در آسمان است، «غمام» می‌گویند، آیا تو در روز قیامت ابر را

می شکافی؟

این ابر چیست که تو در اینجا از آن سخن می‌گویی؟

بعضی‌ها دربارهٔ این «ابر» چنین نوشته‌اند: «وقتی قیامت بر پا می‌شود، همهٔ ستارگانی که در آسمان هستند، منفجر می‌شوند، در اثر انفجار آن‌ها، فضای آسمان پر از گرد و غبار می‌شود، زمین از گرد و غبار پوشیده می‌شود، منظور از ابر، همان گرد و غبارها هستند که آسمان دنیا را می‌پوشانند.» (۱۴۳)

من در کتاب‌ها به جستجوی بیشتر می‌پردازم، به این سخن می‌رسم: «اگر مظلومی که به او ظلم شده است، نفرین کند، هفت آسمان گشوده می‌شود، نفرین او به بالای غمام می‌رسد و خدا به او می‌گوید: به خدا قسم تو را یاری می‌کنم...» (۱۴۴).

من به این سخن فکر می‌کنم و به سه نکته می‌رسم:

نکتهٔ اول: قبل از قیامت هم «غمام» وجود دارد، لازم نیست که ستارگان منفجر شوند و گرد و غبار ایجاد شود تا غمام به وجود آید، همین الآن هم که ستارگان در آسمان وجود دارند، «غمام» هست.

نکتهٔ دوم: غمام بالای هفت آسمان وجود دارد. دعای مظلوم از هفت آسمان عبور می‌کند، سپس به غمام می‌رسد. پس معلوم می‌شود غمام ربطی به انفجار ستارگان ندارد، همهٔ ستارگان در آسمان اول می‌باشند، انفجار آن‌ها در روز قیامت، غباری را در آسمان اول ایجاد می‌کند، این غبار ربطی به بالای آسمان هفتم ندارد.

نکتهٔ سوم: منظور از غمام، ابرهای معمولی که من در آسمان دنیا می‌بینم، نیست. این ابرها که باران از آن‌ها نازل می‌شود، در همین آسمان دنیا می‌باشند،

اما غمام چیزی است که در بالای آسمان هفتم است.

الآن دیگر وقت آن است که معنای واژه «غمام» را در زبان عربی بررسی کنیم. این واژه در اصل به چیزی که مانع دید شود، گفته می شود. از آن جهت که ابرها مانع دیده شدن خورشید و آسمان می شوند، به آن ها «غمام» می گویند. بعد از هفت آسمان، دنیای ملکوت آغاز می شود، دنیایی که هیچ انسانی غیر از محمد ﷺ آن را درک نکرده است. شبی که محمد ﷺ به معراج رفت، از هفت آسمان عبور کرد و سپس به این حجاب ها رسید، حجاب هایی که از نور بود. (۱۴۵)

اکنون که می دانم واژه «غمام» در اصل چیزی است که مانع دید می شود، می توانم معنای این آیه را بفهمم: پس از آسمان هفتم، حجاب هایی وجود دارد، به این حجاب ها، «غمام» می گویند، زیرا این حجاب ها، مانع دیده شدن دنیای ملکوت می شوند.

پس «غمام»، گرد و غباری که از انفجار ستارگان ایجاد می شود، نیست! همچنین «غمام» ابرهای باران را نیستند، بلکه حجاب های بالای آسمان هفتم است که از دیده ها پنهان است، روز قیامت که فرارسد، پرده ها از جلوی چشم انسان ها کنار می رود، همه نگاه می کنند، تو در آن روز آسمان و حجاب های بالای آن را می شکافی و فرشتگان را فرو می فرستی، آن روز همه می توانند فرشتگان را ببینند. آری، روز قیامت هم فرمانروایی از آن توست.

فُرْقَان: آیه ۲۹ - ۲۷

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي

اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا
خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ
لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا ﴿٢٩﴾

روز قیامت، روز پشیمانی کسانی است که به خود ظلم کردند، کسانی که راه کفر و گناه را می‌پیمایند در روز قیامت انگشت ندامت به دندان می‌گزند و می‌گویند: «ای کاش راه پیامبر را پیش گرفته بودیم، ای کاش از پیامبر پیروی می‌کردیم».

فرشتگان به سویشان می‌آیند تا آن‌ها را به سوی جهنم ببرند، آن وقت است که هر یک از آن‌ها می‌گوید: «وای بر من! کاش فلان مرد کافر را به دوستی بر نمی‌گزیدم، من پیام قرآن را شنیدم، اما رفیق بد، مرا گمراه کرد، او شیطان من شد و شیطان همیشه به انسان ضرر می‌زند» (۱۴۶).

آری، رفیق بد می‌تواند انسان را از سعادت و رستگاری دور کند، من باید به هوش باشم، مبادا فریب چنین دوستی را بخورم، باید بدانم که پشیمانی در روز قیامت، هیچ سودی ندارد.

فُرْقَان: آیه ۳۰

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ

مَهْجُورًا ﴿۳۰﴾

روز قیامت روزی است که پیامبر از این امت به تو شکایت می‌کند، او دست‌های خود را رو به آسمان می‌گیرد و می‌گوید: «بارخدا یا! امت من این قرآن را کنار گذاشتند و از آن دوری جستند».

وای بر من! در روزی که امید به شفاعت پیامبر تو دارم، او از من نزد تو شکایت می‌کند که قرآن را رها کردم!

تو پیامبر را مایهٔ مهربانی جهانیان معرفی کردی، پس چرا او از امت خویش چنین شکوه می‌کند؟

چرا؟

پیامبر از حال و روز مسلمانان باخبر است، او به خوبی می‌داند:

بعضی‌ها فقط برای ثواب آن را خواندند و هرگز در پیام‌های آن اندیشه نکردند، قرآن را خواندند ولی معنای آن را نفهمیدند.

بعضی‌ها قرآن را فقط برای مهریه عروس، بالای سر مسافر، سوگند یاد کردن، و کتاب استخاره... خواستند.

بعضی‌ها وقتی خواستند قرآن را معنا کنند، آن قدر سخنان دیگران را گفتند که در این میان، خود قرآن گم شد، آنان آن قدر احتمالات مختلف را گفتند که آیات قرآن، بی معنا جلوه کرد.

بعضی‌ها برای مردم سخنرانی کردند و از شعر و خواب و تاریخ، سخن‌ها گفتند، اما تفسیر یک آیه از قرآن را برای مردم نگفتند.

بعضی‌ها کتاب‌های بشماری را که انسان‌ها نوشته بودند، خواندند، اما یک بار کتاب تو را مطالعه نکردند!

بعضی‌ها وقتی خواستند قرآن تو را معنا کنند، تا توانستند واژه‌های فلسفی را به زبان آوردند و نتیجه سخنان آنان این شد که قرآن برای مردم نامفهوم جلوه کرد، حال آن که تو قرآن را برای یادگیری، آسان ساخته بودی.

بعضی‌ها قرآن را حفظ کردند اما روش زندگی آنان با قرآن بیگانه است.

اکنون که این مطالب را دانستم از تو می‌خواهم یاریم کنی تا من این‌گونه نباشم...

فُرْقَان: آیه ۳۱

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

پیامبر برای مردم مکه قرآن می خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، اما گروهی از آنان با او دشمنی می کردند، اکنون تو او را دلداری می دهی و به او می گویی: «ای محمد! فقط تو نیستی که با دشمنی مخالفان روبرو شده‌ای، این سرنوشت همه پیامبران بوده است که با دشمنان شیطان صفت درگیر شده‌اند، بدان که تو بی یاور نیستی، من راهنما و یاور تو هستم و این تو را کفایت می کند».

آری، تو از پیامبران خواستی تا مردم را به راه راست دعوت کنند، طبیعی است، کسانی که در گمراهی بودند با پیامبران دشمنی می کردند. گمراهان از روی لجاجت حاضر به ایمان آوردن نبودند، پیامبران هم که هرگز با کافران دوست نمی شدند، پس میان کافران و پیامبران همواره دشمنی بوده است، این یک قانون است: «هرگز پیروان هدایت با پیروان گمراهی، دوست نمی شوند». این همان «تبراً» می باشد.

دین، هم اصول دارد و هم فروع. تولاً و تبراً، از فروع دین است.
تولاً، یعنی با دوستان خدا، دوست بودن!
تبراً، یعنی با دشمنان خدا، دشمن بودن! یعنی شیطان‌گریزی!
تبراً، یعنی بی‌رنگی تمام جاذبه‌ها و جلوه‌های شیطانی در زندگی من!
تبراً، یعنی بریدن از همه پلیدی‌ها و پیوستن به همه خوبی‌ها!

فُرقان: آیه ۳۴ - ۳۲

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً
وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿۳۲﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ

بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۳۴﴾

تو در شب قدر همه قرآن را به قلب پیامبر نازل کردی، این نزول به صورت رسمی نبود، بلکه مخصوص خود پیامبر بود.

آن نزولی که جنبه رسمی داشت و مردم با آن روبرو بودند، نزول تدریجی قرآن بود، یعنی قرآن در مناسبت‌های مختلف، یک آیه یا چند آیه نازل می‌شد و پیامبر آن را برای مردم می‌خواند.

بُت پرستان مکه همواره به دنبال بهانه بودند. آنان شنیده بودند که تو تورات و انجیل را یکباره بر موسی و عیسی علیهم‌السلام نازل کردی، بنابراین وقتی می‌دیدند که قرآن به صورت آیات جداگانه بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل می‌شود به او می‌گفتند: «اگر این قرآن از طرف خداست، چرا آن را یکجا و به صورت کتابی کامل بر تو نازل نمی‌کند؟».

تو قرآن را در مناسبت‌های مختلف بر پیامبر نازل کردی تا او با فرشته وحی در ارتباط باشد و این ارتباط دائمی، قلب او را قوی‌تر و اراده‌اش را نیرومندتر سازد. تو قرآن را به ترتیبی روشن و نظمی دقیق فرستادی.

اگر همه برنامه‌های اسلام (نماز، روزه، زکات، جهاد و....) یکجا نازل می‌شد، عمل به آن برای مردمی که به بت پرستی عادت کرده بودند، کار سختی بود، همین سبب می‌شد تا آنان به سوی اسلام متمایل نشوند.

تو می‌خواستی آن مردم قدم به قدم، راه هدایت را بیمایند، آری، قرآن تو، برنامه زندگی است نه صرفاً کتابی برای مطالعه! تو اراده کرده بودی تا آن مردم با این کتاب، زندگی خود را بسازند.

بُت پرستان درباره قرآن بهانه جویی کردند و تو پاسخ سؤال آنان را دادی، تو، به هر سؤال بهانه جویانه آنان، پاسخی نیکو و کامل می دهی تا حقیقت آشکار شود.

این کسانی که بهانه جویی می کنند، حق را شناخته اند ولی از ایمان آوردن به آن روبرمی گردانند، تو در این دنیا به آنان فرصت می دهی، اما در روز قیامت، عذاب سختی در انتظارشان است، فرشتگان آنان را با صورت بر زمین می کشانند و آنان را به سوی جهنم می برند، در آن روز، آنان بدترین جایگاه را دارند و گمراه ترین مردم هستند.

فُرْقَان: آیه ۴۰ - ۳۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ اتَّوَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمِطِرَتْ مَطَرِ السُّوءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

محمد ﷺ در راه هدایت مردم با سختی های زیادی روبرو شد، او آنها را به یکتاپرستی می خواند و به او سنگ می زدند، او را دروغگو و جادوگر و دیوانه می خواندند، آنان پیروان محمد ﷺ را شکنجه می کردند، اکنون برای

دل‌داری محمد ﷺ و پیروانش، سرگذشت اقوامی که با پیامبران خود مخالفت کردند را بیان می‌کنی.

تو تورات را به موسی ﷺ نازل کردی و برادرش هارون ﷺ را یاور او قرار دادی و به آنان نشانه‌های روشنی دادی و از آنان خواستی به سوی فرعون و فرعونیان بروند.

وقتی فرعون و فرعونیان سخنان موسی و هارون ﷺ را شنیدند ایمان نیاوردند و همه نشانه‌ها و معجزات تو را انکار کردند، تو هم سرانجام آنان را نابود کردی.

تو برای هدایت قوم نوح که بُت‌ها را می‌پرستیدند، نوح ﷺ را فرستادی، اما آنان پیامبر تو را دروغگو خواندند و گفتند: «هیچ پیامبری از طرف خدا نیامده است». سرانجام تو نوح ﷺ و یارانش را نجات دادی و کافران را در طوفان غرق کردی و آنان را سبب عبرت برای همگان قرار دادی، آری، تو برای ستمکاران عذاب سختی را در جهنم آماده کرده‌ای.

تو برای قوم «عاد»، قوم «ثمود» و اصحاب «رَس» و نسل‌هایی که بین آنان بودند، پیامبری از میان خودشان فرستادی، اما آنان پیامبر خود را تکذیب کردند، تو برای آنان سخن‌ها گفتی و حجت را بر آنان تمام کردی، اما وقتی این‌ها سودی نبخشید، همه را هلاک کردی.

درباره قوم عاد و قوم ثمود سخنانی شنیده‌ام، پس هود علیه السلام را برای قوم «عاد» فرستادی اما آنان سخن او نپذیرفتند. تو هود علیه السلام و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادهای سهمگین کردی و همه آنان از بین رفتند.

قوم «ثمود» هم پیامبری صالح علیه السلام را انکار کردند و شتر او را که معجزه‌ای آسمانی بود، کشتند، تو صالح علیه السلام و مؤمنان را نجات دادی و سپس زلزله‌ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

اما اصحاب «رَس» چه کسانی بودند؟

«رَس» به معنای چاه می‌باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می‌پرستیدند، تو پیامبری را برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان چاه عمیقی کردند و پیامبر خود را در آن چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد. اینجا بود که تو از زمین آتشی برافروختی و صاعقه‌ای از آسمان فرستادی و آنان را نابود کردی. (۱۴۷)

از قوم لوط سخن می‌گویی، تو لوط علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی اما با او دشمنی کردند، وقتی که موعظه‌های لوط علیه السلام هیچ سودی نبخشید، لوط علیه السلام و دخترانش را نجات دادی و بارانی از سنگ‌های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

ویرانه‌های شهر قوم لوط بر سر راه مکه به شام (سوریه) بود، وقتی مردم مکه به شام می‌رفتند، معمولاً این خرابه‌ها را می‌دیدند، اکنون چنین سؤال می‌کنی:

«آیا آنان این خرابه‌ها را ندیدند؟».

جواب این سؤال روشن است، آنان این ویرانه‌ها را دیدند، ولی چون به روز قیامت ایمان نداشتند، از آن عبرت نگرفتند و برگمراهی خود باقی ماندند.

از فرعونیان، قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، اصحاب رَس و قوم لوط سخن گفتم، تو به کسانی که راه کفر را برگزیده بودند و محمد ﷺ را اذیت و آزار می‌کردند، این هشدار را می‌دهی: «هر چه قدر قدرت و توانایی و ثروت داشته باشید، نمی‌توانید در مقابل عذاب من کاری کنید، من به شما مهلت می‌دهم، اما وقتی مهلت شما به پایان رسید، عذاب خود را بر شما می‌فرستم و پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهم».

فُرْقَان: آیه ۴۲ - ۴۱

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي
بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِنَّ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا
عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بُت پرستان مکه وقتی محمد ﷺ را می‌دیدند، تنها کاری که می‌کردند این بود که او را مسخره می‌کردند، آنان به یکدیگر می‌گفتند: «آیا این همان کسی است که ادعای پیامبری می‌کند؟ آیا خدا او را برای هدایت ما فرستاده است؟ او تا دیروز در میان ما فردی عادی بود، چگونه شد که اکنون چنین ادعایی می‌کند؟ اگر ما بر عبادت بُت‌های خود ایستادگی نمی‌کردیم، او ما را گمراه می‌کرد».

تو محمد ﷺ را با قرآن برای هدایت آنان فرستاده‌ای و آنان پیامبر تو را مایه گمراهی خود می‌خوانند، این چه سخنی است که آنان می‌گویند؟
 تو در عذاب این کافران شتاب نمی‌کنی، به آنان مهلت می‌دهی، اما وقتی عذاب تو را ببینند، خواهند فهمید که چه کسی گمراه است، وقتی که مرگ آنان فرارسد و فرشتگان پرده از چشمان آنان برگیرند و آنان جهنم و آتش سوزان آن را ببینند، از این سخن خود پشیمان می‌شوند، اما آن وقت دیگر پشیمانی سودی ندارد.

فُرْقَان: آیه ۴۴ - ۴۳

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ
 وَكَيْلًا ﴿۴۳﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا
 كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾

چرا بُت پرستان مکه سخنان محمد ﷺ را انکار کردند؟ آیا در شیوه دعوت او اشکالی بوده است؟
 هرگز.

محمد ﷺ وظیفه خود را به درستی انجام داد، اما این مردم، پیرو عقل نیستند، آنان پیرو هوای نفس و شهوت‌های خود شده‌اند، آنان هوای نفس خویش را می‌پرستند.

چنین کسانی را دیگر نمی‌توان هدایت کرد و از هلاکت رهاند، آنان سخن حق را نمی‌شنوند و از عقل خویش بهره نمی‌گیرند، آنان با چهارپایان تفاوتی

ندارند، از چهارپایان چه انتظاری می توان داشت؟
 به راستی که آنان از چهارپایان گمراه ترند، چهارپایان استعداد سعادت
 ندارند، اما تو به این مردم سرمایه های ارزشمند دادی و آنان می توانند از این
 سرمایه ها بهره ببرند و به سعادت ابدی برسند، اما سخن حق را نمی شنوند و
 فکر نمی کنند و به دنبال شهوت ها و هوس های خود می روند و از چهارپایان
 گمراه تر می شوند.

تو در وجود انسان، خشم، غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به ثروت،
 شهوت و... قرار دادی، این ها برای ادامه حیات انسان لازم است، اما تو نعمت
 عقل را هم به انسان دادی تا او بتواند غریزه ها را کنترل کند، اگر این غرایز از
 اندازه تجاوز کنند، انسان را به تباهی می کشانند.
 انسانی که غریزه های خود را کنترل نمی کند، بُت پرست است، او بُتی را که
 درونش جای دارد می پرستد. او هوسش را می پرستد.
 پیروی از هوس، سرچشمه کفر و بی ایمانی است، او سخن حق را می شنود،
 حق را تشخیص می دهد، اما به آن ایمان نمی آورد و هلاکت و بدبختی را برای
 خود به ارمغان می آورد. (۱۴۸)

فُرْقَان: آیه ۴۷ - ۴۵

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ
سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا
يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ
النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

اکنون از نعمت‌های خود سخن می‌گوییم تا شکرگزار تو باشم و فقط تو را
بپرستم، تو همان خدایی هستی که «ظِلّ» را گستراندی.

ظِلّ چیست؟

وقتی شب به پایان می‌رسد، ابتدا در مشرق سپیده می‌زند و آسمان روشن
می‌شود. هنوز خورشید طلوع نکرده است، اما کم‌کم آسمان روشن می‌شود،
آفتابی در کار نیست، اما همه جا روشن است. به این حالت آسمان، «ظِلّ»
می‌گویند. (۱۴۹)

با قدرت خود چنین حالتی را در آسمان پدیدار می‌سازی، اگر بخواهی می‌توانی همواره آسمان را در این حالت حفظ کنی، اما تو می‌دانی که درختان به آفتاب نیاز دارند، به همین خاطر پس از آن‌ها خورشید طلوع می‌کند. آری، این حالت آسمان نشانه آن است که به زودی خورشید طلوع می‌کند. با طلوع خورشید، آرام آرام، این حالت را از آسمان می‌گیری و آفتاب جای آن را می‌گیرد.

تو شب را همچون پوششی قرار دادی تا انسان در آن آرام گیرد و خواب را مایه راحتی و آرامش او و روز را هنگام حرکت و کار و تلاش قرار دادی.

«بَيْنَ الطُّلُوعَيْنِ» یعنی چه؟

بین دو طلوع!

طلوع سپیده و طلوع خورشید.

بَيْنَ الطُّلُوعَيْنِ، بهترین وقت‌ها می‌باشد، هوا تاریک نیست و آفتاب هم انسان را اذیت نمی‌کند، مانند کسی که در سایه نشسته است، کسی که در سایه است، آفتاب او را اذیت نمی‌کند و در تاریکی هم نیست، او می‌تواند اطراف خود را ببیند.

در زبان عربی به حالت آسمان در موقع بَيْنَ الطُّلُوعَيْنِ، «ظِلٌّ» می‌گویند. در این وقت، توری‌بندگانت را تقسیم می‌کنی، این وقت برکتی عجیب و صفای ویژه‌ای دارد، افراد موفق سعی می‌کنند این وقت را در خواب نباشند.

* * *

چرا «بین الطلوعین» از نعمت‌های بزرگ توست؟
 بعد از شب، روز آرام آرام فرا می‌رسد، ابتدا سپیده می‌زند، پس از آن
 «بین الطلوعین» فرا می‌رسد و بعد خورشید طلوع می‌کند، اگر قرار بود بعد از
 شب، به صورت ناگهانی، خورشید در آسمان ظاهر شود، چه اتفاقی می‌افتاد؟
 به راستی بعد از خنکی شب، فرارسیدن ناگهانی آفتاب سوزان با بدن انسان و
 گیاهان چه می‌کرد؟

این‌ها همه نعمت‌های توست که من از آن غافل هستم، این تنها گوشه‌ای از
 نعمت‌های بیشمار توست، من چگونه می‌توانم شکرگزار تو باشم؟

* * *

فُرْقَان: آیه ۴۹ - ۴۸

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ
 رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيِّتًا
 وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تو بادها را فرستادی تا ابرها را در سراسر آسمان پخش کنند و باران رحمت
 تو در همه جا ببارد، اگر بادها نبودند، ابرها در بالای دریاها می‌ماندند و در
 همان جا باران می‌بارید و زمین از نعمت باران بی‌نصیب می‌شد.
 تو از آسمان، آبی پاک نازل کردی تا زمین‌های خشک و پژمرده را زنده کنی،
 تو مخلوقات خود (انسان‌ها و چهارپایان) را از آب گوارا سیراب می‌کنی.

* * *

فُرْقَان: آیه ۵۱ - ۵۰

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ

إِلَّا كُفُورًا ﴿۵۰﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿۵۱﴾

طبیعت، کتاب قدرت توست، تو در طبیعت، درس‌های زیادی برای انسان قرار دادی تا در آن اندیشه کند، همچنین تو قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی و در آن، آیات خود را به صورت‌های گوناگون برای مردم بیان کردی تا پسند بگیرند، اما بیشتر مردم کاری جز انکار نکردند، آنان قرآن تو را دروغ شمردند و راه کفر را پیمودند.

تو این قرآن را برای هدایت همه انسان‌ها فرستادی، اگر تو می‌خواستی می‌توانستی برای مردم هر شهری، پیامبری بفرستی، اما تو اراده کردی تا همه انسان‌ها، یک امت شوند، وقتی همه آن‌ها یک پیامبر داشته باشند و از یک دین پیروی کنند، راحت‌تر می‌توانند با هم متحد شوند.

آری، تو محمد ﷺ را پیامبر همه انسان‌ها تا روز قیامت قرار دادی، در زمان او، حتی هیچ پیامبر دیگری در شهر و کشور دیگری نفرستادی، پس از او نیز پیامبر دیگری نمی‌آید، او آخرین پیامبر توست و کامل‌ترین دین را برای سعادت و رستگاری انسان‌ها آورده است. قرآن، آخرین کتاب آسمانی است.

فُرْقَان: آیه ۵۲

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا

كَبِيرًا ﴿۵۲﴾

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا در راه خود استوار باشد و از سخنان کافران پیروی نکند، کافران از او می‌خواستند تا دست از آرمان خود بردارد، آن

کافران به او می‌گفتند: «ما به تو ثروت زیادی می‌دهیم، تو را به عنوان رئیس خود انتخاب می‌کنیم، تو از نکوهش بُت‌ها دست بردار، هر چه بخواهی به تو می‌دهیم».

تو به محمد ﷺ می‌گویی که سخن آنان را نپذیرد و برای هدایت مردم، تلاش بسیار کند، با آیات قرآن آنان را پند و موعظه کند و آنان را از گمراهی برهاند.

فُرقان: آیه ۵۳

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا

مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۵۳﴾

تو همان خدایی هستی که دو دریای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، با هم مخلوط نشود، این برای تو کاری ندارد، گویا تو با این سخن می‌خواهی به محمد ﷺ بگویی که نگران دسیسه‌ها و سخنان کافران نباشد. کافران محمد ﷺ را جادوگر و دیوانه می‌خواندند و به مسلمانان می‌گفتند: «چرا شما از یک جادوگر پیروی می‌کنید»، اما تو کاری کردی که این سخنان در قلب مسلمانان اثر نکند. درست است که مؤمنان و کافران کنار هم هستند، اما هرگز کفر کافران به مؤمنان سرایت نمی‌کند، پیروان محمد ﷺ همه شکنجه‌ها را تحمل می‌کنند اما از دین محمد ﷺ دست بر نمی‌دارند، تو قلب آنان را چنان محکم کردی که ایمان را با هیچ چیز دیگر عوض نمی‌کنند.

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟ دریای شور و دریای

شیرین؟

آب بیشتر رودها شیرین می‌باشد، این رودها از کوه‌ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می‌روند، وقتی رود بزرگی به دریا می‌رسد، آب شور دریا را عقب می‌راند و در دهانه خود، محدوده‌ای درست می‌کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی‌شود و این از عجایب قدرت خدا می‌باشد.

همچنین در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را «گلف استیریم» می‌نامند، این جریان بزرگ آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می‌کند و به سواحل اروپای شمالی می‌رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی‌شود. طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر می‌باشد.

در واقع در وسط اقیانوس اطلس (که آب آن شور است)، این جریان آب شیرین وجود دارد و این آب شیرین با آب شور اقیانوس مخلوط نمی‌شود.

فُرْقَان: آیه ۵۴

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا

وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿۵۴﴾

تو انسان‌ها را از نطفه آفریدی، نطفه‌ای که آبی بی‌ارزش است، نطفه در رحم مادر قرار می‌گیرد، رشد می‌کند و سپس انسان به دنیا می‌آید، تو برای انسان، دو روابط خویشاوندی قرار دادی: رابطه نَسَبی و رابطه سَبَبی.

تو برای این رابطه‌ها حرمت قرار دادی، تو بر هر کاری توانا هستی.

روابط خویشاوندی انسان به دو روش است:

* رابطه نسبی: رابطه‌ای که از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید.

برای مثال این روابط را ذکر می‌کنم:

۱- رابطه پدر با دخترش.

۲- رابطه مادر با پسرش.

۳- رابطه پدر بزرگ با دخترِ دخترش.

۴- رابطه پدر بزرگ با دخترِ پسرش.

۵- رابطه مادر بزرگ با پسرِ دخترش.

۶- رابطه مادر بزرگ با پسرِ پسرش.

۷- رابطه برادر و خواهر با یکدیگر.

۸- رابطه عمو با دخترِ برادر.

۹- رابطه عمّه با پسرِ برادر.

۱۰- رابطه دایی با دخترِ خواهر.

۱۱- رابطه خاله با پسرِ خواهر و...

* رابطه سببی: رابطه‌ای که از طریق ازدواج حاصل می‌شود.

برای مثال این رابطه‌ها را ذکر می‌کنم:

۱- رابطه مادر با شوهر دخترش. (هر زنی به دامادش محرم است).

۲- رابطه پدر با زنِ پسر. (هر مردی به عروسش محرم است).

۳- رابطهٔ پسر با زنِ پدر. (اگر مردی پسری داشته باشد و آن مرد، زن دیگری اختیار کند، آن پسر به آن زن محرم است).

۴- رابطهٔ دختر با شوهر مادر. (اگر زنی دختری داشته باشد، سپس آن زن از شوهر اولش جدا شود و بعد با مرد دیگری ازدواج کند، آن دختر با شوهر مادرش محرم است).

۵- رابطهٔ مرد با دختر همسرش (اگر زنی با مردی ازدواج کند و از آن مرد، دختری داشته باشد، سپس از شوهر اولش طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج کند، این مرد با آن دختر محرم است).

۶- رابطهٔ زن با پسر شوهرش (اگر مردی از زن اول خود پسری داشته باشد، سپس با زن دیگری ازدواج کند، پسر او با این زن دوم، محرم است).
نکتهٔ مهم این است که تو برای همهٔ این رابطه‌هایی که ذکر شد، احترام زیادی قرار دادی و ازدواج میان این افرادی که این رابطه‌های نسبی و سببی را دارند، حرام کردی.

برای مثال: عمو نمی‌تواند با دختر برادر ازدواج کند. زن نمی‌تواند با دامادش ازدواج کند، حتی اگر دخترش از دامادش طلاق بگیرد. مرد نمی‌تواند با عروسش ازدواج کند، حتی اگر پسرش از همسرش جدا شود.

تو انسان را از نطفه‌ای آفریدی و برای او این رابطه‌ها را تعیین کردی و از انسان خواستی تا حرمت این روابط را حفظ کند.

در این آیه از «نَسَب» و «صِهْر» سخن گفتی.
می‌دانم که «نَسَب» همان رابطه‌های نَسَبی است. همچنین منظور از «صِهْر» همان رابطه سَبَبی است.
در زبان عربی، به داماد «صِهْر» می‌گویند. میان عرب‌ها، مهم‌ترین رابطه سَبَبی، رابطه زن با دامادش می‌باشد.
برای همین تو در این اینجا از رابطه‌های سَبَبی به عنوان «صِهْر» سخن گفتی.
منظور تو از واژه «صِهْر» همه رابطه‌های سَبَبی است.

فُرْقَان: آیه ۵۶ - ۵۵

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَآ يَنْفَعُهُمْ وَلَا
يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

مردم مکه بت‌ها را می‌پرستیدند، بت‌هایی که هیچ سود و زیانی برای آنان نداشتند، آنان اسیر جهل و نادانی خود شده بودند، آنان از بت‌ها طلب حاجت می‌کردند و در مقابلشان سر به سجده می‌گذاشتند و از آن‌ها می‌ترسیدند و گاهی فرزندان خود را برای بت‌ها قربانی می‌کردند تا از خشم آنان در امان بمانند.

آن مردم نادان یکدیگر را در بت‌پرستی یاری می‌کردند، آنان از شیطان پیروی می‌کردند. تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان در

دشمنی با محمد ﷺ با هم متحد شده بودند، آنان از هدایتی که تو برایشان فرستاده بودی، گریزان بودند.

محمد ﷺ آنان را به بهشت بشارت می داد و از عذاب روز قیامت می ترساند، وظیفه او این بود که پیام تو را به آنان برساند، او فقط مأمور به وظیفه بود، نه ضامن نتیجه!

تو از او خواستی تا قرآن را برای مردم بخواند و آنان را به سوی حق راهنمایی کند، اگر در این میان، عده ای از قبول حق سرباز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز محمد ﷺ مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

فُرْقَان: آیه ۵۸ - ۵۷

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ
يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۵۷﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْئُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿۵۸﴾

به راستی چرا آنان به محمد ﷺ ایمان نمی آوردند؟ شاید خیال می کردند که محمد ﷺ از آنان انتظار پاداش دارد.

ولی این خیال باطلی بود!

محمد ﷺ هرگز از آنان چنین انتظاری نداشت، او آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، او رسالت خویش را انجام می داد و به دنبال پول و ثروت دنیا نبود.

تو در اینجا از او می خواهی تا به مردم چنین بگویی: «من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، اجر من همین بس که هر کس بخواهد راهی به سوی خدا پیش گیرد، راهنمایی کنم».

سپس از محمد ﷺ می خواهی تا به تو توکل کند، تو خدایی هستی که هرگز نابود نمی شوی، همیشه هستی.

این مردمی که بُت ها را می پرستند، نمی دانند که سرانجام این بُت ها نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، اما اگر کسی تو را پرستد، هرگز امیدش ناامید نمی شود، زیرا تو هرگز نابود نمی شوی.

از محمد ﷺ می خواهی تا تو را تسبیح و ستایش کند و چنین بگوید: «سبحان الله: تو هیچ نقصی نداری، همه عیب ها و نقص ها از تو دور است». «الحمد لله: همه خوبی ها از آن توست، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی، ستایش مخصوص توست».

تو خدای دانا هستی، از همه رفتارهای بندگان باخبری، از نیازهای آنان اطلاع داری، کارهای خوب و بد آنان را می دانی، فقط تو شایسته پرستش هستی، بُت ها از هیچ چیز خبر ندارند. تو در روز قیامت به خوبان پاداش بهشت می دهی و بدها را به کیفر می رسانی.

فُرْقَان: آیه ۵۹

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي

سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿۵۹﴾

بُت پرستان مکه برای نابودی اسلام تلاش های زیادی می کردند، آنان

مسلمانان را شکنجه می دادند و محمد ﷺ را هم تهدید به قتل می نمودند، تو از محمد ﷺ می خواهی تا نگران تهدیدها و کارشکنی آنان نباشد، چون تو پشتیبان او هستی، تو همان خدایی هستی که آسمانها و زمین و آنچه را که بین آنهاست در شش مرحله آفریدی و سپس بر «عرش» خود قرار گرفتی. تو خدای «رحمان» هستی و بر همه چیز آگاهی داری، انسان تنها باید از تو حاجت خویش را بطلبد که تو راز دل او را می دانی.

پس از آن که آسمانها و زمین را آفریدی، بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. تو بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی. تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی تخت پادشاهی خودت بنشینی، منظور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمانها را فرا گرفته است. هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریدههای خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری. پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمانها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

تو آن خدای مهربان و بخشنده می باشی که به تدبیر جهان پرداختی. اکنون از محمد ﷺ و پیروان او می خواهی تا حاجت های خود را از تو بخواهند، فقط تو را صدا بزنند و گدایی درگاه تو را بنمایند، فقط تو می توانی حاجت های آنان را بدهی و آنان را به آرزویشان برسانی.

فُرْقَان: آیه ۶۰

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ
أَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿۶۰﴾

تو نام‌های زیادی داری، یکی از نام‌های تو «رحمان» است، یعنی خدایی که رحمت و مهربانی‌اش همه موجودات را در بر گرفته است، تو به انسان نعمت زندگی دادی، هر چیزی که برای زندگی در این دنیا نیاز داشت، برای او آفریدی.

افسوس که عدّه زیادی از انسان‌ها تو را نمی‌شناسند و به جای پرستش تو، خدایان دروغین را می‌پرستند.

محمد ﷺ به بُت پرستان مکه چنین می‌گفت: «چرا در مقابل بُت‌های بی‌جان سجده می‌کنید؟ این بُت‌ها، هیچ سود و ضرری نمی‌توانند برای شما داشته باشند، خدای رحمان را سجده کنید».

آنان در جواب می‌گفتند: «خدای رحمان دیگر کیست؟ چرا ما باید از او اطاعت کنیم؟ چرا باید به سخن تو گوش کنیم و آن خدایی را که می‌گویی، سجده کنیم؟».

آنان این سخن را می‌گفتند و این‌گونه بیزاری آنان از حقیقت بیشتر می‌شد، آری، محمد ﷺ آنان را به پرستش تو دعوت می‌کرد، اما آنان از روی لجاجت، از او رو برمی‌گرداندند و از حقّ نفرت بیشتری پیدا می‌کردند.

قرآن و سخن پیامبر، مانند باران است، اگر باران بر زمین آماده و حاصلخیز بیارد، سبب سرسبزی آن می‌شود و گیاهان زیادی در آن می‌روید، اما اگر این باران بر زمین سخت و شوره‌زار بیارد، جز علف هرز در آن نمی‌روید.

گروهی از مردم که قلب‌های پاک داشتند، سخن پیامبر را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را برگزیدند و رستگار شدند. ولی گروهی که دل‌های آنان با گناه سیاه شده بود، وقتی سخنان پیامبر را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می‌کنی، راه خوب و بد را نشان همه می‌دهی، بعد از آن دیگر، اختیار با انسان‌ها می‌باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می‌بینم که در هر زمانی، عده‌ای پیامبران تو را دروغگو شمردند، باید بدانم اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره‌زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیا ادامه دهد، راه کفر را انتخاب می‌کند و از حق نفرت پیدا می‌کند و روز به روز نفرت او بیشتر می‌شود.

فُرْقَان: آیه ۶۲ - ۶۱

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾

بُت پرستان به محمد ﷺ گفتند: «خدای رحمان کیست؟ ما او را نمی‌شناسیم».

اکنون وقت آن است که تو خودت را معرفی می کنی تا آنان با تو و مهربانی های تو آشنا شوند:

تو خدای پر خیر و برکت هستی که در آسمان ستارگان را آفریدی و خورشید را چراغ روز و ماه را در شب تابان قرار دادی. (۱۵۰)

شب و روز را آفریدی، پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدیدار می شود، نشانه روشنی از قدرت توست، نظم دقیقی که در این طلوع و غروب خورشید قرار داده ای، شگفت انگیز است.

کسانی هستند که می خواهند نشانه های قدرت تو را یاد کنند و شکر تو را به جا آورند، تو برای آنان شب و روز را پشت سر هم پدیدار می کنی، آنان این گونه به عظمت و بزرگی تو پی می برند، در شب و روز به نماز می ایستند و تو را عبادت می کنند.

از ماه و خورشید و ستارگان سخن گفתי، مناسب می بینم درباره این نشانه های عظمت تو قدری بنویسم:

تو ماه را در آسمان آفریدی، شب ها زمین را با نور آن روشن می کنی، همچنین جزر و مدّ آب دریاها به خاطر ماه است.

اگر جزر و مدّ نبود، آب دریاها را کد می ماند و دریاها تبدیل به مرداب می شد و هیچ موجود زنده ای نمی توانست در آن زنده بماند، جزر و مدّ سبب حرکت و جریان آب دریا می شود.

در هنگام شب که آب دریا بالا می آید، آب شیرینی که در دهانه رودخانه است بار دیگر وارد رودخانه می شود و کشاورزان با آن آب، مزارع خود را

سیراب می کنند.

ماه با گرانس خود، کار هزاران تلمبه آب قوی را انجام می دهد و باعث آبیاری مزارع می گردد. همچنین امروزه در برخی از کشورها از جزر و مد دریا، برق تولید می کنند.

تو خورشید را آفریدی تا گرما و نور را به زمین ارزانی دارد، حرارت سطح خورشید به شش هزار درجه سانتیگراد می رسد، حرارت در عمق آن به چهارده میلیون درجه می رسد.

خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

از سطح خورشید شعله‌هایی زبانه می کشد که گاهی ارتفاع یکی از این شعله‌ها به ۱۶۰ هزار کیلومتر می رسد، یعنی ارتفاع آن ده برابر قطر زمین می شود (قطر کره زمین سیزده هزار کیلومتر است).

در اینجا خورشید را با سه ستاره مقایسه می کنم:

۱- از جهت حجم: در آسمان ستارگان زیادی آفریدی، خورشید یک ستاره است و یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است، اما تو ستاره‌ای آفریدی که هشت میلیارد برابر خورشید است. (ستاره وی. یو.)

۲- از جهت نور: در آسمان ستاره‌ای آفریده‌ای که ۴۰ میلیون بار از خورشید درخشان تر است.

دانشمندان آن ستاره را به نام «ال. بی. وی ۲۰-۱۸۹۶» می شناسند.
 ۳- از جهت گرما: ستاره‌ای را خلق کرده‌ای که دمای عمق آن تقریباً هزار و پانصد برابر دمای عمق خورشید است. (ستاره اچ. دی ۶۲۱۶۶).

به مجموعه ستارگان، کهکشان گفته می شود، در آسمان میلیون‌ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون‌ها ستاره دارد.

کشور آمریکا در ۱۳۵۷ شمسی، سفینه‌ای به آسمان پرتاب کرد، آن‌ها نام این سفینه را «ویجر اول» گذاشتند. این سفینه توانست از سیاره «مشتري» و «زحل» عبور کند و رهسپار مرزهای خارجی منظومه خورشیدی شود. در واقع ۳۵ سال طول کشید تا این سفینه این مسیر را طی کند. این سفینه با سرعت شصت و شش هزار کیلومتر در ساعت به پیش می رفت.

در شهریور ۱۳۹۱ این سفینه از منظومه خورشیدی خارج شد و به جایی رسید که از آنجا خورشید، مانند نقطه‌ای کوچک به نظر می آمد. پس از آن، این سفینه رهسپار کهکشان زرافه شد. نام علمی این کهکشان «ان. جی. سی ۱۵۰۲» می باشد. (۱۵۱)

تجهیزاتی که در این سفینه وجود دارد می تواند ۴۳ سال کار کند، وقتی سال ۱۴۰۰ هجری شمسی فرا برسد، دیگر این سفینه نمی تواند اطلاعاتی به زمین مخابره کند، اما می تواند به مسیر خود ادامه دهد.

درون این سفینه لوحی از جنس طلا قرار دارد که پیام دوستی مردم زمین را بیان می کند، همچنین اطلاعات دیجیتالی زیادی در این سفینه وجود دارد: آثار فرهنگی بزرگان، نمونه‌های از صدا و تصویر موجودات روی زمین و...

چقدر زمان می برد تا این سفینه بتواند خود را به کهکشان زرافه برساند؟ اگر تغییری در مسیر حرکت این فضاپیما روی ندهد، تقریباً ۴۰ هزار سال دیگر از کنار یکی از ستارگان کهکشان زرافه عبور خواهد کرد. یعنی اگر همه چیز درست پیش برود و بر فرض در آنجا موجود زنده ای باشد، ۴۰ هزار سال دیگر این اطلاعات به دست او خواهد رسید!!

دورترین کهکشانی که تا کنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت در فضا می باشد. نور می تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از آن ستارگان جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ های قوی به این کهکشان نگاه می کنم، چه می بینم؟ من دارم به ده میلیارد سال قبل نگاه می کنم! نور ستارگانی که من می بینم ده میلیارد سال قبل، از کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است! امشب آن ستارگان در چه وضعیتی هستند؟ آیا کم نور شده اند؟ آیا پرنور شده اند؟

هیچ کس جز تو نمی داند.

من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نور امشب آن ستارگان به من برسد. شاید امشب آن ستارگان نابود شده اند، اما من ده میلیارد سال دیگر می توانم این را بفهمم!

فرقان: آیه ۷۶ - ۶۳

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿۶۳﴾ وَالَّذِينَ يَسْتُوبُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿۶۴﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿۶۵﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿۶۶﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿۶۷﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَتَمًا ﴿۶۸﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿۶۹﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۰﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿۷۱﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿۷۲﴾ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿۷۳﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿۷۵﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿۷۶﴾

وقتی محمد ﷺ به بُت پرستان گفت: «خدای رحمان را پرستش کنید»، آنان گفتند: «ما خدای رحمان را نمی شناسیم»، اما مؤمنان تو را می شناسند و فقط تو را می پرستند و بنده تو هستند. آنان به مقام «بندگی» رسیده اند و تواز آنان راضی و خشنود هستی.

بارخدایا! من دوست دارم بندگان خوب تو را بشناسم، برایم از ویژگی های آنان بگو! من می خواهم همانند آنان زندگی کنم، می خواهم زندگی من، جلوه بندگی تو باشد.

برایم سیزده ویژگی بندگان خوب خودت را ذکر می کنی:

* ویژگی اول:

آنان هرگز غرور و تکبر ندارند، همواره فروتن هستند و با تواضع بر روی زمین گام برمی دارند.

* ویژگی دوم:

آنان مظهر صبر و تحمل هستند. جاهلان به آنان دشنام می دهند و سخنان ناروا می گویند، اما مؤمنان با بزرگواری برخورد می کنند و با صفا و محبت پاسخ آنان را می دهند و هرگز مقابله به مثل نمی کنند.

* ویژگی سوم:

بندگان خوب تو با اخلاص تو را عبادت می کنند، شب ها به نماز می ایستند و در مقابل بزرگی تو به سجده می روند. در تاریکی شب که هیچ کس آنان را نمی بیند، روح و جان خود را با نام و یاد تو روشن می کنند.

* ویژگی چهارم:

آنان از عذاب روز قیامت می ترسند، از این که شیطان آنان را فریب دهد، نگرانند، از تو می خواهند تا آنان را از عذاب جهنم نجات دهی، زیرا جهنم جایگاه و منزلگاه بدی است، آنان از شعله های آتش جهنم در هراسند و شب ها از ترس آن، اشک می ریزند.

* ویژگی پنجم:

آنان به نیازمندان کمک می‌کنند و از مال و ثروت خود به فقیران می‌بخشند، البته آنان در این کار، اسراف نمی‌کنند همان‌گونه که بخل نمی‌ورزند، آنان جانب اعتدال را مراعات می‌کنند.

* ویژگی ششم:

آنان هرگز خدایی غیر از تو را نمی‌پرستند، آنان یکتاپرست هستند، از شرک و بُت‌پرستی بیزارند. آنان از شرکِ پنهان که همان ریا و خودنمایی است، دوری می‌کنند. آنان می‌دانند که تو فقط کاری را قبول می‌کنی که در آن اخلاص باشد، آری، تو کاری را که بوی ریا و خودنمایی داشته باشد نمی‌پذیری.

* ویژگی هفتم:

آنان هرگز خون بی‌گناهی را نمی‌ریزند، انسانی که تو کشتن او را حرام کرده‌ای را نمی‌کشند، (فقط جهت اجرای عدالت، کسی را که جنایتی کرده است قصاص می‌کنند).

* ویژگی هشتم:

هرگز زنا نمی‌کنند، آنان می‌دانند که زنا سبب می‌شود پیوندهای خانوادگی از هم گسسته شود و جامعه را به تباهی کشاند. از شرک، قتل و زنا سخن به میان آمد، هیچ‌گناهی از این سه گناه، بزرگ‌تر نیست، هر کس به این سه گناه آلوده شود در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

عذاب چنین گناهکارانی دو برابر خواهد بود و برای همیشه در آتش جهنم با

ذلت و خواری، خواهند ماند، البته اگر گناهکاری که این سه گناه را انجام داده است، توبه کند و گذشته خود را با اعمال نیک جبران کند، تو او را می‌بخشی و گناهان او را به لطف و کرم خود به نیکی‌ها تبدیل می‌کنی که تو خدای بخشنده و مهربانی هستی.

آری، هر کس از رویِ پشیمانی، توبه کند و عمل نیک انجام دهد، آگاهانه به سوی تو آمده است و توبه‌اش واقعی است و تو از گناهش می‌گذری و به او پاداش نیک عطا می‌کنی.

* ویژگی نهم:

سخن از ویژگی‌های بندگان خوب تو بود، ویژگی نهم آنان این است که در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند، آنان در مجلس گناه حاضر نمی‌شوند، اگر در جایی بودند و دیدند گناهانی مانند تهمت، شراب، موسیقی گناه‌آلود و... آغاز شد، از جا برمی‌خیزند و آنجا را ترک می‌کنند. (۱۵۲)

* ویژگی دهم:

وقتی آنان با امور بیهوده و ناپسند روبرو می‌شوند، با بزرگواری از آن می‌گذرند و از آن چشم‌پوشی می‌کنند. آری، آنان از هرگونه کار لغو و بیهوده پرهیز می‌کنند، آنان در زندگی به دنبال هدف مشخصی هستند و آن هدف، رضایت توست، همه کارهایشان را با توجه به آن هدف می‌سنجند، همه کارهای آنان رنگ و بوی تو را دارد.

* ویژگی یازدهم:

آنان وقتی قرآن و سخنان تو را می‌شنوند در مقابل آن، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نیستند، آنان مانند کوران و کران نیستند که گویی حق را ندیده‌اند و نشنیده‌اند.

آنان وقتی سخن تو را می شنوند، در برابر آن خشوع و فروتنی می کنند و با تمام وجود به سخن تو گوش فرا می دهند و به ایمان و آگاهی آنان افزوده می شود.

* ویژگی دوازدهم:

آنان از تو می خواهند تا همسران و فرزندان آنان را مایه روشنی چشمانشان قرار دهی. آنان برای تربیت خانواده خود، همه تلاش خود را می کنند و از تو می خواهند تا خانواده و نسل آنان را مایه آبروی آنان قرار دهی. آنان از ابراهیم علیه السلام آموخته اند تا برای نسل خود دعا کنند. (۱۵۳)

آنان هنگام دعا فقط به فکر خود و زمان خود نیستند، دعای آنان فراتر از زمان و مکان است، برای نسل خود طلب هدایت و رحمت می کنند.

* ویژگی سیزدهم:

بندگان خوبت از تو می خواهند تا آنان را رهبر و راهنمای پرهیزکاران قرار دهی تا دیگران از آنان الگو و سرمشق بگیرند. آنان از تو ثروت و مال دنیا را نمی خواهند، زیرا می دانند وقتی مرگ سراغشان بیاید، باید ثروت و دارایی خود را بگذارند و با دست خالی روانه قبر شوند. اگر کسی بتواند مردم را هدایت کند و آنان را به سوی تو فرا بخواند، بزرگ ترین ثروت را به دست آورده است.

بندگان خوب تو چنین آرزویی دارند و از تو می خواهند تا در تاریکی های زمین، آن ها را چراغ هدایت مردم قرار دهی. اگر کسی بتواند یک نفر را به راه راست هدایت کند، مانند این است که همه مردم جهان را هدایت کرده است و آنان را از مرگ حتمی نجات داده است.

خوشا به حال کسانی که به گونه‌ای زندگی می‌کنند که سخن و کردارشان، سبب هدایت دیگران به راه راست می‌شود و در روز قیامت به ثوابی بس بزرگ می‌رسند. (۱۵۴)

بندگان خوب تو در این دنیا، این سیزده ویژگی را دارند و در قیامت هم تو، به آنان پاداش می‌دهی، آنان را در بهترین قصرهای بهشت جای می‌دهی، زیرا آنان در این دنیا در راه بندگی تو صبر و استقامت کردند و سختی‌ها را تحمل نمودند. تو پاداش صبر آنان را می‌دهی. هنگامی که آنان وارد بهشت می‌شوند، فرشتگان به استقبالشان می‌آیند و به آنان سلام می‌کنند و خوش آمد می‌گویند. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود و به راستی که بهشت تو بهترین جایگاه و منزلگاه است.

فُرْقَان: آیه ۷۷

قُلْ مَا يَغْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ

فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿۷۷﴾

به راستی تو چرا انسان را آفریدی؟ آیا به او نیازی داشتی؟ هرگز.

تو خدای بی‌نیاز هستی، انسان را آفریدی تا تو را بخواند و تو به او لطف و عنایت کنی، از تو آمرزش بخواهد و تو او را ببخشی، این هدف تو از خلقت انسان بود. (۱۵۵)

کمال انسان در این است که تو را بخواند و دست به دعا بردارد، بندگان

خوب بندگی تو را می‌کنند و در مقابل عظمت تو به سجده می‌روند و تو را می‌خوانند، تو هم به آنان پاداش بزرگی می‌دهی و آنان را در بهشت جای می‌دهی.

ولی گروهی از انسان‌ها تو را از یاد می‌برند و راه کفر را برمی‌گزینند، تو برای هدایت آنان، قرآن را فرستادی، اما آنان قرآن را دروغ پنداشتند، تو در این دنیا به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و به سوی حق بیایند، آنان به گمراهی خود ادامه می‌دهند و سرانجام به عذاب تو گرفتار می‌شوند.

روز قیامت، روز عذاب حتمی آنان است، آنان هیچ راه نجاتی نخواهند داشت، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن آن‌ها می‌اندازند و به سوی جهنم می‌برند و برای همیشه در آتش سوزان خواهند بود. (۱۵۶)

پیوست‌های تحقیقی

۱. تورات، دانیال، فصل ۷، شماره ۹.
۲. سفر خروج فصل ۲۴، شماره ۹ و ۱۰.
۳. سفر پیدایش، فصل ۱۸ شماره ۱ تا ۸.
۴. مزامیر، فصل ۱۳۲، شماره ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۲.
۵. قال: نحن اهل الذکر: الکافی ج ۱ ص ۲۱۰، دعائم الاسلام ج ۱ ص ۲۸، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۰۱، البرهان ج ۳ ص ۴۲۳.
- حضر الرضا علیه السلام مجلس المامون بمرور... أنما عنی بذلك اليهود و النصارى...: الامالی للصدوق ص ۶۲۴، تحف العقول ص ۴۳۵، وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۷۳، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۷۳، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۶۳، بشارة المصطفی ص ۳۵۸.
۶. در اینترنت جستجو کنید: فیلم نماز و روزه فضانورد مسلمان در فضا.
۷. تفکر ساعة يعدل عبادة سبعین سنة: روح المعانی ج ۱۲ ص ۱۱.
۸. آل عمران: آیه ۱۹۴-۱۹۰
۹. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمة للحزب

- العالمی ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.
۱۰. لو حمل علی النفی لیکون تصریحا بنتیجة السابق كما علیه جمهور المفسرین لکان حسنا بالغا انتهى: روح المعانی ج ۹ ص ۱۹.
۱۱. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوَ: أي ولدا. و يقال: امرأة: وأصل اللهو: النكاح. و قد ذكرت هذا في كتاب تأويل المشكل: غریب القرآن ج ۱ ص ۲۴۳.
۱۲. فما وقع وهمك علیه من شيء فهو خلافة، لا يشبهه شيء، ولا تدركه الأوهام: الكافي ج ۱ ص ۸۲ التوحيد ص ۱۰۶، الفصول المهمة ج ۱ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۵۶۱.
۱۳. در سوره مائده: آیه ۱۱۸-۱۱۶ از سؤالی (که خدا از عیسی علیه السلام در روز قیامت می پرسد) سخن به میان آمده است، این آیه نشان می دهد که عیسی (ع) می تواند خدا باشد، چرا که او هم مورد سؤال واقع می شود.
۱۴. قانون و سنت خدا این است که انسان را آزاد آفرید، به او حق انتخاب داد و راه حق و باطل را به او نشان داد، پس شناساندن حق، کار خداست، انتخاب حق یا انکار آن، کار انسان است. این قانون با ظاهر این آیه سازگاری ندارد، زیرا این آیه می گوید: اکثر مردم حق را نمی دانند و از آن اعراض می کنند، در حالی که سنت خدا این بود که همه باید حق را بدانند، بعد آن را قبول یا انکار کنند. در جواب باید گفت: آن کسی که حق را می شناسند ولی چون از این علم خود فایده ای نمی برند، پس علم از آنان نفی شده است. به عبارت دیگر، چون آنان به مقتضی علم خود عمل نمی کنند، علم از آنان نفی شده است.
- نمونه این مطلب در سوره بقره آیه ۱۱۳ می باشد. در آنجا چنین می خوانیم: (كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم). در تفسیر روح المعانی ج ۱ ص ۳۶۰ چنین می خوانیم: (واما القول بانهم اليهود واعيد قولهم مثل قول النصارى و نفى عنهم العلم حيث لم ينتفعوا به).
۱۵. لايشفعون الا لمن ارتضى الله دينه: الامالی للصدوق ص ۵۶، التوحيد ص ۴۰۸، کمال الدین ص ۷۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۲، جامع احادیث الشیعة ج ۱۴ ص ۳۴۴، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۳۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۳.
۱۶. إنَّ الأصل الواحد في هذه المادة هو ما يقابل الأمن، ويعتبر في الخوف توقع ضرر مشكوك والظن بوقوعه: التحقيق في كلمات القرآن ج ۳ ص ۱۳۹، الخشية: إنَّ الأصل الواحد في هذه المادة هو المراقبة والوقاية مع الخوف، بأن يراقب أعماله ويتقي نفسه مع الخوف والملاحظة: التحقيق في

- کلمات القرآن ج ۳ ص ۶۱.
۱۷. ریشه‌خ ش ی و مشتقات آن در قرآن ۴۸ بار تکرار شده و اما ریشه‌خ و ف در قرآن ۱۲۴ بار آمده است. مفهوم خوف بیش از دو برابر مفهوم خشیت تکرار شده است. شاید بتوان گفت کسانی که از خدا می‌ترسند دو برابر کسانی هستند که از خدا خشیت دارند. زیرا مقام خشیت مقامی است که فقط کسانی به آن می‌رسند که معرفت و شناخت بهتری به خدا پیدا کرده‌اند.
۱۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۲۱۶، جامع البيان ج ۱۷ ص ۲۸، تفسير الثعلبي ج ۶ ص ۲۷۳، تفسير السمعاني ج ۳ ص ۳۷۸، زاد المسير ج ۵ ص ۲۴۰، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۲۷۳، روح المعاني ج ۱۷ ص ۳۷.
۱۹. روح المعاني ج ۹ ص ۵۲.
۲۰. ونضع الموازين... قال: هم الانبياء و الاوصياء: التوحيد ص ۲۶۸، معاني الاخبار ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۴۹، تفسير الصافي ج ۲ ص ۱۸۱، البرهان ج ۳ ص ۸۲۰.
۲۱. وأما ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه أذر وكونه ضالا مشركا فلا يقدر في مذهبنا...: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، كما انه ذكر نسب ابراهيم كذا: ابراهيم بن تارخ، راجع: مناقب آل ابي طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسير المحيط ج ۱ ص ۵۳۶، تاريخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الكامل في التاريخ لابن الاثير ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبياء لابن كثير ج ۱ ص ۱۶۷.
۲۲. انما قال فعله كبيرهم هذا ان نطق، وان لم ينطق فلم يفعل كبيرهم هذا شيئا...: تفسير القمي ج ۲ ص ۷۱، تفسير الصافي ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۱.
۲۳. وجاء ابوه فلطمه لطمه وقال له: ارجع عما انت عليه...: تفسير القمي ج ۲ ص ۷۱، تفسير الصافي ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۱.
۲۴. فأمن له لوط و خرج مهاجرا الى الشام هو و سارة و لوط: الكافي ج ۸ ص ۳۷۰، مرآة العقول ج ۲۶ ص ۵۵۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۹.
۲۵. اسماعيل مات قبل ابراهيم و ان ابراهيم كان حجه لله قائما...: كامل الزيارات ص ۱۳۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۹۰، البرهان ج ۳ ص ۷۲۰.
۲۶. فحكم داوود بما حكمت به الانبياء من قبله و اوحى الله عز و جل الى سليمان...: الكافي ج ۵ ص ۳۰۲، وسائل الشيعة ج ۲۹ ص ۲۷۸، جامع احاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۳۵۰، تفسير الصافي ج ۳ ص ۳۴۸، البرهان ج ۳ ص ۸۳۱.

٢٧. اسماعيل بن ابراهيم قبل از مرگ ابراهيم از دنيا رفت و به مقام پيامبرى نرسيد، پس اسماعيل كه در اينجا نام او برده شده است، اسماعيل صادق الوعد است. مراجعه كنيد: اسماعيل مات قبل ابراهيم و ان ابراهيم كان حجه لله قائماً...: كامل الزيارات ص ١٣٨، مختصر بصائر الدرجات ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٩٠، البرهان ج ٣ ص ٧٢٠.
٢٨. إنَّ ذا الكفل منهم و كان بعد سليمان بن داوود و كان يقضي بين الناس كما كان يقضي داوود...: تفسير مجمع البيان ج ٧ ص ١٠٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٠٥، قصص الانبياء ص ٢١٥.
٢٩. هذا سؤال دخل عليكم و قد دخل عليكم و قد اخبركم يونس نبيكم...: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٣٢، تفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٣، البرهان ج ٣ ص ٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٢٤.
٣٠. برای فهم این عبارت فظن ان نقدر عليه به این روایت امام رضا(ع) توجه شود: ذهب مغاضباً لقومه (فظنّ) بمعنی استيقن (ان لن نقدر عليه) ای: لن نضيق عليه...: عيون اخبار الرضا ج ١ ص ١٧٩، الاحتجاج ج ٢ ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ١١ ص ٨٢، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٥٠.
٣١. مكث يونس في بطن الحوت تسع ساعات: تفسير القمي ج ١ ص ٣١٩، البرهان ج ٣ ص ٥٨، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٨٣.
٣٢. كم غاب يونس عن قومه حتى رجع... قال: اربعة اسابيع، سبعاً في ذهابه الى البحر...: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٣٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٢٦، البرهان ج ٣ ص ٦٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٩٨.
٣٣. مكارم الأخلاق ص ٣٤٦، بحار الأنوار ج ٩٥ ص ١٥٩.
٣٤. روح اختاره الله واصطفاه و خلقه إلى نفسه و فضله على جميع الأرواح، فأمر فنفخ منه في آدم: التوحيد للصدوق ١٧٠، معاني الأخبار ص ١٧، بحار الأنوار ج ٤ ص ١١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١١، إنَّ الله تبارك و تعالی أحد صمد، ليس له جوف، وإنما الروح خلقٌ من خلقه...: التوحيد للصدوق ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٨ و ج ٤ ص ١٣، تفسير العياشي ج ٢ ص ٣١٦.
٣٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان و روح الجنان ج ١٣ ص ٢٥٥، التفسير الأصفي ج ٢ ص ٧٩٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٥٤، البرهان ج ٣ ص ٨٣٩، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٦٩، جامع البيان ج ٥ ص ١١، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٤٤٠، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٤١٩، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٤٠٦، معالم التنزيل ج ٣ ص ٢٦٧، زاد المسير ج ٥ ص ٢٦٦، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ١٠٦، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٢٩٧، الدر المنثور ج ٤ ص ٣٥٥، فتح القدير

ج ۴ ص ۷.

۳۶. فَجَمِيعِ السُّودَانِ حَيْثُ كَانُوا مِنْ حَامٍ وَ جَمِيعِ التُّرُكِ وَ السَّقَالِبَةِ وَ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ الصِّينِ مِنْ يَافِثَ حَيْثُ كَانُوا وَ جَمِيعِ الْبَيْضِ سِوَاهُمْ مِنْ سَامٍ...: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۲، بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۱۴، ج ۵۹ ص ۶۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۶۲، قصص الانبياء ص ۸۹.

۳۷. الميزان ج ۱۴ ص ۳۲۶-۳۳۱.

۳۸. طبق این نظریه: جمله (من کل حدب ينسلون) را این گونه باید تفسیر کرد: قوم یاجوج و ماجوج، در قسمت شمالی کره زمین (بالای کوه‌های قفقاز) زندگی می‌کردند، آن نقطه زمین، کوه‌های بلندی دارد. قبرهای آن مردم، بیشتر بر دامنه کوه‌ها و تپه‌ها قرار دارد. روز قیامت که برپا شود، آنان از قبرهای خود برمی‌خیزند و برای حساب کتاب به عرصه قیامت می‌آیند.

۳۹. بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۳۵: الناس ولد آدم ما خلا ياجوج و ماجوج، عند خروج ياجوج و ماجوج ارسل الله جبرئيل فرفع من الأرض القرآن...: بحار الأنوار ج ۵۷ ص ۳۸، روح المعاني ج ۱۸ ص ۱۹، فتح القدير ج ۳ ص ۴۸۰، ق، جبل محيط بالدنيا وراء ياجوج و ماجوج: بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۵، تفسير القمي ج ۲ ص ۳۲۳.

۴۰. در زبان عربی به کسی که از چاه آب می‌کشد، «وارد الماء» می‌گویند، یعنی او به آب وارد شده است. اکنون این سؤال را می‌پرسم: آیا کسی دلو را داخل چاه می‌اندازد، داخل آب می‌شود؟ اگر او می‌خواست داخل آب بشود، دیگر طناب به چاه نمی‌انداخت! او بالای چاه می‌ایستد و دلو را در چاه می‌اندازد. در زبان عربی به او می‌گویند: «او وارد آب شده است»، در حالی که او داخل آب نشده است.

قرآن در سوره یوسف آیه ۱۹ چنین می‌گوید: (وجئت سيارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه): برادران یوسف، یوسف را در چاه انداختند. کاروانی از راه رسید، آن کاروان کسی را برای آوردن آب فرستادند، او بر لب چاه آمد و دلو خود را در چاه انداخت، یوسف در آن دلو نشست و از چاه بالا آمد.

قرآن از کسی دلو را داخل چاه انداخت به عنوان «وارد» یاد می‌کند، او وارد آب شد اما داخل آب نشد، او فقط تا نزدیک آب آمد.

اکنون که معنای واژه ورود را در زبان عربی فهمیدم، آیه ۷۱ این سوره را معنا می‌کنم: قرآن می‌گویی همه انسان‌ها نزدیک جهنم می‌آیند، خدا مؤمنان را نجات می‌دهد، آنان هرگز داخل جهنم نمی‌شوند، اما کافران داخل جهنم می‌شوند و در آتش آن می‌سوزند.

- خلاصه این سخنان، چنین است:
- * ورود به جهنم یعنی: نزدیک جهنم آمدن.
- * دخول به جهنم یعنی: داخل شدن به جهنم و سوختن در آتش آن.
٤١. امروزه به آن ستاره وی. یومی گویند، در زمان قدیم به آن کلب اکبر می گفتند.
٤٢. ان الارض يرثها عبادى الصالحون: قال: القائم (ع) و اصحابه: تفسير القمي ج ٢ ص ٧٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٥٧، البرهان ج ٣ ص ٨٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٦٤، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٢٤.
٤٣. فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز... مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
٤٤. فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعدّه وأورثنا الأرض... بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٤٥. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمئة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به... كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.
٤٦. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٣ ص ٢٥٥، التفسير الأصفي ج ٢ ص ٧٩٤، جامع البيان ج ١٧ ص ١٤٣، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٤٤٦، تفسير الثعلبي ج ٦ ص ٣٠٦، تفسير السمعي ج ٣ ص ٤١٤، معالم التنزيل ج ٣ ص ٢٧٢، زاد المسير ج ٥ ص ٢٧٥، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ١١٢، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٢٩٧، فتح القدير ج ٣ ص ٤٣١، روح المعاني ج ١٧ ص ١٠٨.
٤٧. فَلْيَنْظُرْ أَيُّ فُلَيْتَفَكْرٍ هَلْ يُذْهِبُ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ أَيُّ هَلْ يَذْهِبُ كَيْدَهُ وَغِيظُهُ مَنْ نَصَرَ اللَّهَ لِرَسُولِهِ؟ وَالاستفهام إنكاري أي فلن يذهب صنعه ذلك: ارشاد الاذهان ج ١ ص ٣٣٩.
٤٨. سورة آل عمران آية ١١٩
٤٩. قد انزل الله عليهم كتابا وبعث اليهم نبيا رسولا حتى كان لهم ملك سكر ذات ليلة... التوحيد ص ٣٠٦، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ١٢٨، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٤٦١، جامع احاديث الشيعة ج ٢٠ ص ٣٩٥.
٥٠. سنوا بهم سنه اهل الكتاب... من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٥٣، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ١٢٧، مستدرک الوسائل ج ١٤ ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٤٦٣.
٥١. سورة حج آية ١٩، سورة نحل آية ٤٩-٤٨.
٥٢. وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ أَي المحمود جدا، وإضافة صراط إليه قيل بيانية: روح المعاني ج ٩ ص

۱۳۱.

۵۳. هدوا الى صراط الحميد، فقال: هو والله هذا الامر الذي اتم عليه: المحاسن ج ۱ ص ۱۶۹، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۹۲، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۸۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۰.

۵۴. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۳ ص ۳۰۷، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۰۲، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۶۹، البرهان ج ۳ ص ۸۶۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۰، جامع البيان ج ۱۷ ص ۱۷۸، تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۴۵۴، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۱۳، تفسير السمعاني ج ۳ ص ۴۳۱، معالم التنزيل ج ۳ ص ۲۸۱، زاد المسير ج ۵ ص ۲۸۶، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۱۲۱، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۳۶۰، الدر المنثور ج ۴ ص ۳۵۰، فتح القدير ج ۳ ص ۴۴۵، رور الألويسي ج ۱۷ ص ۱۳۷.

۵۵. كل ظلم يظلم به الرجل نفسه بمكة... فأتى اراه الحادا وذلك كان ينهى ان يسكن الحرم: علل الشرايع ج ۲ ص ۴۴۵، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۸۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۷۲، البرهان ج ۳ ص ۸۶۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۸۲.

۵۶. مرّاهل مكّه الا يأخذوا من ساكن، أجراً: بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۵۹، نهج البلاغة ج ۳ ص ۱۲۸، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۵۸، بحار الأنوار ج ۳۳ ص ۴۹۷، جامع احاديث الشيعة ج ۱۰ ص ۱۰۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۷۱.

۵۷. إنّ الله سخر لي البراق وهي دابة من دواب الجنة ليست بالطويل ولا بالقصير، فلو أنّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة...: مسند زيد بن علي عليه السلام ص ۴۹۷، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۶۷۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، إنّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته...: عمدة القاري ج ۱۵ ص ۱۲۶، الديباج على مسلم ج ۱ ص ۱۹۴، شرح أصول الكافي ج ۱۲ ص ۵۲۴.

۵۸. لما فرغ ابراهيم(ع) من بناء البيت امره الله ان يؤذّن في الناس بالحج...: تفسير القمي ج ۲ ص ۸۳، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۷۳، البرهان ج ۳ ص ۸۷۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۱۶، جامع احاديث الشيعة ج ۱۰ ص ۱۸.

۵۹. واتخذوا من مقام ابراهيم مصلّى، يعني بذلك ركعتي طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۱ ص ۳۸۸.

۶۰. وليطوفوا بالبيت العتيق، قال: طواف النساء: الكافي ج ۵ ص ۵۱۲، تهذيب الاحكام ج ۵ ص ۲۵۳.

- وسائل الشيعة ج ١٣ ص ٢٩٩، جامع احاديث الشيعة ج ١٢ ص ١٧٥، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٧٧، تفسير جوامع الجامع ج ٢ ص ٥٥٧.
٦١. (ثم ليقضوا تغنهم) لقاء الامام... فقال: صدق ذريح و صدقت، ان للقرآن ظاهرا و باطنا...: الكافي ج ٤ ص ٥٤٩، معاني الاخبار ج ٢ ص ٣٤٠، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٦٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٢ ص ١٥٥.
٦٢. ذَلِكَ أَي الْأَمْر ذَلِكَ أَوْ امْتَلُوا ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ أَي الْبَدَن الْهَدَايَا كَمَا رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٍ وَ جَمَاعَةٍ... وَ تَعْظِيمُهَا أَنْ تَخْتَارَ حَسَانًا سَمَانًا غَالِيَةً الْأَثْمَانَ: المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ٩، ص: ١٤٤
٦٣. فأضجعه عند الجمرة الوسطى وأخذ المُدِيَّة فوضعها على حلقه، ثم رفع رأسه إلى السماء، ثم انتحى عليه، فقلبها جبرئيل عن حلقه...: الكافي ج ٤ ص ٢٠٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٣٤٩، التفسير الصافي ج ٦ ص ١٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٤٢٦، وراجع: تاريخ يعقوبي ج ١ ص ٢٧.
٦٤. انفال: آية ١٧
٦٥. الذين ان مكناهم... هذه الآية لال محمد، المهدي واصحابه يملكهم الله مشارق الارض و مغاربها...: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٦٥، البرهان ج ٣ ص ٨٩٢، مكياال المكارم ج ١ ص ٢٥٢.
٦٦. هذا كقولهم على ما في بعض الروايات عند سماع قراءة عليه الصلاة و السلام (إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) إن عيسى عبد من دون الله تعالى و الملائكة عليهم السلام عبدوا من دون الله تعالى فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ أَي فيبطل ما يلقيه من تلك الشبه و يذهب به بتوفيق النبي صلى الله عليه و سلم لرده: روح المعاني ج ٩ ص ١٦٥.
٦٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان و روح الجنان ج ١٣ ص ٣٣١، التفسير الأصفى ج ٢ ص ٨١٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٨٧، البرهان ج ٣ ص ٨٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥١٧، جامع البيان ج ١٧ ص ٢٥٢، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٤٦٦، تفسير الثعلبي ج ٧ ص ٢٨، تفسير السمعي ج ٣ ص ٤٥٠، معالم التنزيل ج ٣ ص ٢٩٥، زاد المسير ج ٥ ص ٣٠٢، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ١٣٦، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٣٤٤، فتح القدير ج ٣ ص ٤٦٣، روح المعاني ج ١٧ ص ١٧٥.
٦٨. نحل: آية ٢١-١٩
٦٩. آمار دقيق آنها این رقم است: ٣٢٥،٩٢٣،٢٠٠،٠٠٠،٠٠٠

۷۰. نوعی مگس بسیار ریز در کشور تایلند کشف شده است که به سختی می‌توان آن را با چشم غیر مسلح دید، این مگس همه اندام‌های مگس معمولی را دارا می‌باشد.
۷۱. بیشتر مفسران بر این عقیده هستند جهاد در این آیه به معنای لغوی آن می‌باشد. معنای لغوی آن: تلاش کردن است. در این آیه جهاد به معنای اصطلاحی (مبارزه و جنگ با دشمنان) نیست: (أكثر المفسرين حملوا الجهاد هاهنا على جميع أعمال الطاعة و قالوا حق الجهاد أن يكون بنية صادقة خالصة لله تعالى: مجمع البيان ج ۷ ص ۱۷۲).
۷۲. و قيل معناه ليكون الرسول شهيدا عليكم في إبلاغ رسالة ربه إليكم و تكونوا شهداء على الناس بعدّه بأن تبلغوا إليهم ما بلغه الرسول إليكم: مجمع البيان ج ۷ ص ۱۵۴.
۷۳. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُؤْتُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)، علي بن إبراهيم، قال: ممّا علّمناهم، يُنْبِئُونَ، وممّا علّمناهم من القرآن يتلون: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۶، البرهان ج ۱ ص ۱۰۰.
۷۴. من سنتي التزويج، فمن رغب عن سني فليس مني: مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۲، وراجع: الكافي ج ۵ ص ۴۹۶، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۲۱، من تزوج فقد احرز نصف دينه: الكافي ج ۵ ص ۳۲۹، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۱۷، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۴، الامالي للطوسي ص ۵۱۸، مكارم الاخلاق ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۲۱۹.
۷۵. مريم: آيه ۶۳
۷۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۴۳، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۸۲۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۳۹۷، جامع البيان ج ۱۸ ص ۲۱، تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۴۷۷، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۴۱، تفسير السمعاني ج ۳ ص ۴۷۰، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۰۶، زاد المسير ج ۵ ص ۳۱۹، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۱۵۱، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۳۷۰، فتح القدير ج ۳ ص ۴۷۹، روح المعاني ج ۱۸ ص ۲۳.
۷۷. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۷۸. نالت الشيعة و الوثوب على نوح بالضرب المبرح: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۲۱.
۷۹. فادخل من كل جنس من اجناس الحيوان زوجين في السفينة: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۲۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۴۴، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۳۵۶.

٨٠. فقام اليه مسرعا حتى جعل الطبق عليه و ختمه بخاتمه... الكافي ج ٨ ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٤٣.
٨١. قال: يا بني تصغير ابن، صغره للشفقة: التفسير الصافي ج ٣ ص ٥، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٧٤، هو تصغير لطف ومرحمة: امتاع الأسماع ج ٣ ص ١٥٢، بني تصغير ابن، وهو تصغير لطف ومرحمة: تحفة الأحوذى ج ٧ ص ٣٧٠، قال يا بني صغره للشفقة، ويسمى النحاة مثل هذا تصغير التحبيب: روح المعاني ج ١٢ ص ١٨، خاطبه أبوه بقوله: يا بني تصغير التحبيب والتقريب والشفقة: تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ٢٨١.
٨٢. لبثوا فيها سبعة أيام و لياليها و طافت بالبيت اسبوعاً... الكافي ج ٨ ص ٢٨١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٠، البرهان ج ٣ ص ١٠٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٦٦.
٨٣. هود: آية ٤٩-٢٥
٨٤. بعضىها معتقدند که در این آیات، قرآن از قوم ثمود سخن می گوید، اما قرآن این گروه را بعد از قوم نوح ذکر می کند و از نظر زمانی، قوم عاد مقدم بر قوم ثمود بودند. اما در مورد عذاب قوم عاد، در اینجا از صیحه نام برده شده است و در سوره الحاقه آیه ٦ و ١٧ از تند باد و طوفانی که هفت شبانه روز طول کشید، نام برده شده است، گویا عذاب قوم عاد با صیحه آسمانی شروع شده است و طوفان هفت روز آنان را در هم کوبیده است.
٨٥. يخافون ان تردّ عليهم اعمالهم... و يرجون ان يقبل لهم: الامالى للمفيد ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٣٩٢.
٨٦. رعد: آیه ٥
٨٧. عن الصراط لئلكبون، قال: عن ولايتنا اهل البيت: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٢٢، الغدير ج ٢ ص ٣١١، البرهان ج ٤ ص ٣١.
٨٨. السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٨٩. أَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ، أَسَلَامٌ عَلَيْكَ... الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ و ج ٩١ ص ٢ و ج ٩٩ ص ٨١.
٩٠. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٠، البرهان ج ١ ص

۵۸۰.

۹۱. نحل: آیه ۲۹-۲۸

۹۲. انعام آیه ۹۶-۹۵

۹۳. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۱، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۸۳۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۴۸۰، البرهان ج ۴ ص ۳۳، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۱۹، جامع البيان ج ۱۸ ص ۶۴، تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۴۸۸، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۵۴، تفسير السمعي ج ۳ ص ۴۸۸، معالم التنزيل ج ۳ ص ۳۱۶، زاد المسير ج ۵ ص ۳۳۲، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۱۶۶، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۳۸۶، فتح القدير ج ۳ ص ۴۹۶، روح المعاني ج ۱۷ ص ۲۷.

۹۴. بعضی‌ها این آیه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: مراد در این عذاب‌ها با گروه ستمکاران قرار مده، (ترجمه مکارم شیرازی). اگر چنین ترجمه با عبارت (لاتجعلنی مع القوم الظالمین) مناسب است. اما در این آیه چنین می‌خوانیم: (لاتجعلنی فی القوم الظالمین)، یعنی مراد در میان قوم ستمگر قرار مده. در واقع پیامبر از این که در جنگ بدر، یارانش او را رها کنند و او اسیر کافران بشود به خدا پناه می‌برد.

۹۵. ثم قال: اشيروا عليّ، فقام سعد بن معاذ فقال: بابي انت وامی يا رسول الله، كانك قد اردتنا...: تفسير القمي ج ۱ ص ۲۵۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۴۸، البرهان ج ۲ ص ۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۲۵.

۹۶. فاذا قدم عليهم القادم عرفهم بتلك الصورة التي كانت في الدنيا: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۹، الامالی للطوسی ص ۴۱۹.

۹۷. در بعضی روایات به این نکته اشاره شده است که قبر کافر، گودالی از آتش می‌شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می‌سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی ما سر قبر کافر می‌رویم، آتشی نمی‌بینیم: (يسلط الله عليه حيات الارض...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۶).

۹۸. كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي: وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۲۱، الحدائق الناضرة ج ۲۳ ص ۱۵۴، سعدا السعود ص ۲۵۶، روض الجنان ج ۱۴ ص ۲۵۰.

۹۹. غلبت علينا شقوتنا، قال: باعمالهم شَقُوا: التوحيد للصدوق ص ۳۵۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۵۷، التفسير الصافي ج ۳ ص ۴۱۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۵۶۶.

۱۰۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۱، التفسير الأصفي

- ج ۲ ص ۸۳۴، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۱۳، البرهان ج ۴ ص ۴۰، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۴۹۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۵۹، تفسیر السمعانی ج ۳ ص ۴۹۵، معالم التنزیل ج ۳ ص ۳۲۰، زاد المسیر ج ۵ ص ۳۳۷، تفسیر البحر المحیط ج ۶ ص ۳۸۵.
۱۰۱. وان قذفه احد جلد حد القاذف...: جامع احادیث الشيعة ج ۲۲ ص ۳۶۲، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۱، البرهان ج ۴ ص ۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۸۱.
۱۰۲. ثم انت مشربه أم ابراهيم فصل فيها وهي مسكن رسول الله و مصلاه: الكافي ج ۴ ص ۵۶۰، كامل الزيارات ص ۶۸، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۱۲۰.
۱۰۳. ثم ولد في الاسلام عبد الله فسمى الطيب و الطاهر...: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۶۶.
۱۰۴. كانت مارية بيضاء جعدة جميلة: الاصابة ج ۸ ص ۳۱۱.
۱۰۵. اما الخاصة روي أنها نزلت في مارية القبطية و ما رمتها به عائشه: تفسیر القمي ج ۲ ص ۹۹، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۴۲۳، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۵۵، البرهان ج ۴ ص ۵۲، حتى سولت لهما و لابيهما انفسهما بان يقذفوا مارية بانها حملت بابراهيم من جريح: البرهان ج ۴ ص ۵۴، اما قضية جريح مع اميرالمؤمنين و ارسال رسول الله ليقتله، ذكره السيد المرتضى... وهذا يعطى ان الحديث من مشاهير الاخبار: البرهان ج ۴ ص ۵۵.
۱۰۶. ... يكفهم عن إساءة به بأنفسهم أي بأبناء جنسهم و أهل ملتهم النازلين منزلة أنفسهم كقوله تعالى: وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ و قوله سبحانه: ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ...: روح المعاني ج ۹ ص ۳۱۴.
۱۰۷. در اینجا دو نکته را ذکر می کنیم:

نکته اول: شواهدی از کتب اهل سنت.

در کتب شیعه این مطلب ذکر شده است که ماجرای افک مربوط به ماریه می باشد که در پیوست های قبلی روایات را ذکر کردم.

اهل سنت بر این باور هستند که ماجرای افک در مورد عائشه است. آنان می گویند: چند نفر به عائشه نسبت زنا دادند.

اکنون می خواهیم سه مطلب از کتب اهل سنت ذکر کنیم که موافق روایات شیعه است و نشان می دهد ماجرای افک درباره ماریه بوده است.

— روایت اول

حاکم نیشابوری چنین می گوید: (عن عائشة قالت: اهدیت ماریه إلى رسول الله و معها ابن عم لها

قالت: فوقع علیها وقعة فاستمرت حاملا...: المستدرک ج ۴ ص ۳۹).
 عایشه می‌گوید: ماریه به همراه پسر عمویش به رسول خدا اهداء گردیده بود، خدا به پیامبر و ماریه، فرزندی عطا کرد. پیامبر ماریه را همواره با پسر عموی ماریه در «مشریه ام ابراهیم» نهاد. اهل افک گفتند که چون پیامبر به فرزند نیاز داشت، فرزند غیر را به خود نسبت داد.
 عائشه می‌گوید: پیامبر به من گفت: آیا ابراهیم شبیه من نیست؟ من از روی حسادت گفتم: شباهتی ندارد. و بعد از آن، تهمت‌های ناروای مردم (نسبت به ماریه) به گوش پیامبر رسید....
 در این مطلب، عایشه به دو نکته اشاره می‌کند:
 الف. اهل افک تهمت زنا به ماریه زدند.
 ب. عایشه از روی حسادت حاضر نشد بگوید که ابراهیم، شبیه رسول خدا می‌باشد.

—روایت دوم

مسلم نیشابوری چنین می‌گوید: (عن انس أن رجلا كان يتهم بأم ولد رسول الله...: صحيح مسلم ج ۸ ص ۱۱۹).

انس بن مالک می‌گوید: در میان مردم شایعه‌های پخش شده بود و به مردی تهمت می‌زدند که فرزند پیامبر از آن اوست، وقتی تهمت مذکور به گوش پیامبر رسید علی را فرستاد که گردن متهم را بزند. حضرتش رفت و چون او را محبوب (کسی که آلت مردان نداشته باشد) یافت دست از او برداشت.

—روایت سوم

ابن سعد در مورد حسادت عایشه به ماریه چنین می‌گوید: (عن عائشة قالت ما غرت علی امرأة إلا دون ما غرت علی ماریة وذلك أنها كانت جميلة من النساء جعدة...: الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۱۲ ج ۲۱۳).

عایشه می‌گوید: حسادتم به ماریه بیش از حسادتم به تمامی زنان بود به خاطر اینکه او زن زیبایی بود. رسول خدا از او خیلی خوشش می‌آمد و پیامبر ماریه را در ابتدای اسیر شدنش در منزل حارثه بن نعمان جای داد و ماریه کنیز ما بود رسول خدا نیز اکثر روزها و شبها نزد او بود... سپس خدا به او فرزند روزی کرد و ما را از فرزند محروم کرد.

نکته دوم: بررسی نظر اهل سنت

بیان کردم که علمای شیعه ماجرای افک را مربوط به ماریه می‌داند، اما اهل سنت بر این باور

هستند که ماجرای افک در مورد عائشه است. آنان می‌گویند: چند نفر به عائشه نسبت زنا دادند. اکنون می‌خواهم اصل ماجرای او را که اهل سنت نقل کرده‌اند، بررسی کنم:

بخاری یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت است، او ماجرای افک را مربوط به عائشه می‌داند و در کتاب خود از عائشه چنین نقل می‌کند: (ودنونا من المدینة قافلین اذن لیلۃ بالرحیل فقامت حین اذنوا بالرحیل... صحیح بخاری ج ۶ ص ۵ حدیث ۱۱۷۵، صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۱۶).

ترجمه حدیث به این شرح است: عائشه می‌گوید: «در یکی از جنگها که همراه پیامبر بودم... من از کاروان عقب ماندم... یاران پیامبر، هودج مرا بر شتر گذاشتند و حرکت کردند، چون من بسیار لاغر بودم و سنگین نبودم، آن‌ها خیال کردند داخل هودج خود هستم... شب فرا رسید، شب را در آن بیابان ماندم، صبح صفوان مرا دید، شتر خود را خواباند، من سوار شتر او شدم تا به پیامبر رسیدیم... این موجب شد تا عبدالله بن ابی سلول ما را به تهمتی بزرگ متهم کند. وارد مدینه شدیم مردم در پیرامون آن تهمت سخن می‌گفتند، اما من غافل بودم... مدت یک ماه گریه کردم... تا این که خدا آیه افک را نازل کرد».

اکنون بررسی این سخن را آغاز می‌کنیم و چهار سؤال مطرح می‌کنیم:

— سؤال اول

این ماجرا در کدام جنگ و چه سالی اتفاق افتاده است؟

بخاری می‌گوید: حدیث افک در غزوه مریسبع اتفاق افتاده است: صحیح البخاری ج ۵ ص ۵۶. ولی بخاری در ادامه ماجرای افک چنین نقل می‌کند: وقتی رسول خدا فرمودند مردی به همسر من اهانت کرده و تهمتی زده سعد بن معاذ بلند شد و عرضه داشت یا رسول الله! اگر این فرد از قبیله اوس باشد گردن او را می‌زنیم... صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۵۶.

نکته مهم این است: سعد بن معاذ در جنگ قریظه یعنی قبل از جنگ مریسبع و قبل از واقعه افک از دنیا رفته بود!!

— سؤال دوم

بخاری در ادامه ماجرای افک، اسم افرادی به عنوان تهمت‌زندگان ذکر شده است که باور کردن آن بسیار سخت است: کسی از اهل افک نام برده نشد جز حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمته دختر جحش. صحیح بخاری ج ۵ ص ۵۶.

چگونه می‌توان پذیرفت که حسان بن ثابت، شاعر مخصوص پیامبر، به همسر ممدوحش چنان تهمتی بزند؟

چگونه می‌توان پذیرفت که مسطح بن اثاثه، که زیر سایه لطف ابوبکر زندگی می‌کرد، به عائشه که دختر ابوبکر است نسبتی ناروا بدهد؟

— سوال سوم

ترمذی می‌گوید که بعد از نزول آیات افک، رسول خدا بر ۳ نفر یعنی حسان و حمنة و مسطح، حد قذف جاری کرد: عایشه می‌گوید زمانی که آیه در براءت من نازل شد رسول خدا منبر رفت و ماجرا را یاد کرد و آیه را خواند پس زمانی که از منبر پایین آمد امر کرد آن دو مرد و یک زن را آوردند و بر آن‌ها حد جاری کرد: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۷.

سؤال ما این است که در کدام حدیث، غیر از همین حدیث عایشه، آمده است که رسول خدا بر افراد مذکور حد خدا را جاری کرده باشد؟ تازیانه زدن پیامبر به این سه نفر، چیزی نیست بر دیگران مخفی بماند. چرا چنین حادثه‌ای را هیچ کس دیگر نقل نکرده است؟

— سوال چهارم

عایشه در ماجرای افک نقل کرد که من چون لاغر و سبک بودم وقتی هودج را برداشتند متوجه نشدند که من در آن نیستم و جامانده ام و در نقلهای دیگر معارض با آن وجود دارد که نشان می‌دهد از عائشه هنگام ازدواج با رسول خدا چاق بوده است: از عائشه نقل شده است که گفت: زمانی که تصمیم گرفتند که من با پیامبر ازدواج کنم مرا با خیار و رطب چاق کردند پس آنقدر چاق شدم که مردم از چاقی من تعجب کردند: الاحاد و المثنی ج ۵ ص ۳۹۷.

این دو چگونه با هم سازگار است ابتدای ازدواج با رسول خدا اینقدر چاق باشد و بعد از مدتی اینگونه لاغر که نبودن او در هودج احساس نشود، مگر اینکه بگویید رسول خدا او را آنقدر سختی داده که این قدر لاغر شده است!!

این چهار سوالی بود که درباره سخن عائشه به ذهن می‌رسد. با توجه به این سوالات، معلوم می‌شود ماجرای افک مربوط به عائشه نبوده است.

شما می‌توانید برای اطلاعات بیشتر به سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر مراجعه کنید.

۱۰۸. کل عین باکیه یوم القیامه غیر ثلاث... عین غضت عن محارم الله: الکافی ج ۲ ص ۸۰، ثواب الاعمال ص ۱۷۷، وسائل الشیعة ج ۷ ص ۷۵.

۱۰۹. ان ابن عباس و من تابعه ارادوا تفسیر ما ظهر منها، بالوجه و الکفین، و هذا هو المشهور عند الجمهور... اخرج ابن جریر عن عطاء فی قوله تعالی: (الا ما ظهر منها)، قال الکفان و الوجه...:

- اضواء البيان ج ٥ ص ٥١٤، جامع البيان ج ٧ ص ١٥٧، البته روایتی هم داریم که به این شرح است: الا ما ظهر منها، قال: الزينة الظاهرة: الكحل والخاتم: الكافي ج ٥ ص ٥٢١، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢٠١، اما تفسير (ما ظهر منها) به وجه و کفین، مطابق با احتیاط است.
١١٠. سُئِلَ عَمَّا تُظْهِرُ الْمَرْأَةُ مِنْ زِينَتِهَا قَالَ الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ: قرب الاسناد ص ٨٢، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢٠٢، دقت کنید: روایت استثناء قدمان، مرسل است: قَالَ الْوَجْهَ وَالْكَفَّانِ وَالْقَدَمَانِ: الكافي ج ٥ ص ٥٢١، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢٠١).
١١١. هو الشيخ الكبير الفاني الذي لاحاجه له في النساء و الطفل الذي لم يظهر على عورات النساء: تفسير القمي ج ٢ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٣٣، البرهان ج ٤ ص ٦٢.
١١٢. در این آیه، محرم بودن عمو و دایمی به صورت مستقیم ذکر نشده است، وقتی زنی به پسرخواهرش محرم است، یعنی آن پسر هم به خاله اش محرم است. همچنین این آیه می گوید: زن به پسربرادرش محرم است، یعنی مرد به عمه اش محرم است. وقتی ثابت شد مرد به عمه و خاله خود محرم است، پس زن هم به عمو و دایمی خود محرم است، زیرا عمو و دایمی برای زن همانند عمه و خاله برای مرد می باشند.
- پس من از این آیه می فهمم که یک مرد، به خاله و عمه خود محرم است.
١١٣. من سنتی التزويج، فمن رغب عن سني فليس مني: مستدرک الوسائل ج ١٤ ص ١٥٢، وراجع: الكافي ج ٥ ص ٤٩٦، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢١، من تزوج فقد احرز نصف دينه: الكافي ج ٥ ص ٣٢٩، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ١٧، مستدرک الوسائل ج ١٤ ص ١٥٤، الامالی للطوسی ص ٥١٨، مکارم الاخلاق ص ١٩٦، بحار الأنوار ج ١٠٠ ص ٢١٩.
١١٤. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٤ ص ١١٥، التفسير الأصفی ج ٢ ص ٨٤٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ٣٤٣، جامع البيان ج ١٨ ص ١٧٩، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٥١٢، ج ٧ تفسير الثعلبي ص ٨٩، تفسير السمعاني ج ٣ ص ٥٢٩، زاد المسیر ج ٥ ص ٣٥٧، تفسير البحر المحيط ج ٦ ص ٤١٤.
١١٥. سوره حديد: ٤.
١١٦. عباس بن هلال الشامي، روى عن الرضا: رجال الطوسی ص ٣٦١.
١١٧. سوره نور: ٣٥.
١١٨. (اللَّهُ نُورٌ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)، فقال: هادٍ لأهل السماء و هادٍ لأهل الأرض: الكافي ج ١ ص ١١٥، التوحيد للصدوق ص ١٥٥، معاني الأخبار ص ١٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ١٥.

۱۱۹. وقيل المشكاة: القنديل: روح المعاني ج ۷ ص ۲۲۵. در فرهنگ دهخدا قنديل را «فانوس» معنا کرده است.
۱۲۰. نحن المشكاة فيها والمصباح محمد (يهدى الله لنوره من يشاء) يهدى الله لولايتنا من احب: بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۳، مجمع البيان ج ۷ ص ۲۵۱، البرهان ج ۴ ص ۷۲.
۱۲۱. كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷، أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، روح المعاني ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري: الكافي ج ۱ ص ۴۴۰، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۶۵، كنّا عند ربنا ليس عنده أحدٌ غيرنا، في ظلّة خضراء، نسبحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ و ج ۵۴ ص ۱۹۶.
۱۲۲. السلام على الأنمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر، وأولي الأمر، وبقية الله وخيرته وحزبه، وعيبة علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۱۲۳. أَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ، أَسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَبَابَ دِينِهِ: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.
۱۲۴. ما البيوت؟ فقال رسول الله: بيوت الانبياء واوماً بيده الى بيت فاطمه الزهراء ابنته: البرهان ج ۴ ص ۷۶.
۱۲۵. (ومن لم يجعل له نورا): اي من لم نجعل له اماماً في الدنيا...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۰، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۲۵.
۱۲۶. «صلى» در اینجا معنای لغوی «دعا» را دارد: روح المعانی ج ۹ ص ۳۸۱.
۱۲۷. اسراء، آیه ۴۴.
۱۲۸. رعد آیه ۱۵.
۱۲۹. (من بعد خوفهم امنا)، قال: عنى به ظهور القائم...: البرهان ج ۴ ص ۹۰، تفسير كنز الدقائق ج ۹ ص ۳۳۹.
۱۳۰. لا يجد الرجل منكم يومئذٍ موضعاً لصدقته ولا لبرّه، لشمول الغنى جميع المؤمنين: الإرشاد ج ۲

- ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٨٤، يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧.
١٣١. إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
١٣٢. إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...: الكافي ج ١ ص ٢٥، كمال الدين ص ٦٧٤، الخرائج والخراج ج ١ ص ٢٤.
١٣٣. إن قائمنا إذا قام، مد الله عز وجل لشيئتنا في أسماعهم وأبصارهم...: الكافي ج ٨ ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٦.
١٣٤. ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوابه: اذهبوا وارعوا...: الملاحم والفتن ص ٢٠٣، كتاب الفتن للمروزي ص ٣٥٤.
١٣٥. ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٤.
١٣٦. وقيل: كانوا يدخلون على الرجل لطلب الطعام فإذا لم يكن عنده ما يطعمهم ذهب بهم إلى بيوت آبائهم وأمهاتهم أو إلى بعض من سماهم الله تعالى في الآية الكريمة فكانوا يتخرجون من ذلك ويقولون: ذهب بنا إلى بيت غيره ولعل أهله كارهون لذلك...: روح المعاني ج ٩ ص ٤٠٨.
١٣٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٤ ص ١٧٦، التفسير الأصفى ج ٢ ص ٨٦٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ٤٥٢، جامع البيان ج ١٨ ص ٢٣٦، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٥٢٧، ج ٧ تفسير الثعلبي ص ١١٦، تفسير السمعي ج ٣ ص ٥٥٥، معالم التنزيل ج ٣ ص ٣٦٠، زاد المسير ج ٥ ص ٣٧٨، روح المعاني ج ١٨ ص ٢٢٨.
١٣٨. جعل بعضهم مسحوراً بمعنى ساحراً كمستور بمعنى ساتر، وعن أبي عبيدة أن مسحوراً بمعنى جعل له سحر أو ذا سحر...: روح المعاني ج ١٥ ص ٩٠.
١٣٩. يونس، آية ٢٩-٢٨
١٤٠. لا تصحبه الأوقات، ولا تضمنه الأماكن، ولا تأخذه السنوات، ولا تحده الصفات... حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه وبينها غيرها...: التوحيد للصدوق ص ٣٤، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٢٨، ج ٥٤ ص ٤٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٩.
١٤١. سورة فصلت، آية ٢١ و ٢٢.
١٤٢. هي كلمة تقولها العرب عند لقاء عدو موثور و هجوم نازلة هائلة يضعونها موضع الاستعاذة حيث

- یطلبون من الله تعالى أن يمنع المكروه فلا يلحقهم...: روح المعاني ج ۱۰ ص ۷.
۱۴۳. تفسير آسان، ج ۱۴ ص ۲۰۹، تفسير نمونه ج ۱۵ ص ۸۱.
۱۴۴. والمظلوم تفتح له ابواب السماء و يرفع فوق الغمام...: مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۷۵.
۱۴۵. فلمّا وصلت إلى السماء السابعة وتخلّف عنّي جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل عليه السلام والملائكة المقرّبين...: اليقين ص ۴۳۵، المحتضر ص ۲۵۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۸، من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...: المحتضر ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۸.
۱۴۶. أو من تمام كلام الظالم على أنه سمي خليله شيطان من تمام من تمام كلام الظالم على أنه سمي خليله شيطانا بعد وصفه بالإضلال الذي هو أخص الأوصاف الشيطانية: روح المعاني ج ۱۰ ص ۱۴.
۱۴۷. فاتخذوا انابيب طوالا من رصاص، واسعة الافواه، ثم ارسلوها في قرار العين... وارسلوا فيها نبيهم...: علل الشرايع ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۱۲، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۵، البرهان ج ۴ ص ۱۳۵.
۱۴۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۲۰۵، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۶۹، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۶، البرهان ج ۴ ص ۱۳۷، جامع البيان ج ۱۹ ص ۲۳، تفسير السمرقندي ج ۲ ص ۵۴۰، تفسير الثعلبي ج ۷ ص ۱۳۳، تفسير السمعي ج ۴ ص ۲۱، زاد المسير ج ۶ ص ۱۶، تفسير البيضاوي ج ۴ ص ۲۱۹، تفسير البحر المحيط ج ۶ ص ۴۵۶، الدر المنثور ج ۵ ص ۷۲، فتح القدير ج ۴ ص ۷۷، روح المعاني ج ۱۹ ص ۲۳.
۱۴۹. الظل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۱۵، التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۷، البرهان ج ۴ ص ۱۳۹، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۲.
۱۵۰. وأخرج ابن جرير وابن المنذر عن مجاهد أنها النجوم: روح المعاني ج ۱۹ ص ۴۱.
۱۵۱. اين كهكشان ۳۷۵۰ سال نوری از ما فاصله دارد.
۱۵۲. فی قوله تعالى: (والذين لا يشهدون الزور)، قال: هو الغناء: الكافي ج ۶ ص ۴۳۶، وسائل الشيعة ج ۱۷ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۲۶۱.
۱۵۳. بقره آیه ۱۲۴.
۱۵۴. (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا)؟ قال: من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيها...: المحاسن ج ۱ ص ۲۳۲، الكافي ج ۲ ص ۲۱۰، وسائل الشيعة ج

- ١٦ ص ١٨٧، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٣٩، الامالی للطوسی ص ٢٢٦، بحار الانوار ج ٢ ص ١٦، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٤٦٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٣١٣، البرهان ج ٢ ص ٢٨١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦١٩.
١٥٥. المعنى ما خلقكم سبحانه وله إليكم حاجة إلا أن تسألوه فيعطىكم و تستغفروه فيغفر لكم: روح المعاني ج ١٠ ص ٥٤.
١٥٦. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٤٤، جامع البيان ج ١٩ ص ٧٠، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٥٤٨، تفسير السمعي ج ٤ ص ٣٧، معالم التنزيل ج ٣ ص ٣٧٩، زاد المسير ج ٦ ص ٢٩، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٢٣٠، الدر المنثور ج ٥ ص ٨٢، فتح القدير ج ٤ ص ٩٠.